47

کلمہ طیبات

یعنی

مکتوبات مولانا شاہ ول

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

الحمد لله والمنه که درین زمان فرخی اقتران بتوفیق الٰهی و فیوض نامتناهی اعنی مجموعه

١٣٠٩

کلمات طیبات

مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی

حضرت شاه غلام علی رحمه الله

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦

تصحیح جناب مولوی حافظ محمد فضل الرحمن صاحب سلمه الله تعالی و بحسن اهتمام جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد سلمه الصمد

در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب و بذکره یصدر کل خطاب و نشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله شهادة ینال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارتیاب و نصلی علی محمد و اله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب و تمهد لنا عند
الله زلفی و حسن المآب **اما بعد** میگوید فقیر حقیر ضعیف عباد الله الواحد الاحد **ابو الخیر محمد ابن احمد**
مرادآبادی موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور داعیه طلب طریقت در سر بود
و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر بمضمون ع اے بسا ابلیس آدم روے هست * پس
بهر دستی نباید داد دست * بمتصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب گرفتارند و از کتاب
و سنت بهره ندارند و بزی علما و فقرا بر آمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت را غیر شریعت
گویند رو نمی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قائد خیرم به بندگی خدمت فرد الافراد
قطب الاقطاب سلطان المشائخ فی الآفاق وارث معارث الاولیا بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفائضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندراج النهایة فی البدایة سیدی و سندی و ذخیرة یومی
و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله للنان مرشدنا و هادینا و استاذنا و ملاذنا مولنا

محمد فضل الرحمن متع الله المسلمین بطول بقائه ونور العوالم بنوره وضیائه رسانید فرأیت مالاعین رأت وسمعت مالااذن سمعت ه هو خیر من یدعی لکل عظیمة + واکرم من یطوی الیه المراحل ه من بعد بمطالعه کتب قوم قدیماً وحدیثاً موفق شدم وآخر کتابی که بمطالعه در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقائق السر والحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن مرزا مظهر جانجانان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت وطریقت میکند وحل اکثری از دقائق مذهب وملت مینماید وچون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد باستقصایش کوشیدم و وجا بجا تلاشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم وهنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی وحضرت عارف بالله مولنا شاه ولی الله محدث دهلوی وحضرت مجمع الکمالات قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متلذذ نباشم بل ره آورد عزیزان سازم وباین غرض آن تفریق را بجمع آورده وازهر باغی گلی برچیدم وبآخر کتاب رساله اسرار العارفین وسیر الطالبین شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصریست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه بامر کسیکه واجب است بر من فرمان برداشتا مروی نه در آوردم ورودی تا توانستم سخن از پیش خود ومجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم وبدو باب مبوب ساختم باب اول در مکاتیب واین باب مشتمل ست برچهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رض فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رح فصل چهارم در مکاتیب مولنا شاه ولی الله محدث دهلوی رح باب دوم در ترجمه رساله اسرار العارفین وسیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند وفقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب

واین باب مشتمل ست برچهار فصل

فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ایعزیز سینهٔ طلب خود یکی در بوته والذین جاهدوا فینا در باتش ویحذرکم الله نفسه

بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتریٰ من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة اورا ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت دین خالص الا لله
الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار والمخلصون علیٰ خطر عظیم بگشایند و از لوامع انوار افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علیٰ نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه
در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و باوج والآخرة خیر لمن اتقیٰ
عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجرهٔ قلب از ان در اهتزاز
آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی و در باغ فصل بهار
ان الذین سبقت لهم منا الحسنیٰ در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء
از ثفالیل فصل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سر سبز شود
جمع ثفل بمعنی ابر بعده فا برق
و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بارور گردد و عیون وصول از سر چشمهٔ
عینا یشرب بها المقربون در وادی سرور در آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بشارت فیض وا رساند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم رضی الله عنه
ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام **مکتوب دوم** ای عزیز بترس از ان روز که
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبه وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه
فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الیٰ ربها ناظرة بگشا و نظاره کن و از نعیم
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای داعی الله یدعوا الیٰ دار السلام
در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات
والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
دل در تازی تا مبشر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای لهم البشریٰ ترا در پیش
آید و عساکر امداد و لله جنود السموات والارض همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
فیروزی آئی و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار اتقوا الله ویعلمکم الله

مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح
میثاق در پرواز آید و از ثمار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سر از لوامع انوار
تجلیات ہم صفت نور گردد که سر یولج اللیل فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از امطار مراغم
وانزلنا من السماء ماء فانبتنا به جنات وحب الحصید سرسبز ہمچو باغ ارم گردد و از موز و احیینا به بلدة
میتا مر ترا فهم شود و ہشیار فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردارند و تو در
مشاهده کمال او فرو مانی گاہی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم مهب
افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاہی از نسیم لطف ولا تیئسوا من روح الله در گلشن
تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حساد بزبان
ملامت پیش آیند و گویند تالله انک لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقه علی وجهه فارتد
بصیرا ظاهر گردد ہمه اخوان با ہزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطئین و از سر صدق برخوانند که لقد اثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
حال گوئی که رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض
انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم**
ای عزیز بیش ازین تغافل کردن و بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم
بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده ہست و از وعید ومن کان فی هذه اعمی فهو فی
الاخرة اعمی واضل سبیلا ہیچ خوف نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة
معرضون ہیچ اندیشه نمیکنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة
من نصیب ہیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی
ہیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت بی سامان باشی یکی در موسم
توبوا الی الله در شور و در محراب وانیبوا الی ربکم توجه بر و به بیان صدق و اخلاص برخوان انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا نفائس اسرار وهو الذی یقبل التوبة عن
عباده ویعفوا عن السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف شود و بیک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و بمدارج معارج نرفع من نشاء عروج
بخشد و منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
والسلام **مکتوب چهارم** اے عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات اسرار طلوع کند و اراضی
قلوب بنور اهتدا منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالیه از پیش ابصار عقول
مرتفع شود که فکشفنا عنک غطائک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر
افکار از مکاشفه عجائب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات
شوق در مواطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم اینما کنتم
چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها آخر و در دریای نیستی لیس لک من
الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره
آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب امداد از الطاف و حملناهم فی البر والبحر
در رسد و او را بساحل لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن اسرار و الله بکل شیء محیط بدو
سپارند و بر رموز و اشارات و ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و
لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد **مکتوب پنجم** اے عزیز یکے از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة
الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور رخت عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یاد آر
تا مگر بوی از نفحات بوستان فروح و ریحان و جنة نعیم بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمای
و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک در کام تو ریزند و دقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربک مکشوف
بر تو شود و تو بر بساط تفرید و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از مسافرانش
نحن نقص علیک نباهم بالحق فسانه و شاهد و مشهود استماع کنی گاهی با مادو نغمات خطاب
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق و طرب آلی و گاهی از صدمات سطوت
فاستقم کما امرت و من تاب معک سرور مراقبه حزن در کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا
چنگ در زنی و گاهی در فتراک و ما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سنستدرجهم من
حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرؤف رحیم گذر کنی و از حدائق فمن

کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار برچینی واز انهار لکل درجات مما عملوا بادی اخلاص اغتراف
نمائی ودر طلب صدد ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین لا شریک له قرار گیری واز
مائدهٔ نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری واز منادی ندا شنوی یا عبادی لا خوف
علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** اے عزیز چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب درسد
واز سماع نغمات خطاب الست بربکم یاد آرد وسکرات قالوا بلی را تذکر کند وعندلیبان احزان
باوتار حسرت نغمهٔ یا اسفی علی یوسف برکشند وبربط کروب ترانهٔ انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو
کظیم نواختن گیرد وطنبور نوای بینوائی انما اشکوا بثی وحزنی الی الله باهنگ فصبر جمیل
فرو داشت کند وبرقات جذبات شوق در فضای سموات سرائر در لمعان آید وانوار چنبون دل را منطمس گرداند
یکاد سنا برقه یذهب بالابصار وقطرات عبرات از سحاب عین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزرعهٔ من
کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة جمله ممهد گردد وحدائق
آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز
معطر ومروح شود واغصان نهال صبر بثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بجمالیت رسد
بیاد مان
ومرتاح عنایت هذا عطائنا فامنن او امسک در اهتزاز آید ومنادی فی هو الغفور رذ والرحمة
اسپ پیچم زنده اسپ
ندا در دهد ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم بالصواب **مکتوب هفتم** اے عزیز تا جبهه اضطرار
بر خاک نیاز ننهی واز سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود وگلستان
امید بریاحین مراد بارور نگردد واغصان صبر بادراق رضا وریاحین انس وثمرات قرب وان له عندنا
جمع غرجون بالکسر چوب خرما
لزلفی وحسن مآب سرسبز نشود ونمائیه نرسد وعندلیب قلب بنغمهٔ شوق در ترنم نیاید وهمای فواد با جنحه
انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود واز فضای لا تمدن عینیک الی ما
متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند وهرگز بسده مقعد صدق
عند ملیک مقتدر نرسد واز اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ برنخورد واز بوستان والله عنده حسن
المآب بوی بشام جان وی نرسد واز گلزار نعیم ولهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون
هیچ برخورداری نیابد والسلام **مکتوب هشتم** اے عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب

ظهور یابد که والصبح اذا تنفس و شموس عین الیقین بر افلاک سرائر بر نخ استوار شود که والشمس تجری
لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج
اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
از پیش بر دارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو مبین فیروز آلی و او در معرکه فاتخذوه عدوا
با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
حال بلسان اضطرار بر خوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران عجز در خواست کنند که
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و هاتف وعنده مفاتح الغیب لا
یعلمها الا هو ندا کند که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون مدد عساکر و ان جندنا لهم الغالبون
را تا اعلام اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلیعه انا فتحنا تیغ انا لننصر رسلنا والذین امنوا از نیام
"گروهیکه پیش فرستند تا از دشمن واقف شوند و آنرا طلایه نیز گویند"
نرفع درجات من نشاء در کشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و اخبار نصر من الله و فتح قریب متواتر شود و منادی
حال ندا در دهد که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من
تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئ قدیر **مکتوب نهم** اے عزیز از کارخانه المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا بیرون آئی و دوست از شغلتنا اموالنا واهلونا بر دار از حضیض صحبت فرو ماندگان تیه
غفلت که نسوا الله فانسهم انفسهم پای همت را سخت بیرون بر در ستم وار رخش طلب در میدان عشق
در تاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان همت و استعینوا بالله
بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون در رسان شاید که پیک دولت وبشر الذین
امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین وار ساند که ان الله بالناس لرءوف رحیم و اسرار نامه
قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهند چون برموز و اشارات آن اطلاع یابی در حال از سر شوق
سر را قدم سازی و سبل السلام وهذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد نزهتگاه لهم جنات تجری
من تحتها الانهر کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم خرمائی
ترحینی و مبشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت لهم دار السلام رضی الله
عنهم و رضوا عنه داعی شود و باز گوید که ومن اوفی بما عهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما **مکتوب دهم** ای عزیز

چون لوامع انوار الله نور السموات والارض به نزهتگاه ضمائر لائح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد که
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از
سرادقات غمام لا شرقیة ولا غربیة در لمعان آید و قنادیل فکرت یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار
فروزان گردد و آسمان سرائر بنجوم حکمت و بالنجم هم یهتدون سر بسر جمله مزین گردد که انا زینا السماء
الدنیا بزینة الکواکب و اقمار حضور از افق نور علی نور بر اوج استعلا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و غشاء لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی
بخشد و ریاحین گلزار نعیم که والمستغفرین بالاسحار نافه بر کشد و بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
بنغمات احزان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء در دمد و شموس معارف از مطالع
من یهدی الله فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار
وکل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس والله بکل
شیء علیم از خفای اشکال مکشوف شود والله اعلم بالصواب **مکتوب یازدهم** ای عزیز چون
در سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار
و رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی
نور من ربه در مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود و بر دقائق نفائس اسرار
ولله خزائن السموات والارض خبر دهند و بر دقائق حقائق فی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم
افلا تبصرون مطلع گردانند و بر رموز و اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرم کنند ریاح فیض
وارسلنا الریاح لواقح با روائح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده
در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین
اتقوا والذین هم محسنون با اوراق شهود و ثمار تجلی همه سرسبز و بارور گردد و ینابیع وصول ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء از شوامخ جبال والله ذو الفضل العظیم در منهل اودیه قلوب جاری شود
(جمع شامخ بمعنی بلند)
مخبر احوال زبان چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
مبشر اقبال بشارت چنین رساند یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان و یار ملائکة

طیبة ورب غفور ربانی تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد و بوی جنت [illegible] بمشام
ایشان رساند نعیم رضوانهم در پیش کشد و بگوید [illegible] تدعون
نزلا من غفور رحیم مکتوب دوازدهم [illegible] فیض [illegible]
[illegible] من یشاء [illegible] یختص برحمته من یشاء [illegible]
آید و ریاحین انس در ریاض قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح [illegible]
چمن هزار داستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله زند [illegible] فضای معرفت
حیران [illegible] شود و فحول در وادی معرفت [illegible] بمست هیبت در تزلزل آید و
سفن عزائم در بحار واقدروا الله حق قدره [illegible] تجری بهم فی موج کالجبال [illegible]
امواج دریای عشق یحبهم و یحبونه در تلاطم آید [illegible] بزبان حال [illegible]
الحمد لله [illegible] سابقه عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی [illegible] ایشان [illegible]
مقعد صدق فرود آرد و در گلستان باده الست [illegible] للذین احسنوا الحسنی و زیاده
[illegible] پیش کشد و کوس وصول از بام قرب [illegible] سقاهم ربهم شرابا طهورا [illegible]
ابدی و دولت سرمدی و اذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا مشاهده گردد مکتوب سیزدهم
[illegible] سلیم [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible] عقل کامل [illegible]
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] ولکن لا تفقهون تسبیحهم [illegible] الیقین [illegible]
قریبا اجیب دعوة الداع اذا دعان [illegible] افحسبتم انما خلقناکم عبثا [illegible]
لا ترجعون [illegible] خواب غفلت یلههم الامل فسوف یعلمون بیدار گردد [illegible]
[illegible] ففروا الی الله [illegible] معرفت [illegible]
والانس الا لیعبدون [illegible] فقد فاز فوزا عظیما [illegible]
[illegible] مکتوب چهاردهم [illegible] الله [illegible]
من یشاء بر ولایت قلوب [illegible] جاهدوا فی الله حق جهاده
[illegible]

مرتاض و مذلل گرداند و جبابره فراعنه را در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشد آمنیه را باغلال و اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول بیرون گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره
سزا دهد و ابنیه رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان بردارد و منادی حال بزبان
صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی
صفائی قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسائم
الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق اسرار از نفائس رقوم لطائف
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد شهود و یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد
و رواسی اشواق چون هباء امنثورا در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد و نفخ فی الصور را تاثیر صاعقه فصعق من فی
السموات و من فی الارض ظهور انجامد و بشیر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد و ایشان را
تمکین و هم و علییین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود رضوان بشارت بشریکم الیوم
پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ایشان بگویند الحمد لله
الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین **مکتوب پانزدهم** ای
عزیز کمی از داعیه شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت و لا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آی و از صحبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
پرهیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یان للذین امنوا ان
تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش استماع کن و به تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب
غرور و لا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اهل حضور رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
پرس و از برای کعبه مقصود بادیه از سر ساز و بادیه سر انقطاع کن و تبتل الیه تبتیلا باز آ و تجرید قل الله
ثم ذرهم و راحله تفویض و افوض امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شو
از مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مسالک فتنه که انما اموالکم
و اولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناهج مسالک هدی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی

ربه سبیلا رهی پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاه باتضرع وزاری برخوان
اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم لا هم یحزنون بابشارت
تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر جنیبه نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار
شود و بنجات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل دائمی شود نسیم عز وصال از هر طرف وزیدن آید
و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاهده شود و آهنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم
مشکورا بر کشد و بمقام انس فسانه و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباجه فلما تجلی ربه للجبل اطناب
و هو نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان حال باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار اکرم التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب
نبود تغافل مینمودم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی محرر میگردد دریابند که در حقیقت سرمایه وجود
فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بست و هشت واسطه
بتوسط محمد بن حنفیه بشیر بیشه کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
در هشت صد هجری بتقریبی از بلده طائف در مملکت ترکستان افتاد و باصبیه یکی از حاکمان آن حدود
که سردار الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد
ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه سور مستخلص گردانید ازان
خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه بامیر مذکور میرسند همراه آورد و احوال این هر دو
در تاریخ اکبری مسطور ست و نسبت دختری این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار
واسطه ببابا خان منتهی میگردد و پدرم بیرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدر بغی شده بود و بعالمگیر منصبی گرفتار
بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا معزز و مفخر گردید و بخدمت بزرگی

از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیست کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبد الخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری ست بحکم این حضرات از سی سال بتربیت طالبان خدا مشغول ست خدا خاتمه بخیر کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم

مکتوب دوم مخدوما این بار دو شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمیرسد دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل برانها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید **جواب شبهه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق تقاد دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست نهایت ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبدأ فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس درحق بزرگان حسن ظن راچه مانعست آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت ست فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نیست گر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که فضل از جمیع افراد امت مرحومه اند

کمتر معهد این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و
سنت ست اذواق و مواجید اهل اینطریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین
جواب شبهٔ دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف
اینطریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست و نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک
اند و از صدور معاصی احیاناً غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق انیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتهای حقیقی نیست و مقصود این
مشائخ از بشارت آنست که مرید ازان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت ان
مقام بهم رسانیده تا مساوات بآنها لازم آید و اگر مرد خوش استعداد و عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک
دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد ه فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند انچه میکرد +
بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی میباید که انوار باطن
نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقیق شود و مرید بمرتبهٔ کمال و تکمیل رسد در بعض اوقات عکس مقام
نیز در آئینهٔ باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقیق نرسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار
آرد پس آثار آن اگر ظهور نماید بیجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
نسبت کشفی کمیاب ست و مریدان بنا بر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در ضبط [illegible]
والسلام **مکتوب سوم** پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت
عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد وست از علاقه که میان حق جلشانه و خلق واقعست
که متکلمین تعبیر میکنند ازان بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین
معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر ازان نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج
و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق ست
باحق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون

اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند وظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شے در مرتبه ثانیه وظاهر ست که این کثرت
وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتوانند شد اینقدر فرق ست میان تعبیر اول وثانی که هر چند ظل را
حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما حمل ظل
یکی بر دیگرے اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه
در توحید وجود حقیقی خلل نکند واین معنی از کتاب وسنت بآسانی میتوان استنباط کرد وتصویر معنی نسبت بطور
اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت وبطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر ست بجهل وعدم القدرة که معبر ست
بعجز وغیرهما که مفهومات متمایزه دارند وثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند ومرایای صفات حقیقیه که مقابل
آن عدمات اند گردیده وانوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته واین مخلوطها مبادی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه وظلال صفات حقیقیه و در مرایای
خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم هر چه هست
از وجود و توابع آن ظلا وانعکاسا مستفاد است از حضرت وجود جل شانه فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج
الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید وچون عدم منشاء شر ونقص ست و وجود مبدأ خیر وکمال و عالم مرکب ست
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی او ست و وجود عارضی و وجود حق بسیط و خیر وحسن محض ست وعین عالم نمی تواند شد ناچار عالم مجموعه حسن
وقبح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب
مشایخ که ظل جذبه الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت که عبارت ست از خرق حجب ظلمانی
ونورانی که موافق حدیث درمیانه حق وخلق واقع ست فرماید فیوض وبرکات آن نسبت محاذاة که
درمیانه ظاهر ومظهر متحقق بوده برفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند
تمام بظهور میرسد واستیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینحالت را به نسبت فنا تعبیر میکنند وبعد
فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانه بشریت واحکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقاے میگویند پس سالک اگر خرق

ف بیان توحید

ف بیان نسبت فنا و بقا

حجب ظلمانی و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده
قدمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه
بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دور تر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست
نزدیکتر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر میشود اما
با احتمال وقوع شر احیانا ولی و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند این ست معنی آنچه
میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این ست معنی ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل
ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد
حصول فنا که مستلزم دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست **بدانند**
که بنای این شبهه بر اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری
لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست
در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید
این علم از قبیل علم حضوری ست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب آلهی آنست که
نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر شیونات وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از
ظلیه خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود
وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت ست از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق
والخلق که از حدیث ثابت ست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود خود را بیش از ظل آن اصل نمی
بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در مییابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل
در مرتبه ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه
علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا و لا راجع میشود باصل
و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیا آن انا رجوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
از ادوام حضور گویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری درینحالت رو میدهد

فرقت در علم العلم واقع میشود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
حواس باقیست که تمشیت امور بشری موقوف بر آنست واین علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که
حواس را دران بارگاه دخلی نه منشا این اشتباهات این ست که ذهول علم العلم را فتور علم حضوری دانسته
منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است اُصلّی واُجهّز الجیش
اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری ست
وظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم
علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتواند گشت
ومعنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام **مکتوب پنجم** برخوردار ارا زاجو به
شبهاتے که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بیخبران وارد می
شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد دریابند که بنائے این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد واین رسم
انکار معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه واکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد در
در مکاتیب خود جوابهائے همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده وانا ولاد امجاد الیشان حضرت
شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل درینباب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی
به کشف الغطاء عن وجه الخطاء الطریق اجمال تحریر نموده اند واز مخلصان آنجناب مولنا محمد بیگ ترکی
ثم المکی رساله مسمی به عطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء والصواب مشتمل بر اسوله واجوبه در رد رساله محمد برزنجی
تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بمهرهائے علمائے مذاهب اربعه دیار عرب مسجّل ومسلم گردانیده
وماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب الیشان که در قرون اولے شیوع داشته وبعد قرون
ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره الیشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب وسنت ست
واکثر اعمال واقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل
کنند یا بعالم السر والعلانیة واگذارند واو را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند
گاه در غلبه حال عبارات الیشان بمرادات الیشان مساعدت نمیکند وگاه در معلومات کشفی بنا بر خلط وهم

وخیال وخطا واقع میشود ودرین خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند وگاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصاً اعتراض بر کلام کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی ست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت ست و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی ست و اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر هست که مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیریتی فی الجملة بین الحق والخلق بنهجی که مخل وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی ست نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که درمیان حق و خلق عینیت اثبات میکنند و تصویر مسئله وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام

مکتوب ششم

بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهاتی چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرمود مخدوما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خواطر جمع خواهد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند. یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی ست. دوم وجود منبسط که منشار انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود و بصادر اول ست و بدیهی ست که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد. سوم وجودیکه اول الاوائل و مبدأ المبادی ست و بزعم قوم عین ذات ست و ذات بآن وجود مصدر آثار ست و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع لفظی ست تسلسل را اینجا چه دخل ست تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط ست که در لسان شرع این
اطلاق وارد نشده و صفات و اسمای الٰهی توقیفی اند و دو شبه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت
کعبه بر حقیقت محمدی ست صلی الله علیه وسلم از مکتوبات جلد ثالث دفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء متقدمین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم ست که بعضے از آنها اجداد و مشائخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری اوله
خیر ام آخره استثناء متاخرین نیز مجوز ست چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و هر متاخری را متاخری ست
پس ممکن ست که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت بالاصالة ختم نشده است
فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم والمامور معذور اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا والسلام

مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمل بر فضل یکی بر دیگرے
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بر دو قسم ست جزئی و کلی ظاهر ست که سوال از فضل جزئی نیست و مناط
فضل کلی زیادت قرب الٰهی ست و این معنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب مرعی بمطلب می تواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است
و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نمیباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم
بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الٰهی و سکوت ازین فضولیهاست
و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در ینباب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
و مبنی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که بار ابجناب حضرت مجدد دست دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل میرود ع هرگز در بیش و کم نمیباید زد + از حد بیرون قدم نمیباید زد + عالم
همه مرآت جمال ازلی است + میباید دید و دم نمیباید زد والسلام

مکتوب هشتم مخدوما نوشته اند

آنکه مکشوف حضرت مجدد در مسئلهٔ حقائق ممکنات آنست که در مرتبهٔ واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خانهٔ علم الٰہی ست در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است در مقابلهٔ صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابلهٔ صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است وقس علی ہذا وآن اعدام متمائزه بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حاله اندران و بنا برہمین اعیان خارجیهٔ ممکنات که بر مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم ہر دو قبول میکنند و بہمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی تعینات انبیا علیہم السلام والصلوٰة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیباشد وجه تطبیق چیست مخدوما چون مقابله و محاذات درمیان اعدام متمائزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبهٔ علم الٰہی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس ست درینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حاله اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بہمین جهت حضرات انبیا علیہم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیهٔ ایشان عدم و وجود ہر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی ست والسلام

مکتوب نہم پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر ہست این سخن چگونه راست آید که صوفی البته مومن است وگاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع ہمین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از و میتواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیہی است مخدوما بمذہب حضرات مجددیه حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم الٰہی

ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نماید و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بر مرآت ممتلی از انوار شمس نظر میکند بملاحظا دلی همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشان انوار مختفی و مستور گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که دران مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشاء شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عارتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نمی نماید و مستعار میداند و همین است معنی فنای تام و حاصل مشهود و صحیح واگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعاره خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از دعوی انا الشمس سر بر می زند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی ببرکة حبیبه صلی الله علیه وآله وسلم **مکتوب ۵** هم نوشته بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری **جواب** داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام لب شکوه نیالوده ام و از دامان و زینهار نخواسته درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع است تفضیل وی بر نبی لازم می آید و اینمعنی خلاف اجماع است **جواب** مخدوما در بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بیصبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب

پس معلوم شد که این بی‌صبری آنجناب نیز متضمن لطیفهٔ دیگر از صبر بود و گرنه حقتعالی با وجود ظهور بی‌صبری اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود سرش آنست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی و اهل وی صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کروب والبته بتضرع و زاری است و ادب آنوقت بی‌صبری است ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بی‌صبری صبر فرمود و بتضرع و زاری درآمد و در صلهٔ این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی که اظهار بی‌صبری در آنوقت مرضی بود رجوع نمود الحمد لله که حقتعالی بدل آنجناب رسیده و با وجود بی‌صبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فص ایوبی میفرماید الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز درینباب زاری نکرده و وهم کرده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود دفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته دران معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم

بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهاء حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتادند و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می‌طلبد باید دانست که معنی لغوی ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر ست در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمهٔ آگاهی قلب این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معبر ست بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم برانست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه واذکر ربک

فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال دوم استحضار مذکور است
بملاحظه منسوبات او از آلاء ونعماء واین طریق استدلال است از اثر بمؤثر وهمین معنی در لسان شرع معبر
بفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملو ست و قسم سوم ازین
اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا واین اکمل اقسام ذکر است واین نیز دو وجه دارد یکی اکتفاء
ذاکر ست در ذکر کردن به اسماع نفس خود و همین ست ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است از آیه کریمه
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیر ست که در شرع مسمی
بجهر است و در مواقع خاص افضل ست از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان واقامت و قراءة بجهر در
صلوة جهریه که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
نفس عمل ست از فساد سمعه وریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصم ولا غائبا منع جهر معلوم میشود و
ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطور معمول که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام واعلام از مبدا فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است
و داخل دائره اباحت و فائده ها در آن متحقق وانکار آن ضروری و ظاهر ست که آنچه از کتاب و سنت ثابت
بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد
نه بجهر کذائی چراکه در اول این حدیث است که آنحضرت به بستن در امر فرموده و این معنی نیز مشعر ست
باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری ست پس دعوی فضل ذکر
جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص ست وانکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چراکه جهر در بعض مواقع مشروع است
و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیة ذکر جهری که در متاخرین مروج است
ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند از طرفین قبول نیست ولائق
التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ما قل و دل والسلام علی من
تبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه التحیة والثنا. **مکتوب دوازدهم** مخدوما در مسئله

سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف قوی ست فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بے مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن مستمعین نزاید بلکه سرورے یا حزنی در قلب پدید آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و اتقیا و علما امت احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق دارد میشد نه بطریق التزام۔ قسم دوم آنست که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروعه را دران خلط نموده اند اینقسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و انکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلا شارب خمر میل بنقل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل تمکین نمی نماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها به نشه خمر مشابه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت شان بر بودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء این خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و در عقیده اباحت و غیر اباحت آن تابع کتاب و سنت ست و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر ست که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند و هر که از مذاق علما صوفیه واقف ست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم مخدوما در مسئله جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
که عقل و ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی
نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیرا که اعمال عباد مثل اعیان انها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا
و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم ست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب ست از جناب او تعالی شانه پس
جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت ماست
و همین ست حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هر گاه میخواهند
از مبدء فائض میکنند و همین ست حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لاجبر و لاتفویض و لکن امر بین امرین و همین
امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم
شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار هست و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست ولیس و ظاهراست
برعایت ضعف اختیار عباد بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی ست
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرتست
و بعلاقه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه بافعال او تعالی دارند بحرکات
مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات
کائنات بتمامه هست با کمالات مندمجه او نه ظهور جزویست از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیگردد ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی هست
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف ست
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد بنای تکلیف امر و نهی بران بود والسلام
علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری **مکتوب چهاردهم** پرسیده بودند که کفار هند مثل

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد
باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند آنچه از کتب قدیمهٔ اہل ہند معلوم میشود
اینست که رحمت الٰهیه در وقت آغاز پیدائش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد شان
کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط ملکی برہما نام
که آله و جارحه ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذاهب استخراج نموده بنای
اصول عقائد را بران گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب برآورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده
بنای فروع اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اہل ہر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرورست عمر
طولانی عالم را چهار حصه نموده ہر یکی را جگ نام کرده برای اہل ہر جگ طور عملی از آن ہر چهار دفتر اخذ
نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال
نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید
طولی است و کتاب خانه ہا تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه
حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد
که غایت کمال انسانی ہست و نجات کبری که از اینها حکمت میگویند بران موقوف ہست صرف
مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین ہای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست
که بحکم آیه کریمه وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه ولکل امة رسول و آیات دیگر
در ممالک ہند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده ہست و احوال آنها در کتب اینها مضبوط ہست و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال وتکمیل داشته اند ورحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین
مملکت وسیع فرو نگذاشته ومشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری
مبعوث شده واطاعت وانقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر وبعد ظهور
پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم ومبعوث ست بکافه انام ودین او ناسخ ادیان ست
شرقاً وغرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وے نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که
دو هزار وصد وهشتاد سال است هر که باوی نگرویده کافر ست نه پیشینیان وچون شرع بحکم آیه کریمه
منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان
آنها سکوت اولیست نه مارا جزم بکفر وهلاک اتباع آنها لازم ست ونه یقین به نجات آنها بر ما واجب
وماده حسن ظن متحقق ست بشرط آنکه تعصب درمیان نباشد ودر حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند ولسان شرع از احوال آنها ساکت ست همین عقیده اولی ست وکافر
گفتن کسی را بے دلیل قطعی آسان نباید دانست وحقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که
بامر الهی در عالم کون وفساد تصرفے دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
نشأ تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور
آنها ساخته متوجه بآن میشوند وبسبب این توجه بعد مدتے مناسبتے بصاحب آن صورت بهم میرسانند
وبنابر آن مناسبت حوائج معاشی ومعادی خود را روا میسازند واین عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که
معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند وفیضها بر میدارند اینقدر فرق است که
در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند واین معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف ومؤثر
بالذات میگفتند نه آله تصرف الهی واینها را خدای زمین میدانستند وخدای تعالی را خدای آسمان واین شرک
است در الوهیت وسجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که در آئین اینها بمادر وپدر وپیر واستاد
بجاے سلام همین سجده مرسوم ومعمول است که آنرا ڈنڈوت میگویند واعتقاد تناسخ مستلزم کفر نیست
والسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبے
از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند وتو باوجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی وجه را اتباع

محبوب لازم است مخدوما او سبحانہ جلشانہ اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیدہ میفرماید وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ورسول علیہ السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به وحضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ کہ نائب کامل آنحضرت اند بنائے طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند وعلما در اثبات رفع سبابہ رسالہا مشتمل بر احادیث صحیحہ و روایات فقهیہ حنفیہ تصنیف کردہ اند تا بجائیکہ حضرت شاہ یحیی رحمۃ اللہ علیہ فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رسالہ تحریر نمودہ اند و در نفی رفع یک حدیث بہ ثبوت نرسیدہ و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شدہ و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم ست و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت کہ حضرت مجدد ترک فرمودہ اند معقول نیست وحضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرمودہ اند وحضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند وامام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ گفتہ اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید آنست کہ حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی واخذ باحادیث صحیحہ متغیر نشوند واگر گویند کہ حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابہ مگر آگاہ نبود ندگوئیم در زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار ہند شهرت نیافتہ بود واز نظر مبارک ایشان نگذشتہ کہ ترک نمودہ اند وگرنہ ہرگز ترک رفع نمی فرمودند کہ ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بودہ اند واگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیہ التحیۃ را بااین عمل از کشف دریافتہ ترک نمودہ باشند گوئیم کہ کشف در امور طریقت معتبر ست و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در ان مکتوب احتجاج بکشف نکردہ اند وامید آنست کہ این مخالفت جزئی برعایت قاعدہ کلی ایشان کہ بحد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیہ السلام فرمودہ اند ستم نتایج گردد والسلام **مکتوب شانزدهم** پرسیدہ بودند کہ در مسئلہ عمل بحدیث وانتقال از مذهبی بمذهبی چہ می فرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رسالہ نوشتہ ملخص آن بفارسی محرر میشود قال اللہ تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کردہ است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی ودر

کتاب الحجة ذکر کرده و در رشحة العلما که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة رضی الله عنهم وقول مشهور ست از امام
که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد وناسخ از منسوخ وقوی
از ضعیف میشناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص ست درینباب اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را اترکوا
قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشند مخفی نیست که هیچ یکی از علماء امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است
چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول نص ست بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعض ازانها
فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت وملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
بودند بعض احادیث ازیشان نیز فوت شده و میدانند همین را هر که معرفتی بفن حدیث دارد وظاهر ست که بر افراد
امت اتباع پیغمبر واجب ست واتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست واهل امت مختار اند مذهب هر که از مجتهدین
خواهند اختیار نمایند وهر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد واما
انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیلش میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال
المذاهب تالیف کرده خلاصه آن انیست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز ست وجزم کرده بران امام رافعی
ودرپے او رفته است امام نووی ودر روضه گفته که بعد تدوین مذاهب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذهبی
بمذهبی دیگر بکند. گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که
طرف ثانی اعلم است جائز ست او را بلکه واجب واگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی و مر مقلد را حالات اند وبحصر عقل
از چهار حال خالی نے چرا که مقلد یا عامی ست یا عالم واین هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی ست
یا دنیوی پس اگر عامی وعاری ست از معرفت فقه واز مذهب خود جز اسم نمیداند وانتقال باراده حصول
مال وجاه کرده پس امر او اخف ست که بحقیقت انتقال او استیناف است واگر عالم وفقیه بود وبرای دنیا
انتقال میکند پس امر او اشد ست زیرا که تلاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی وایمعنی غیر جائز ست
واگر در مذهب خود فقیه ست وباعث انتقال وے سبب دینی ست ومذهب دیگر نزد او ترجیح یافته است
بقوت ادله پس برین چنین کس انتقال واجب ست وبروایتی جائز واگر عاری از فقه ست ودر مذهب

خود بتفقہ مشغول شدہ و جاہل ماندہ و مذہب غیر را بر خود اسہل و سریع الادراک دانستہ و ادراک تفقہ درین مذہب
مرجوست برین چنین کس نیز انتقال واجب ست زیرا کہ تفقہ در مذہبی بہتر ست از جہل در جمیع مذاہب
کہ غالباً عبادت جاہل صحیح نبودہ اگر انتقال را ہیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکہ از ہر دو مذہب قصد مجرد
عمل بود پس جائز ست عامی را و ممنوع ست فقیہ را زیرا کہ او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کردہ چون
بمذہب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقہ دران مذہب و از عمل کہ مقصود ست باز ماند پس او را
ترک انتقال اولے ست و آنکہ گویند کہ اگر غیر حنفی بمذہب حنفی انتقال کند جائز ست و عکس آن جائز نہ محض
تحکم و تعصب ست دلیلی ندارد زیرا کہ ائمہ کلہم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر
بر مذاہبی نصی از آیہ و حدیث وارد بودی تقلید آن مذہب بر ہر فرد امت واجب شدی و تقلید دیگری جائز
نبودی و انیعنی خلاف اجماع ست و صاحب جامع الفتوی کہ حنفی مذہب ست گفتہ کہ جائز ست مرد
یا زن را انتقال از مذہب شافعی بمذہب حنفی و عکس آن اما باید کہ بکلیت مذہب اختیار کند نہ در بعض
مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نمودہ اند اگر جائز نبودی نکردندی و ہر کہ بر خلاف آن گوید
قول بے دلیل ست و غیر معقول والسلام علی من اتبع الہدی **مکتوب ہفتدہم** نوشتہ بودند کہ در حق
معاویہ بن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او عفا اللہ عنہم چہ اعتقاد باید کرد۔ **بدانند**
کہ علماء مذہب اہل سنت منازعات حضرات صحابہ را بنا بر حسن ظن کہ در شان خیر القرون لازم ست
تاویل می کنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الہی مینمایند و جرات بذم و طعن ممنوع میدانند
چرا کہ در قرون ثلثہ مشہود بالخیر ہیچ یکی از علماء و محدثین و مجتہدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیہ السلام تجویز طعن بر ایشان نکردہ و اگر
چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفہ محاربہ و ملاعنہ واقع شدہ از شدت تعصب بودہ نہ بنا بر عقیدہ
کفر ہمدیگر و مادہ تعصب در کتب معتبرہ مذکور ست و مبدا این فتنہ شہادت امیر المومنین عثمان ست
رضی اللہ عنہ و طریقہ اسلم ہمین ست زیرا کہ در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابہ سہ فرقہ شدہ بودند
جماعۃ جانب جناب خلیفہ برحق علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ گرفتند و جماعۃ دوم بطرف امیر شام
رفتند و فرقہ سوم توقف نمودند و شک نیست کہ محدثان و مجتہدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات

هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایت
ازان فرقه نمیکردند و بنا اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین
اسلام برانهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة
والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورست قبول ست
لیکن از اهل قرابت تصریح تبکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع ست معهذا
صدور این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلے مستبعد و مستکره ست اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد
که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب ست بر جمیع افراد امت و اگر اشکراه نیز درمیان نباشد رضا
باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
یا افسوس تمام درین مقام اولی ست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد
بر اخبار بے اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنبیه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر اصحاب که مبلغ
تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بر او
ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان ست و ما
ارسلناك الا رحمة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت با او داشته
باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرستند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا
و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کار زعم وافی شان السابقین پس لاحقین
را از چنین خدا چه امید رحمت ست و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیا این امت نیز نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
از ارتحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده
باشند درینصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان اصلاح امت است کدام فائده مترتب شد و نیز
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند السلام
علی من اتبع الهدی مکتوب هنر دهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه

وسنی در شان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چراکه بنا را اعتقاد اهل ملت بر اخبار ست وخبر محتمل صدق وکذب ست مگر متواتر که افاده یقین نمایند واین قسم خبرها درین باب کمتر ست پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین وارکان ایمان نیست توحید الهی وتصدیق نبوت برای نجات کافیست وایمان مجمل منجی ومضمون کلمه طیبه که بتصدیق واقرار آن آدمی مسلمان میشود همین ست ودر شان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل ومحبت برعایت شرف صحبت وحسن خدمت آنها وقرب قرابت انها با جناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس ست ومطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه ست چراکه منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص ومسلم بجناب حضرات انبیا است علیهم التحیة والثنا وممنوع ست از غیر انها اگرچه صدیقین واولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد وانهم فیما بینهم زود مقرون بعفو میگردد واز غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد کا نیکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه وعداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند وبران تفریعات کرده نقطه را دائره مینمایند از اعتبار ساقط ست وبدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک ست ومستوجب نفی فائده بعثت معهذا فقیر روزی درین مسئله متامل بودم واز مبدا فیاض مسئلت طریق نجات از مهلکه این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل اٰمنت بالله کما هو عنده نفسه وبرسول الله کما هو عنده به وباله واصحابه کما هم عند نبیهم وبدیهیست که این مطالب علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است وتفویض امر بجناب احدیت جلشانه که مرتبه نفس الامر ست وهیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست والحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله

مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد ست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود واهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند وهشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند وجهاد با کفار واعلاء کلمة الحق کرده اند مراد میدارند وشیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد تو حق درین مسئله کدام جانب ست مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم ست از انکه

ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت ست یعنی خزاین و افواج که شرط نفاذ حکم ست و ظاهر ست که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السّلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰة والسّلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر بر همین ست و گرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر ست و بجای قالب اسلام ست از انها وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجائے روح آن قالب ست از نفوس مزکاة حضرات آئمه علیهم السّلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح درمیان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما تعیین عدد اثنا عشر درین صورت تکلفی میخواهد والسلام **مکتوب بستم** نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد ازان نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و اینمعنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید ست بر اجل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند باآنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجدد و ماگاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد چنانچه درینمقام ست مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوٰة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت و بفتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه باینچنین کلمات درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر ست که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد

پس انحراف حضرت صدیقہ از حضرت مرتضی رضی اللہ عنہما بحکم غیرت محبت واقتضای بشریت است کہ ازان چارہ نیست نہ از راہ دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقیست وتکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز نہ از جہت عداوت حضرت صدیقہ بودہ است کہ محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکہ بجہت محبت پیغمبر بودہ است صلی اللہ علیہ وسلم کہ ازان نیز گزیر نبود پس درینصورت بہر دو طرف حق ثابت است و ہر دو معذور اند بلکہ ماجور کہ بنای ہر دو بر محبت پیغمبر ست علیہ الصلوۃ والسلام چنانچہ وحشت و ملالت حضرت خیر النسا علیہا التحیۃ والثنا با جناب صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از احادیث صحیحہ بہ ثبوت رسیدہ واین محل دو شبہہ ہست یکی آنکہ حضرت بتول با وجود تبتل وانقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرمودند دوم آنکہ حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی اللہ علیہ وسلم درین امر سہل چرا مسامحت نمودند جواب آنکہ طلب مال میراث کہ حلال تر ازان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکہ قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چارہ نیست و منع حضرت صدیق بجہت حدیث شریف ست نحن معاشر الانبیاء لا نورث وچون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیدہ باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی ست و مسامحت در چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النسا باین جواب یا باینجہت خواہد بود کہ ثبوت ارث بآیہ توریث واقع شدہ واین حدیث تا آنوقت ظاہر بحد شہرت نرسیدہ باشد تا بر حضرت فاطمہ حجت تواند شد یا از راہ تازکی مزاجی خواہد بود کہ لازم صاحبزادگیہاست وبحکم لا تبدیل لخلق اللہ ہیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغیر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیہ السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصہ طپانچہ زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیہ السلام مشہور ہست پس درینصورت ہر دو معذور اند و ہر دو طرف حق ثابت میشود و اہل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طرفین واجب ست - والسلام علے من اتبع الہدی **مکتوب بست و یکم** مخدوما آنچہ از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینہا از درویشان و عدم مبالاۃ بہ نسبت اہل قرن اول نوشتہ اند معلوم شد بدانند کہ سعہ مثل مشائخ دیگر مرید گرفتن چہ ضرور ست و از عقلای مخلصان ہر کہ التماس امور مذکورہ نماید تسلی او باین مطالب باید کرد کہ او سبحانہ جل شانہ کہ حکیم حقیقی ست بمنطوق آیہ کریمہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی

یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق ست بر اتباع پیغمبر ما
علیه السلام والصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با ماموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای
اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بوند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بروی
خود کشود و آنکه ابا کرد خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی ست و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین ست
و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح ست در امتثال امر و نهی و جزا این عقائد
و اعمال تنعیمات حس ست و بس که صورت نجات ست و حقیقت این نسخه حصه خواص ست و آن تنویر قلوب
و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات بارعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات
ست صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان تعبد ربک
کانک تراه ▪ و صورت بے حقیقت در مرتبه دوا امراض ظاهر جلد ست از قبیل اورام و جروح
که بطلا و ضماد ازاله آن کرده میشود و بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید ست بلکه
حقیقت نیست استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده
بران موقوف ست تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود
ازین بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبائع اصحاب کرام چه آثار صحت و شفا
بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول او علیه التحیة والثنا
و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام
حضور قلب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود
و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران
متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست و فائده آن شامل خواص و عوام ست
کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر مریضی
که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارف را
در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد او را

نائب رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بجز و موی زین راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد والسلام

مکتوب بست و دوم

(در جواب شاه ابو الفتح)

التفات نامهٔ سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه درآمد زین اطوار و آثار که بظهور میرسد امیدهاست علی الخصوص این امور حاصله را که مادهٔ غرور اکثر مردم می شود قدر و قیمت ننهادن و در طلب خدا جل و علا بما فقراء نامراد مراد آوردن و دست بدر عزیزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود بر کنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیه ست آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم۔ مخدوما آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خان صاحب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلاء غیب و ظهور وحدت بتحریر آمده همه آثار تلونیات لطیفهٔ قلب ست و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد مقدسه وجوب رسیدن است و در دائره ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم ست سیر کردن و در ظل خاص که مبدأ تعین امر ست فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن ست و این معنی معبر ست در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا ست و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر ست ناشی ست و درین مقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور ست با حق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالک در حصول این ظلال که مسمے باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفهٔ نفس می افتد که از عالم خلق ست چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال ست کار افتاده بود و درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و امارهٔ مطمئنه میگردد و عادتی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از مبغوضات او نمودن ست بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر ست بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت

انبیاست علیهم الصلوة و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سیر سالک در کمالات
اسماء و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقع ست و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت
علیاست و درانجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن ست و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
ذات بهم رسانیدن ست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست اینجا باوجود عدم جواز
انفکاک اسماء و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا
سر و کار بعناصر اربعه که حصول لطیفه نفس آدمی افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات
نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات
ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر
مبنی برین هر دو فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی ست و فنا و بقا آنچه محرر
گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما
مشائخ دیگر احتمالها درینباب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک ست
و هرچند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید دخلے تمام ست استعداد و مستفید نیز شرط ست و آرزوے
صحبتهای بسیار ست خدا داد ما و شما برسد والسلام

مکتوب ۲۳ بست و سوم برخوردار را تصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما رقوم میگردد
بدانند که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئیه را میدانست و علم
بشی مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود بوجود علمی ازلی باشند و ازین راه ست
که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمے ست بباطن
وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود
خارجی باشد و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود
خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت ست
از وجود منبسط و مسمے ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را ازان صورت
بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند در مرآت وجود

منبسط بظل و عکس آن صورت منصبغ بنماید بطوریکه آن انصباغ بر بهمزن اطلاق وجود نگردد ولله المثل الاعلی چنانکه عکس رائی در وقت مقابله بمرات در مرات پیدا میشود و نور مرات بدان مسلوب نمیگردد و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت مرئیه را در آئینه و بر آئینه نمی تواند گفت که آنجا نه دخول ست و نه ارتسام اگرچه بظاهر فهم عوام صورت مرئیه و وصف مرئیه در یک طرف ست که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرات آئینه همدیگر اند یعنی شکل و لون صورت از مرات پیداست و تقعر و تحدب مرات از صورت هویداست مولانا جامی در مراتب ستہ میفرماید اگر وجود را مرات اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است لان الاعیان الثابتة فی العلم ماشمت رائحة الوجود فی الخارج واگر صور علمیه را مرات قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه چنانچه شان مرات ست گوئی خزانه علم بشابه صفحه منقوشی ست و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی ازان صفحه برآمده و نه صورتی در مرات وجود درآمده که خروج صورة علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حادث بقدیم و این هر دو محال ست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین طلسمی ست برپا که معبر ست در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی ست یعنی وحدت و واحدیت که عبارت ست از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه علم و میگویند که در خارج غیر وجود احد هیچ شی را تحققی و ثبوتی نیست و این کثرت مرئیه در مرتبه وهم کائن ست و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است و بنای آثار ابدی برآن نهاده نه وهمی ست که برفع واهم مرتفع گردد و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرات وجود منبسط تجلیات شده است و منشا تعدد تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در مرات وجود منبسط افتاده و مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا را حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست و در نفس الامر بهمان وجود علمی موجود اند از مرتبه علم برنیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیست و صفات عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر

رحمة الله علیه میفرمایند ان شئت قلت حق وان شئت قلت خلق وثابت شد که غیر از وجود
واحد در خارج موجودی نیست وانیست معنی وحدت وجود وانمعنی مکشوف ومشهود این حضرات است
رحمة الله علیهم

مکتوب بست وچهارم قاصد مستعجل ست استخاره میسر نمی شود استخاره مسنونه باید بعمل آورد
انشاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله که باهمه توکل وتامل ومرض دائمی متعلقان وویرانی شهر وفساد
زمان باکمال جمعیت بسر برده میشود بحمده ونستعینه الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد
وبذکر خود مشغول دارد شیخ احمد مقید کارست لطیفه قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این مرد
ضعیف ست معهذا افتان وخیزان براه مقصود میرود وخدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب
وقالب معمول حضرات مارست رضی الله تعالی عنهم وحق تعالی آن جناب را قوت وقدرت آن عطا
فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند فیض الله خان صاحب را هر روز در پیش
رو نشانیده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکید ست وقصد شریف به سفر حجاز برفاقت
شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بشرط رضای مردم محل که حق شرعی ایشان بذمه سرکار ست
ودر غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید واسباب هم همراه بردن از علائق مقصود ست اما اندکی
بتامل این خجسته نیت بعمل باید آورد مبادا که سیئه در زیر پرده داشته باشد از اعزه واحباب واخوان
طریقه وطلاب سلام نیاز قبول باد والسلام

مکتوب بست وپنجم التفات نامه مشتمل بر تردد خاطر از محرمی خبر یافتن شیخ احمد رسید دسترد
گردانید وبعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت وهم برعایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد
واگر طرف دیگر رفته بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی زود بر می گردد ومحفوظ ومصون بمنزل مقصود میرسد
خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان ودوستان ویاران طریقه سلام رسانند وخدا کند که آب وهوای
فرخ آباد با مزاج حالی بسازد اندیشه از آن ست که بیگانگان طریقه علیه مجددیه در انجا بسیار اند غیر از اعزه
معدودی خدا صحبت راست آرد زبانی شیخ احمد که ثانی الحال رسید اراده دو ماهه توقف معلوم میشود بقدر
صحبت وفرصت نصیبی از طریقه می گیرد فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان دکن خود را معذور داشتم که بعد

هزاران سال خطوط همدیگر میرسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان باید داد خدا عزیزان یاد آور را سلامت دارد اگر آن مشفق بحیدرآباد تشریف خواهند برد اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود سوانح اینجا این ست که دو نیم ماه گذشته که هر روز مکروهی تازه بر روی کار می آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند والسلام **مکتوب بست و ششم** فقیر روز شنبه نهم جمادی الاخری روانه دهلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که با این ضعف پیری بهای طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مختصری معه ظرف مسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از دعای خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان عزیز تر از جان که با اینهمه ملالتها عروض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی مشوش ساخته متقید می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله خانصاحب چه نگارم مناقب و محاسن تمام عالم در نسخه وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان با قصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرمایند و با و لاد ایشان دعا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا او آخر صفر سفر کرده در حد دوم الہ آباد بادشاه را دریافتند و همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد توقف دو گهری تاب سرو ی خوردند و سرد شدند و جان بحق سپردند و در حویلی قدیم بخاک آسودند و داغی بر دل گذاشتند که مرهمی ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماندو سرداران که بتعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت و فای وعده یعنی تحریر اشعار انتخابی وغیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان آن شهر فتوح است سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر مبین در سنین بجهد و جد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانید و نسبت ارشادی یافته دیروز اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت دهاد والسلام۔

مکتوب بست و هفتم حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ و نومیدی وصال بآب حیات نوید قدوم

قدوم برکات لزوم درین مرز و بوم این مردهٔ صدساله را زنده جاوید ساختی چه کنم از ضعف پیری و کثرت
تعلیم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت
قیام در نماز فرض مانده است و بس واگرنه بمجرد استماع این خبر زندگی اثر بسر میدویدم انشاء الله تعالی
در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میر سیم واز ورود خود دران
حدود اطلاع میدهم یقین است که باحیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد عهدهای قدیم حالتی
میگذرد و بر تنهای خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمی گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد
ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا برده
بود مناسب حال دانسته می نگارد ؎ سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم + وثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک + اقمنا زمانا والعیون قریرة + واصبحت یوما والجفون سوافک امید آنست
که در مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال
برکات اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام

مکتوب بست و هشتم بمولوی ثناء الله سنبهلی

الله معکم اینما
کنتم شما در انجا رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست
بخاطر جمع بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال
منافع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکرش همین ست
قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
نمی تواند شد که صلاح است و نیابت نبوت ست علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی
زود ست که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود + واگر از غیب چیزی
معین گردد بی مضائقه آنرا قبول باید کرد وجه معین بی طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد
بران نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر ست و توکل صرف باعث بی جمعیتی ست
و راس المال صوفیه همین جمعیت ست انشاء الله او سبحانه جل شانه متبعان سنت نبویه
علیه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضائع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در
تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله عنه

هر روز بعد حلقه صبح لازم گیرید و بجناب او امیدوار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهته اندیشه نکنید انشاء الله تعالی دوستان از مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه ها در قرات سورهٔ لایلاف هر قدر توانید اکثار نمائید و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست و ملا روزبی را بعد سلام بگوئید که دنیا فانی ست و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورست که دو هم حصهٔ اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند و اگر توفیق باشد دعا در باب رفاه و جمعیت و صحت و عافیت نواب رشاد خان بهادر در اوقات خاص واجب دانند اللهم اجعل خیر عمری آخره والسلام

مکتوب بست و نهم محمد دانش بنگالی از یاران شاه مراد الله حبو که یکنیم سال در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز رخصت گرفت ظاهراً اراده مراجعت باین طرف دارد بخدمت میرسد مورد الطاف خواهد شد هرچند مرد ساده است اما طالب خداست زیاده استقامت بر جادهٔ شریعت و طریقت روزبی باد

مکتوب سی ام یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصاً میان محمد میر عنایت الله باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نوزدهم اینماه بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ماهم نظر بطبعی قریب است تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد از نوید افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا میرسد سرورها حاصل شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخوردار ظفر علیخان نوشته اند واقعیست از اخلاق و مناقب و اخلاص دیگر مراتب هرچه می باید و دل میخواهد او همه دارد و همین خوبیهای او مرا شکار دام محبت کرده و گرنه من از اراده را که با خود کار نیست با دیگری چه کار خدا او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارد او که مرا در دنیا عزیزتر از وی کسی نیست و در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نفر در حق او همین فقیرم و از وهم اداب ارادت و فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرسد اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده بر سابق التفات باید کرد که جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن برخوردار را بگوئید که هر صباح متوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه دهند آنچه از رقت آن برخوردار نوشته اند خیلی الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود و بقدر طاقت تعمیر آن نموده شد و می گفت که برای همین کار سفر

اختیار کردوم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف همت ورزه اله
عوارض ایشان متوجه ست حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام
قبول نمایند والسلام **مکتوب سی و یکم** خبر تمامی مسجد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوتی
گرداند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلعه تهانیسر را کفار سکهه بغدر متصرف شدند
وقتل و غارت واسر درمیان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه به معه زن و فرزند غارت خورده بسلامت
جانها بر آمدند طرفه حالی گذشت انا لله وانا الیه راجعون از غایت بی اسبابی دران نواح متوقف اند تا بما رسیده اند
و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید
خدائی تعالی تلافی فرماید امسال بنابر موانع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیریست مع امراض
وعوارض دوم کم فتوحی سیوم تنهائی اندرون که کنیز دو پرستاری نمانده وه کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم
از ارزانی غله دماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
بمناصفه ذمه فقیر و مستوره فقیر ست وطعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره در خادم ایشان پخته می آرد
جنس از ینجا میرود و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوه آن
الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد وآله اینچه از تدبیرات و آدمیت برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالی
الی ما تمناه نوشته اند بجاست هنوز قدر او را نشناخته اند و جواهر پاره ایست که قیمت ندارد و فقیر بی سبب
گرفتار او نیستم خوبیهای او را شناخته ام ان شاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای
نمایان نصیب اوست از ضعف بصر رونق در تحریر نمانده و طاقت تحریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط
معذور دارند بهمه دوستان مضمون عذر را رسانند که مرا مقصر بدانند رمضان مبارک بخوبی گذشت
و یاران با وطان رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جاده شریعت و طریقت زندگانی خواهند کرد
حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند نه طلبیدن برخوردار
حفیظ الله و حافظ محمدی بجا واقع شد تسلی باید نمود والسلام **مکتوب سی و دوم** بالعافیت ایم
و شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و بمردم بخاکساری و بی نفسی معامله نمائید که کمال
نفس و نیستی ست و هستی حقتعالی را مسلم ست و صحبت علما و فقرا را لازم گیرید و بر نکردهات زمانه صبر

گر بنید که دنیا زندان مومنان ست و وعدهٔ راحت در آخرت ست بشرط سلامت ایمان و برکم و بیش نعمتهای الهی شکر واجب دانید و به بدخلقی پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و ازو خدمتی نباید خواست مگر بغلبه محبت خود نماید مضائقه ندارد و هر جا باشید با خدا باشید و در محبت پیران طریقت باشید میان محمد انوار الحال شکسته حال باز نزد ایشان میرسد حتی المقدور مدارات ازین دریغ ندارید و معلوم ست که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسی بیاید نام خدا او را بیاموزند که اجر بسیار دارد۔

مکتوب سی و سوم

از نوید دخول یاران در طریقه الهیه سرور بهم سید بارک الله فی کمالکم و تکمیلکم۔ بمولوی نعیم الله بہرائچی اعظم خلفاء حضرت ایشان ۱۲ انشاء الله تعالی کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان ارزانی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتخدائی به نیت اتباع سنت مبارکست و در حق برخوردار میان محمد قاسم بدعا و توجه مقیدایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشاء الله تعالی اثر ظاهر میشود و تقصیریکه ازان برخوردار واقع شده بود دران جرم او نبود معاف کردیم و نوشتیم بازچرا تردد در انجاطر راه میدهد شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجه سرگرم باشید و ضعف پیری و از فزونی است و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجه دادن نیز روز افزون الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد و آله شاه شفیع علیه الرحمة بدرد فتق وفات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند و شاه رحمت الله خلیفه حضرت ایشان ۱۲ نیز در دهلی آمده بودند و در رخصت یک منزل ازینجا رفته یکبار افتادند و مروند بعد تجهیز و تکفین در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسودند یاران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجه غافل نشناسند و احوال یاران حلقه آنجا معه اسامی آنها نیز مینوشته باشند انتقال از وطن به بلده لکهنؤ بسیار بجا شد درین حکمتهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاهداردیکی از صحبت طائفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت غافل سخت زیان وارد که محبة الفساق داء ودوائها مفارقتهم دوم از لقمه شبه سوم از بسیاری خوردن چهارم لقمه را بغفلت خوردن هر لقمه که سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر لقمه که با شبه خورد نور باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد هم رنگ او شود و هر که درین سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کس یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق

شهوت از و زائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ چیز نبود این فقر ست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدو فخر کرده است الفقر فخری والسلام

مکتوب سی و چهارم

حال مردم این شهر از روزیکه نجف خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص مجد الدوله بر زبان خاص و عام است خدای تعالی زود بظهور آرد دیروز خط شما رسید و بسیار مشوش گردانید فقیر هم دعا میکند و یاران حلقه و میان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قویست که باجابت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که باقای خود روبرو شوید یا مقلب القلوب والابصار سه بار اول و آخر درود یک بار خوانده بر هر دو کف دست دمیده بر روی خود گردانیده روبرو میشده باشید و سورهٔ لایلاف را یک صد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر درود پنج بار به نیت دفع شر اعدا هیچ ضرر بشما نخواهد رسید انشاء الله و چاقوی خورد تری که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای خود نمانده است فقیر از همه نا امیدم میدانید اما امیدواران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر دراز تحفه ها که باقر با فرستاده اید همه بد رنگ و بد قماش زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجب ست و ملال فقرا مثل مشت خاشاکی ست بر روی دریا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید خیلی شست و شوی آن غبار نمود خاطر جمع دارید و رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان قرآن مجید این بار درینجا بسیار فراهم آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده بعد عید میرسم - والسلام -

مکتوب سی و پنجم

خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما تقصیری نمی کنم تاثیر موقوف بر وقت ست اینهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میگردد و مرا مشوش میسازد که نقصان شدید دارم سورهٔ لایلاف که برای دفع شر به از و نسخه نیست و دعای حزب البحر همچنین بخوانند و مولوی نعیم الله صاحب و فقیر بدعا مقید ایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند اثر همین سبب ست و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرورست و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدوستان نوشته ام

که امیدوار و منتظر جوابها نباشند که معذورم و مرده‌ام و مرا طاقت رفتن بمسجد جامع بروز جمعه نمانده است
و بجانانه نمیروم قوت آن کجاست که متوجه بعلم الهی شوم و دریابم که در حق فلان کس چه مناسب ست
شما اگر درین ایام حاضر میبودید حال مرا دریافته متصدع نمی شدید فردا پس فردا خبر رحلت فقیر خواهید شنید
هرچه بخاطر شما برسد بعمل ارید اما اول استخاره که در حدیث ست بکنید بعد هرچه پیش خواهد آمد دران خیر است
ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده میخوانم و بس در حلقه
هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید غذا بقدر چهار دام باقیست و رفتن
تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده مرا از جهد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی
نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان رسید و مطالب معلوم گردید بیاران حلقه سلام مها رسانید
و طاقت تحریر جواب نیست دعای خیر خاتمه نمایند والسلام **مکتوب سی و ششم** باعث تحریر این است
که لاله برج لال نام جوانی از دوستان متقربی که در حسن سلیقه متصدیگری و صحبت داری بزعم فقیر نظیر ندارد
و عمده‌زاده و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبرآباد ست بتلاش معاش درینجا وارد
شده است منتظر بودیم که زود بیاید تا این نسخه صحیحه آدمیت را با آقای خود برخوانیده احسان دست بسته
در حق آقا که مرد فهمیده و دولتخواه با او رفیق شود و هم در حق خود که اینچنین زور بازوی شما باشد و هم
در حق فقیر که مخلص مستعد کذائی بتقریب روزگار از ما دور تر نرود کرده باشید و باید که پیش از رسیدن
بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و از نیعنی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشم معلوم
شماست که ذکر کسی باین اهتمام با شما نکرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را در همه امور
دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل
ندانید هر روز هر وقت دل متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد
من شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محظوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب ست
خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های بیرهای متهرا که از کبیر فرستاده بودند سربمهر رسید نوزده دانه برآمد بسیار بذائقه
راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی الکاده و دیگری تنک هر دو در عالم خود خوب اند فقیر
حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که سماجت بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه وار سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید حضور رسید
و در خانهٔ شما خیرست والسلام **مکتوب سی و هفتم** ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در اوائل که مرقوم
بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد و کسی یاد نمی دهد بهر حال تخمی پاک در
خاک آن عفیفه کاشته ایم بروقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار بظاهر مقید بشرع و در باطن
مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصرست و ایشانُ نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند
والتزام شریعت و محبت مشائخ و دوام شغل باطن واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب
احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشائخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه
بجانب شاهجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر انشاءالله تعالیٰ بعد نماز
یک دو گهڑی روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
متوقع فیض رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عفیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر
کرده است و استعداد خوب دارد هر گاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد الله تعالیٰ هر جا که دارد محفوظ و
محظوظ دارد اخلاص شما برین ثابت ست و داغ واقعه مولوی غلام یحییٰ مرهم ندارد والسّلام۔

مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والدهٔ شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده
موجب خسارت دنیا و آخرت ست خصوصاً والدهٔ مشفقه اینمعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته
باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالیٰ عواقب امور شان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نه ام
اما ملاقاتها موقوف بروقت مقدر ست و عمر اخیر ست اگر در زندگی میسر نشد انشاءالله تعالیٰ بشرط سلامت
ایمان در بهشت برخوردهای خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یاد دارند و باوجود بے سامانی در فصل
برشکال برآمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج فائده ندارد بامید رحمت الهی منتظر
باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شتاب می آیند۔ والسلام۔ **مکتوب سی و نهم** او سبحانه جل شانه
مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محظوظ دارد و اخلاق کریمهٔ ایشان
بر فقیر افسونی دمیده هست که دل از استیلای شوق بجان رسیده ؎ گردی نگهی سویم حیران تو
گردیدم ✤ ای کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم ۞ مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست

ازان طرف شغل ملک داری وازین سو غلبه ناتوانی و نزاری خدا بدلها برسد تا برخوردی میسر شود اگر رسم مراسلات که نیمه ملاقات ست مسلوک باشد غنیمت ست زیاده عمر و مزه عمر ارزانی باد **مکتوب چهلم** بجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دهلی بسنبهل رسید وامروهه و مرادا باد را هم دید تا بانتخاب وازد که رخت اقامت در کجا انداز دو متعلقان را طلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده ام . و دهلی و شاهجهانپور خود درست آخر اینجا رسیدم مردم سنبهل مراداباد وامروهه که سه بلاد سماجت نمودند که اینجا باید بود جاذبه وحقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای مسموع نوشتند ناچار براجعت دهلی اتفاق افتاد و مُی باقی ماهتاب باقی + مارا تو صد حساب باقی + وقت کشف کروب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود اجازت ست برای حل مشکلات بخوانند وطور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا انجا نباشد بنویسند که آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمده و منصوبه وصال میسر نشد دریغ + شطرنج عشقبازی ما غائبانه ماند + والسلام **مکتوب چهل ویکم** الحمد لله علی نواله او سبحانه و تعالی شمارا از مهلکه بسلامت آورد توسل بباد شاه حال که نمودند مآل آن خوب نیست و احوال این دنیا داران ماکو رباطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد ست اینقدر هم برعایت خاطر شما گاه می نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده ازانست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام که مردیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیا دی خدا او را زنده دارد و بمقصود ش برساند پس آمدن ما دران صدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان درین شهر ویران نمانده و آنجا بسیار ند و مهماندار و غمگسار شمائید اگر شما در آنجا نباشید وحشت خواهم کرد و هر چند فرزندان در قفای شما خدمت مینمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا دارد درین شهر قرض حکم کیمیا بهر حال هرچه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلجوئی حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور دانید والسلام **مکتوب چهل و دوم** جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما

رسید و حرز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید بهر حال باهمه بد معاملگی با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت و تغیر دادن شما با فقیر را وضاع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از دعا و عفو دعا هیچ نیست باید دید که انتظار باما چه میکند شمارا باخدا سپردیم و مارا بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل و اخوان و اخوه و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر بنشینید بے ناغه توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت والدین واجب داینید و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بنگارید و اشتیاق بشرط صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ دین و دنیای شماست زیاده عمر و مزه عمر باد۔ **مکتوب چهل و سوم** مخدوما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی ها مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنهارا فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و هنر بر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند بتقریبی قصد بیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعه فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عائد بفقیر خواهد گشت ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع و للرحمٰن الطاف خفیه ٭ مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم** باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتقاد الدوله ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله مغفور ست از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیه دوندیخان در باب فاقت و روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد بیلی بهیت کرده بنا برین بخدمت تصدیع میدهم که بحق دوستی های قدیم و التفاتی که بر فقیر مبذول ست شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این جگرگوشه که مرا عزیزتر از جان ست بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبه خودداری منظور نداشته

بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد وگرنه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد تنها عنایت ایشان کافی ست وفقیر را در وددریلی بهیت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نورچشم دران محروسه احتمال صورت نمیعنی قوی ست والسّلام **مکتوب چہل وپنجم** اشتیاق شفقت ما بحال شما همان ست که بود خاطر جمع دارید میر اسد الله صاحب پیرزاده ما وشما وعیالمند وبے معاش دران شهر واقع شده اند بشرط مقدور استطاعت وتوفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعداء منصور وبر احبا مسرور دارد و دنیا ز شما رسید وبوقت رسیدخانه آباد خدا قبول کند واز ارسال رقائم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ نباید کرد و هر جا که باشید با خدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسّلام **مکتوب چہل وششم**

الحمد لله حمداً کثیراً امید قوی ست که او سبحانه جل شانه صاحبان ودوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد تلاوت سورهٔ لایلاف صبح وشام لازم گیرند همه دوستان ومتوسلان را بفرمایند واز آشوب وهنگامه که درین حدود بسبب غلبه افواج جنوبی وفرار قوم رهیله واقع شده وقصبات ودیهات بتاراج رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مهلکه نجات یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن وبخدمت نیز میرسند والتفات نامه رسید وممنون گردانید واز اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد وسرداران انجمن ودر را توفیق نیک کرامت فرماید واشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند وخبر جانکاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیٰی صاحب بر سینه آتش زد وزهره را آب گردانید انا لله وانا الیه راجعون وسرمایه تسلی این ست که فردا ما هم میرسیم والسّلام ۸۶ **مکتوب چہل وهفتم** صاحب من برخوردار عزیز الله مع والدهٔ خود در قید فرنگ ست وآرزومند این وصلت وعبید خان حرف کسی را گوش نمیکند ودرمیان فقیر وآن عزیز ربطی نمانده واز مدتی بجانب جاداد خود رفته اثری وخبری از وا نیجا نیست فقیر در تدبیر آوردن وطلبیدن والدهٔ آن برخوردار بدهلی معذور ست مگر بد حاصل این مشکل شود دوازده دعا دریغ نخواهم نمود وآن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید اگر باختیار خود می بود برآورده تا بشما میرسانید ـ والسّلام ـ **مکتوب چہل وهشتم** معلوم ست که برادر بدستخط خود خط نمی نویسند بنویسنده که مینویسد بگویند که لقب مبتذل حقائق ومعارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت ما وشما این نقط گنجایش ندارد وسلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیهزه را دخل ندهند

۸۵ صاحب مانند سال مرزا ... در سلسلهٔ شاگردی ... ابوالله ... اعظم خطابی ... مرزا صاحب

بعد ازین باینطور نویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب نویسند باعث تحریر آنکه میرهو صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید ورود ایشان را مغتنم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود. والسلام

مکتوب چهل و نهم

یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حامل رقیمه محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او معمورست و باوجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که دران مقدار زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت و سعی وظیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرهندی رضی الله تعالی عنه که باعلائق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سه متعلقان در شاهجهانه نور بتقریبی میباشند موجب خوشنودی پیران ست و تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در دهلی بجمعیت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما مشیخت را مصالح بسیار در کارست و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی نویسید بقدر طاقت سعی دران امر می نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از تقدیرست والسلام.

مکتوب پنجاهم

کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقه بیش فقیر از برادران نسبتی عزیز اند حق تعالی ما و شما را باتباع سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکهه خذلهم الله تعالی بلد معتبر که سرهند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت رسید و صاحبزاده ها آواره هر شهر و دیار شدند جماعة قصد آن طرفها کرده اند خصوصا حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را بقدر مقدور بدست و زبان در خدمت ایشان مقصری نباید بود خصوصا درینوقت که صدمه غارت و جلاء وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام

مکتوب پنجاه ویکم میان محمد اکبر از یاران طریقه بتقریبی آنجا میرسند تا نصف دائرهٔ امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور مرجوعهٔ دنیوی ایشان نیز سعی نمایند و از کلمة الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر و سفر نمانده و شمارا فرصت نه والسلام

مکتوب پنجاه و دوم فقیر از سیر امروهه و مرادآباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور دارد ان شاء الله تعالی عنقریب میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور نموده مراجعت بسنبهل مینماید بعد ازان بدهلی میرود و باوجود ضعف پیری این حرکت عنیف را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیحهٔ اخرویه است که خدا امید اند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان ست از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع اینمعنی باید داد که فقیر را بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام

مکتوب پنجاه و سوم حال مردم اینجد ودتباه است خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی بتحریک همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان دران حدود واقع شود و بصاحبان اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت بهیچ وجه معذور ندارند که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی ست و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علی خان اوصلهم الله تعالی الی غایة ماتمنّاه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گزرانید که تحریر علحده درین باب درچنین وقت مناسب ننمود والسلام

مکتوب پنجاه و چهارم انچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان درانجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکند با این همه دنیاداران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفتهام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام

خود گاهی ندیده ام و وندیخان را که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سپارش معلوم و میدانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت ست اما حقیقت این ست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبهل بحال خود ها درمانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود والسلام

مکتوب پنجاه و پنجم از خبر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسیم که برمن گذشت

سه بار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم * سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی *

الحمدلله ما هم بر سر راهیم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر لکهو و میر محمد معین خانصاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشهٔ ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که در یاد خدا میگذرد غنیمت ست از نوید بحالی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه میر سید واز روزی چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست مادهٔ بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه عارضه رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی ست حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماندها بدل در دمنزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون ست درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی ست و رزق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز ست و درین مملکت خیر نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدای تعالی شما را معزز و غنی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخاره مسنونه هر طرف که میسر شود باید رفت و باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند میر محمد از چندروز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بار ماند برای عذر تقصیر بوثیقه رقعه فقیر میرسد معاف فرمایند که عفو کار کریمان ست و زود رخصت نمایند که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان

مغفور رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدایا مزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ✦ آنچه ما را جان و دل مے
سوخت در دہجر بود ✦ آخر از ناسازی طالع بآن ہم ساختیم ۔ **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع ہمراہ
متعلقان بعافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا خاطرخواہ
می سازد که از مدتی رنج می کشید إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در
مرتبه ایست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست ہم
از بہر وجود او و ہم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانید طرفه
عفیفه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست میر کھو تا مبادی کمالات
نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و میر مبین خود شیخ مقرری ست و حلقه درین ایام
صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی
بتمامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر ہجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله
علی نواله والصلوة علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخورداران کامیاب نشاتین فرزند ارجمند میر
عبد العلی آنچه نویسم کم ست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای
حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین باز خود جدا نکنم قدر او دل
میداند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی نسخه وجود
شما را ازین ہم صحیح تر گرداند و فقیر امروز که دہم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد
بزرگوار شما که جامع ہزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضرام
و بعد توقف سه شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم نمود تحریر عبارت عزا پرسی خالی از تکلف نیست که ما
و ایشان بعلاقه ہم عمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم ہمسفر بودیم حالانکه وقت
رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند نفس ہم قافله ایم ؎ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ✦
فرداست درین بزم ز ما ہم اثری نیست ۔ والسلام ۔ **مکتوب پنجاه و ہفتم** عمر آخر ست و ضعف
پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست دہم
درین ماه خط آن فرزند مع یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و اما قصه

میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دل ما یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خداش بیامرزد ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الٰهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر مع توابع با کمال ضعف و ناتوانی زنده است و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا باللّٰه والسلام **مکتوب پنجاه و هشتم** ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دو سه بیتی مرقوم شد ◌ باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان ما را * که رفتن لازم افتاد ست چون آب روان ما را * قفس وا نیم و بس راه چمن از ما چه می پرسی * که بیش از بال و پر برداشتند از آشیان ما را * نفس تا میکشم از سینه صد جا بگسلد تارش * چه زار و ناتوان کرد ست آن موی میان ما را * والسلام

مکتوب پنجاه و نهم اللّٰه تعالی بی عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ◌ امید هست یزدان مراد متقی * آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید دانسته اقدام نمود معاف فرمایند چراکه آن بزرگ خریدار جنس درویشی ما نیست رجوع او بطریقه دیگر ست و اخلاص او بزرگان دیگر یک ایمای آنها به از صد دفتر فقیر ست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم معرفتی ست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات از آن مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد دارد تقبل اللہ منکم و جزاکم خیر الجزاء والسلام **مکتوب شصتم** ایام بکام صاحبان باد این هیچ کاره از بس تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه باین روابط قدیم گاهی تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امروز بعضی فقیر همشیرزادها دام هر چند کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصا یکی از آنها بحالت اضطرار گرفتار ست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیزتر از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یقین ست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گرنه سماجتی در میان ست و نه شکایتی یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید انیقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشان ست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام۔

مکتوب شصت و یکم امرای این جهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا باادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد در چنین اوقات بے پروائی کردن و تحریر مطالب بعهده بے ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب ست و اگر نیست رجوع و انابت چه ضرورست باندیشه همین امور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم ه ز خلق گنده دماغی چگونه بردارم * باین دماغ که از بوی گل زکام کند * و میدانند که فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی ندارم اما تفاؤل امر مسنون ست اگرچه از مصحف مجید فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بامزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنا بر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت ست اما در کفارت آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس بدعا و توجه میباشد والسلام۔ **مکتوب شصت و دوم** معلوم کرده ام که بعض از کلانان انجا با ایشان موافق اند و بعض نه یعنی ظهور امر معهود ست بضرورت آنهارا مستمال ساخته بازی را ازپیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبکسری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی گذاشته شود و احتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند ه مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز * ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست * اسدیار خان که نصری ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت بی التفاتی کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف و مردوستی سرکار برین آورد که دو سه حرفی درینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظورست همراه جواب این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سوم** میر مبین خانصاحب خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعداد ایشان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

ه این مکتوب بنواب خانخانان خلف نواب قمرالدین خان وزیر است ۱۲
ه توبه کردن و باز گردیدن ... و باز گشتن از کار ...
نوشتن ۱۲ ... ۱۲
ه ... ۱۲ ۱۲
وارد شده ۱۲

را اہل کمال را ہم ازان گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را باہمہ ناتوانی و بی سامانی حرکتی کردہ اند و نظر بر
حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آوردہ یقین ست کہ بملاحظہ مراتب عنایات موروثی و مطالعہ
حیثیات شخصیہ در علم ترسیم و تیر اندازی شکستہ و جزای آنکہ بہیچ سوالتفات نکردہ احترام آن سیدہ عملیہ لستاندہم
باکرام و احترام و ہم بتعمیم و انعام دریغ نخواہد رفت و این آثار اگرچہ از راہ قدردانی کہ لازم بزرگی ست بظہور خواہد
رسید فقیر را ہم باین عمل بزر خواہند خرید و در باب خانصاحب مشفق مہربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن
فضولی ست ظاہرا مفصل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان رسیدہ ورنہ باین روابط قدیم بندگی
و خداوندی این ہمہ بے پروائی نمیشد اگرچہ درین ایام حال ملازمان سرکار ہم معلوم ست والسلام -

مکتوب شصت و چہارم مخدوم زادہ کمالات دستگاہ میان احسان اللہ احمدی را رخصت
کردیم کہ بارعایت آداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات
دانند یا ندانند باید کہ با مخصوصان ما چہ در امر معاش و چہ التفات زبانی توجہ احسن مرعی داشتہ باشند کہ اینمعنی
باعث خوشنودی فقیر ست و رضای این قوم سبب ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست
یقین ست کہ میر مبین خان کہ بعلاقہ محبت و ہم بملاحظہ کمال نسبت طریقہ ما را عزیز تر از جان ست مشمول
الطاف خاص خواہد بود و معلوم نیست کہ قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شدہ است یا نہ و میر شرف الدین
کہ بجان مخلص ایشانست و مرا عزیز تر از جان و در صفات شریف از حیا و وفاداری و صدق و صفا و حسن
فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکہ حاکمان زمان کارہای عمدہ بسماجت تفویض او نمودند نظر بر وفای
عہد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیدہ است یقین ست کہ از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقہ
فرو نخواہند گذاشت انشاء اللہ تعالی زود این سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواہد شد ہمہ بتدبیر و ہم
بتاثیر چون میر مسطور غارتہای بکررسیدہ و خسارتہای بسیار کشیدہ مطلقا استطاعت ندارد در خبرگیریش تاخیر
ظلم ست والسلام **مکتوب شصت و پنجم** فقیر بنا بر نیت صالحہ تکلمی در امر معہود کردہ با آنکہ خلاف طور
من بود اکنون تکملہ و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچہ میدانم کہ ایشان باہمہ شعور و فراست بقبول مشورت ارباب
اغراض خو کردہ اند لیکن توہم یا شنوی من گفتگوی میکنم معلوم شدہ است کہ اقران و امثال آن
بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط اعزہ مراسلات در امر معہود یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنا بر مصلحت

در جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیاداری مضائقه نیست یقین ست که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب ما لایطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد مگر دو کس یکی سفیه که بحکم نفس همی خورد و خواب چند روزه غنیمت دانسته تنگ محکومی باوجود تهمت حکومت بر بندد هویداست که ازچنین کس چه توقع است فرد است که بغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده است بعد ازان اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش ست و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم اینمعنی را تلقی بقبول خواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما امیر کبیر شناخته باخود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمعیت بر نتابد و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع ست و منحصر و فقیر باهمه بیگانگی از حال هر یکی مطلع ست پس وفای عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و کمر خدمت اینچنین عزیزی باید بست والسلام **مکتوب شصت و ششم** فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک خجالتی دارم بخاطر ست که وقت مراجعت بخانه از راه متهرا بگذرم و در متهرا توقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و یکدو روز ملاقات نموده فقیر رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدامای نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت بالفعل واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف ست خدا بر طریقه حضرات شما را مستقیم دارد که اشغال دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم ست و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید و بدست نمی آید اگرچه بروجه معاش بنای معاد ست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب وظائف قلیل رفیقان خود را که وجود هر یکی ازینها فائده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف مینمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام. **مکتوب شصت و هفتم** بسمع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر انا قران و امثال آن بزرگ

معهود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میانست با نواب در میان می آرند در وقت خاص نواب را از یمعنی متنبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بر جواب دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران صرفهٔ خود می بینند اگرچه آخر کار مضر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده که بار اجار فع کدورت واقع شده است اگر نفس امر اینچنین ست این معنی را فتوح دانند و کارها ازان هنود بگیرند که به ازو درین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او را آزرده نسازند و از گفته درغگویان غرض پرست دهان دریده کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و مردم همراهی تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب محال ست و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی با ایشان نمایند و نیز بگویید که درین ایام عهد موکد با خدا ببندند که بعد ازین بدین و دیانت و بداد و عدالت با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری گرو در وقت ست از تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرچ و خزانه ناامید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود قاضی آب رحمت است و این معنی از نفسانیت ننوشته ام بلکه محض الهیست ست اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک صحبت ما و ایشان بر آر نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرطآنکه وجود شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام

مکتوب شصت و هشتم

خط شما رسید و از مضامین وحشت آئین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر نیت صالحه است صبر کردیم و از جا نرفتیم و گرنه این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گوئی با فقیر ست می بایستی که هر دو سر دینار آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمانده گذشتیم ازین قصه ما را هوس درس نیست خدا امید اند که بچه اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا بی اتمام دست ازین کار دو سه روز دیگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشرده مکروهات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزینهٔ شما همه موقوف شود بودن آنجا عبادت ست ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین بقیه روسعت وصله را باید فرسود و باندک حرکت نادانان ازجا نباید رفت

انشاء الله تعالی انجح المطلوب خفیه تحریر یافته بر او همه را بواز میخوانده باشند مشفق مهربان مولوی صاحب از
فضل احتراز ندارند بلیه آن معلوم نیست ذالیشان طاقانی و اشتر راز سالها موقوف است و همیشه سلام اشتیاق
موصول میدارند از طرف شان عجیب است که چیزی نمی فهمم وقتی که از روز یکه وداعی مسعود از خانه فقیر برده
بودی خود را نموده خدا بهمان ملک و افلاس گرفتار است والسلام مکتوب بعث تهمت و تهم
از خطا شما که مشتمل بر احوال نگاه داشته باشید که تم قرار بهادار زیرا که امیر باقی و حصول مطلقا معلوم شده عجب کار است
نه نعمت بهمان و چه در پیش است و حفظ جان آید و جمع حصول مقصود بطور و چنین وقت بی صرف مبالغ
و جمع جانفشانی از رفقا اتمام تا زنده ام از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه باشد نقد مقصود و به مقدار ضرور
بجز آنهم بی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست از نگاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود از پنجا مخالفان
رعایتی بگردم میکنند و تسهیل است رفیق میسازند و غربا را که گفته تیر باهم بی سامانی این فتوح را گذاشته
پیچ مستقر گشتند و نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد و اگر بر سر میدان شتر سوار مایوس را که از بهر قوم باطل
دارند صرفی میدادم و میفرستادم چکنم سعی لی ازری کردن انجه ترا دوانه کرده از شما و نان آن خوبیهای و بجا و جا
بان دلیر بهادر محمد خان آفریدی شخصی است که بار کی سعی بسیار از آن دیده چیله بجهد میکنند و تنها که اعلا کرا
میرزا نهایی همه فاقه هائی پی درپی ام کشیده بتقاعد مستر کی دارند تا امدادی نشود و وعده موکد وصول روز بروز
بیان نباید که مشکل است و از قرار بیان خود چه نویسم که باین ربط تو در ربطی از دولت خانه ایشان متمتع نشده
بزرگان اقتداء این هر دو مکتوب بار بریده نظر نواب بگذرانند باشد تاثیر جواب بنواب نوشتیم در این
ارزی عمر بجانب نواب است سعادت خان را شاه لیجان برد بهمراه خود برده هنوز مراجعت نموده که
مژده عفو تقصیر نگرده رسانند شود والسلام مکتوب بعث وقم از باز او از صلح نواب و جات
جانجیو نهای آنگو شما بسیار خود چه از رازداران معتبر طرفین معلوم شده جات بار و هیله بنا بر مصلحت خود تبوسط
راجه بهادر سنگه و دلهی بستنه آشتی میکنند و در کر نواب برای تنبیه است چرا که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
از امساک دوم راجه اساخته در نظر یاس یکسو شد و از بد معاملگی کسی از بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب
نگاه باید که نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان و دیگر هر که از طرف نواب بدینجا می آید اول اغراض خود را مقدم دارد اعتمادی
در هیچ وقت بر کسی نیست که سعایت عزیزان بنویسیم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم احوال شهر انتقال از فقیر پنهان نمی ماند

وانچه واقعیست بفقیر میرسد هرچند مکرر ایماء و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود در شان بدهند نداوند دیگر بنائی میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل وانچه از شر خانه منافق و بیخ فساد اینهمه از بی اعتمادی آقاست که نه بر خیر او امیدی بیقین دارند و نه از شر او بیمی بقطع ما کجا داد بیداد کنم آشنائی و آشنازادگی برین دلسوزی آورد و گرنه مرا با دنیا و اهل آن چه کارست و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زر دلوه اند امروز با مخالفان ساخته حریف شده اند و آنها که فائده با آنها رسیده دل را چه العبث بسوزند چرا باضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را با من یکدو کس نسبته است که بر ذمه او افتد عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیده اند باید دید چه میشود خدا بداد برسد ظالمان را مقهور و مظلومان را راضی گرداند. والسّلام مکتوب هفتادونهم شاه ابدالی در پشاور رخت اقامت انداخته و تیمور شاه پسر کلان خود را با افواج بیکران برای بندوبست ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هردو درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که این کار از افواج خود بگیرد و اگر حاجت بحرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک سرهند و ستان دست ندارد و انوسات فراهم نیاورده و فوج قدیم همراه دارد و بس مردم دهلی که عادت بفرار دارند بی اختیار دست و پاچه میشوند و اینجا از حمت بسیارست و همین مناسب ست که فتنه از لاهور قصد دهلی نکند آبروی بادشاه یکیست پاس او نگریزند ما ریم عمل برین آیت کرده ایم فَفِرُّوا اِلَی اللّٰهِ بیرون متعلقان به هجرت اپور بالفعل خوب ست اما برای آینده خوب نیست که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد نسخه فقرم از معتبران معتقدین چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس درین صورت شکر و شکایت چرا و عزیزان بقدر فهم خود و هم یابند شخصی از بعض آثار ما راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنابر بعض علامات ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقیر مثل آئینه اندگاهی که نواب بهر زینتی که باشد ملتفت میشود عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید گو بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی نمی نماید و مردم در گفتگو ها معذور اند این میزان بیاد دارند انشاء الله حرکت ما را بعد ازین موزون باین میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح

ومفاسد و متبعات و استمداد میمود و توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می بردیم اما مشکل ست که آنجا
حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمدلله که آنچه لائق شان ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد
اینقدر که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم والسلام **مکتوب هفتاد و دوم**
آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
متعارف دانسته اند غلط ست توحید که پیش ارباب وحدت وجود ست از مرتبه صفات بالا نیست خواه
بزعم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکار ندچنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد تجلی ذات بلی حیلولت صفات مشرف شده
و اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر ست شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما نا کاره ها را باین دولت مشرف
سازند ما اصل تر از ان شهود عبدیت خود و معبودیت حق ست که مطابق ظاهر شریعت ست و مناسب
معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام **مکتوب هفتاد و سوم** داخل نمودن حافظ
سرور خان جیو در طریقه مضائقه ندارد که دست شما دست فقیر ست و آنچه از اراده کسب طریقه و التزام
صحبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر انصیبی قوی
دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافیست دیگر آنچه از التماس در استخلاص از حبس این عزیز از سرکار احمد خان
نوشته اید فقیر درینباب چند بار قصد دعا و توجه کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس
محبوس بودن این حبس مفید ست دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد
تسلی آنعزیز باید کرد ؎ بعد نومیدی بسی امید هاست ٭ در پس ظلمت بسی خورشید هاست ٭ از فقیر
دعا رخانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال
ذوی الحقوق معصیت ست والدهٔ غلام عسکری خان وغیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند خدا بحفظ و
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه اوست والسلام **مکتوب هفتاد**
و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق ست هجوم روهیله ها برای اخذ طریقه بحد یست که تمام
روز از توجه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی
نه احوال عجیب و غریب درین قوم معائنه میشود و آثار غریبه بظهور می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شده

واز دور دور از این مردم باستماع خبر ورود فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علماء اینها زیاده هر دو نسخه فقه نه بالجمله حرکت باین طرفها از برای مردم اینجا و دمفید واقع شده از سنبهل وامروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل دسته دسته وجماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر واز مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از اینها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدهلی برای کسب مقامات میروند واکثر علماء اینجا و دمشرف به نسبت طریقه شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت میر مبین خان را که از مقامات مصطلحه گذشته واجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد د اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله برآید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را به شما و بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده باهمه بی طاقتی هر روز بشیمار توجه می افتد زهی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه برگیرد۔ والسلام

مکتوب هفتاد و پنجم

بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم و یسر آمالکم را سلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر ست وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات ست و مصدر چندین انوار فیوض و برکات در ذکور از شما عزیزتر و در اناث از بهو حیو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و بس از یاران زمانه توقعی نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده بار منت بسیار بگردن میگذارند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دلگداز دوست دلنواز انچه بدل درد منزل رسانید نصیب کس مبادا و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور اخروی او گردید و از مرض عارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش وارد عمر طبعی فقیر اخیر شده وگرنه از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که بمحنت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا در حصار و نیست هر چند سر بنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه جاری شده

ونفی واثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقهٔ شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفهٔ قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منظورست ضرورست و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری در تحریر می آید و شکر باطن نیز
مرقوم میگردد ع هرچه بشود یار سلامت ماند ٭ یاران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند بعضی عیان
غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند والسلام مکتوب هفتاد و ششم
فقیر از طور تحریر شما روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را ازین بد بازاً دروم و دعای خیر در حق
شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطی
که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعدهٔ حسن ظن که لازم
این نسبت ست تسلیم نماید چه جای اظهار محبت و در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص
شما همه منظورست بنا بر خیرخواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملامت
اثر واقعهٔ مرحومه لطف النسا سید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحومه را بیامرزد و بهر زخم
توجه کرده الحمدلله که شمول افضال و الطاف الهی ست و از برخوردار احمدالله اندیشه داریم سلب غم الم کرده
میشود انشاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و
باخوان طریقه و اخوات پانی پت همه سلام رسانند مکتوب هفتاد و هفتم برادر من عجب کاریست
که هر واحد از مردم پانی پت لبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی و دیانت
شما باعث آزار مردم ست ازان راستی بگذرید برای حفظ حرمت بتاویل هم خاطر مردم مرعی دارید که طریقه
پیران طریقه بدنام میشوند برای خاطر ایشان دیگران را آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری
و باطنی و دور از عقل ست انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد ست شما سید اید و از پادشاه مرتوقعی
که باین مزاج که من دارم تمتعی از و بمن رسد و رقعه از گلاوٹی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند
توقع حیات نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر ست که نمی رسد و یاران میروند و فقیر این
بی حقیقت و هیچ کاره یعنی دلیل الله را بی اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مرآت قلب
فقیر افتاده اگرنه در باطن هرگز نقشی از نقوش صفحهٔ کائنات نمی نشیند معرفت خاندان ایشان این
صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهورست اما اهتمام اخلاص ایشان ازینجا میتوان دریافت که

جواب رقعات ما را ننوشتند اگرچه کثرت اشغال عذر میخواهد اما من دیوانه را تاب این بے اهتمامی نیست و
بحکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن ست الحمد لله که درین قاعده
تقصیری راه نیافته جزاهم الله منظور ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریقه میان
شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمة الخیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست
تحریر زدم شاید که اثر کند و کار اینها که مقصود فقر است صورت گیرد والسلام **مکتوب هفتاد و هشتم**
رخصت مردم محل بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
دلجوئی و خاطر داری بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را در قفا
بدگویند هرگز مقابله نمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست مگر کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی
که باوجود جزئیت ایشان طرفدار فقیر ست و نیز مزاجدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر
ایشان بخانه کس بروند هرگز نگذارید و در امور مباحه توسعی ضرورست که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود
پیر علی شور سودائی موروثی در سر دارد پس استمالت او هم ضرورست و اگر خواهید نمائید که مبادا از سودای
والده خود تنگ آمده دور تر برود و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث
و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتی که با خاندان شما هست تاب تحمل این مکروهات نیست ازین
راه در قصد آنطرف متردّدم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن بدامان شما
آویخته است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار راضی اند زهی اقبال و طالع والسلام **مکتوب**
هفتاد و نهم نفس قدسی شخص علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچدان فرید الدین خانصاحب
بقطع نظر از کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخهٔ مسائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان
بود برای استکتاب گرفته و نسخه دیگر درهمین باب که برای صبیه شریفه میان منیر صاحب تالیف کرده اند
درین سفر سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در آنجا نیافتم اگر مسوده آن
پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود طومار های مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی
رسید و بمطالعه این مطالب مسائل ارجمند مشرف شده از مواهب عظمی و عطیات کبری دانست تحقیق
بعد توضیح کجا یافته میشود و خطها بر داشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود

در مجلدی جمع نمایند و تغافل نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام برخاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست و برای وزن اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب بعضی اموراتِ آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به ازو وسیله نیست اگر ارادهٔ تحریر تکملهٔ شرح خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود نسخهٔ شرح سفر السعادت موجود ست اما میان ما و شما وعدهٔ آن نبود هرگاه شما طلبید ید مستحق تری از شما کیست از اهم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبد الحق رامی تمام قدر آنرا بدانید و بآب و تاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخهٔ سیف المسلول را هم در حوالهٔ ایشان کردم و رسالهٔ خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و برعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمودیم چون با حمد گنج رسید قریب بست سوار روهیله ازان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر دو جوان چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقچه پارچه ها را از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله بنا بر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این برخوردار به سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود دیک زخم شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب ست و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** سانحه
بقاضی ثناء الله ۱۲
درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی ست بعد زوال سکهی صاحب یعنی والده شما رحلت نمودند همین وقت یک سر په آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کناد و باوجود ضعف ربط بآن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این ست که خدا بهو جیو یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستورهٔ بزرگ تر از ایشان دران خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس فردا خبر انتقال ما هم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندانند در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی ست و مورد رحم و مردم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** هم

هر چه بما مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست ع انچه بر تو آید از ظلمات غم + هم زبی باکی و گستاخیست + اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران ست باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید اجازت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی ست و بذکر الٰهی جل شانه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام ۔

مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
بمولوی احمد اصغر فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲
که باوجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلاست اختیار کردن

ومرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما بالکمال مستبعد ست باید که بر مکروهات زمانه صبر نموده
مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا اکتفا فرموده این خطره را از دل برآرید که فقیر را آثار بسیار بدل خواهد
رسید و آزار درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
تحریر فقیر نیست باخدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائدهٔ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست
؎ هیچ کنجی بے دد و بے دام نیست * جز بخلوتگاه حق آرام نیست * و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی
تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن
متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کرده ایم خاطر جمع
دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی
استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر
میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری گلبازیهای دوستی ست رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجامید و چون این بے پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصله خصوصیت آنرا
بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه والسلام **مکتوب هشتاد و چهارم**

بمولوی ولی الله فرزند اصغر قاضی صاحب

آنچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع نکشند چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه
میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارید و من
از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند در زندگی وفا مینماید انشاء الله تعالی رعایتها خواهم
کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت
والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریفه بکوشید تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر
نمائید که جواب ما را بنویسایند با هر کس راز خانه گفتن مناسب نیست والسلام **مکتوب هشتاد و پنجم**

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه ها را باصلاح
می آرید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع درینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در رعایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج بر خاطر
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم
رسانید اگر خدا او را باز داشت فتوحست و گرنه هر چه باد اباد آخر سفر طاعت ست و از غایت تجرد جدائی
احباب آسان شده ست و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود معلوم ست
در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت
میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود و رنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند مکتوب هشتاد
بحکیم محمد فاروق قلی"
و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و ناایمنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی
برآرد که نسقی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشائخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه و پرداخت
احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما
موافق گفته فقیر بر سر ڈیوڑھی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
نظر بحقوق فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید ست و براعتماد آن برخوردار خاطر جمع ست
والسلام - مکتوب هشتاد و هفتم معلوم شد که تجهیز جنازه پادشا بیگم یعنی والده حضرت مولوی
بحکیم شریف خان"
ثناء الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه
کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد والسلام مکتوب هشتاد و هشتم بعد حمد و صلوة از هیچکاره
هیچمدان فقیر جانجانان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بمجرد
ملاحظه خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت
بوطن دادم او سبحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بهبودی داند بظهور آرد و بوالده ماجده ایشان نوید
این رخصت و سلام رسانند والسلام - برحاشیه رساله مولوی غلام یحیی نحمده و نصلی
علی رسوله سرکرده علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت
اخوت طریقت باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله

وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانید حق انیست که باین همه ایجاز قدر کافیست ببیانی[1]
وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق[1] ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشوفین[2]
اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است یعنی الاصلاح بین الفئتین العظیمتین فرحم الله عبداً
انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی۔

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول وانچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم دوستان خدا و رسول
را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهدهٔ علماء
متبحر است و عامهٔ مسلمانان بآن مکلف نیند۔ محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله
تعالی عنهم برابر ضرورست وانیست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر که درین جا میلی
واعوجاجی ازان صراط مستقیم نیست فردا ازانجا باستقامت خواهد گذشت۔ یکبار رافضی بے ادب در
جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین واحترام اصحاب سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت
امام حسن رضی الله عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرونشست
و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ رحمة الله علیهم لازم ست
در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیدهٔ افضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نیست شاید در حق حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده
و زبدهٔ اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الوف هم زیاده شده اند و دران مقامات
هیچ شبه نیست که باقرار هزاران علماء و عقلاء بتواتر رسیده عقیدهٔ تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان
بران اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبراء دین از مشائخ ایشانند۔ عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن
درین وقت سخت متعذرست که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق
روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

[1] تطبیق درین دو مسئله که یکی از مقتضیات مقامی ناشی ست و دیگر از مقامات دیگر فاضل نبی زاید مجال محال ست اما در تحقیق هر دو آنچه مقام می نیست که یکی در طریقه مجددیه بعلم وجدان نیم نموده بروی انجمی نظام است ۱۲ مقامات مظهری

[2] مراد از مکشوفین مسئله وحدت وجود و وحدت شهود است ۱۲ ابوالخیر

السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر
اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی
میرفتند و آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر
نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول
دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه
اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند۔ مسئله توحید وجودی از ضروریات
دین نیست لسان شرع ازان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
احوال محبت معذور اند و بممارست رسائل توحید و تخیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد
ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند
علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند و در شرع خللی
پیدا شد بی باکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند۔ یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات دران منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة
فی عین واحد دریافتم که عکوس اسماء و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده
در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصوده گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه
متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبهٔ دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
عالم الملک الودود پس معارف توحید در اثنای سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق
ظاهر شرع ست بعد ازان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که ازان ترقیات
فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فرماید افاضه فیوض
وحل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات مینماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش
متمثل گشته واسطه برآمد کارها می شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر نسخه می شود
گفت که شما از مکه معظمه کے آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات

اگر وہ ام و مصرع بیتی کہ از یاد من رفتہ بود مرا ارشاد گردید پس باید کہ اینچنین واقعات موجب عُجب و مباہات
نگردد از ما و شما بہانہ بر ساختہ اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی ست ؏ او بدلہامی نماید خویش را ✱
او بدوزد خرقہ درویش را ✱ پیری و مریدی درین طریقہ محض بہ بیعت و شجرہ و کلاہ نیست تعلیم ذکر قلبی
و حصول جمعیت و توجہ الی اللہ در صحبت مرشد ضرور ست - اختیار اشتغال طریقہ بجہت حصول غلبہ محبت
الہی ست گاہی فرط محبت بمحض موہبت بود و الا دوام ذکر بشرائط آن فرض طریقہ دوستان خداست
بترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیگشاید ہر گاہ در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دہد بحفظ
آن باید پرداخت و اگر روبخفا آرد باز ذکر بتضرع و افتقار تمام باید نمود ہمچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد - اوقات را بذکر و عبادت معمور داشتہ مدرکہ خود را از التفات بماسوا پاک باید داشت توجہ
و ہمت جز بمفہوم اسم مبارک اللہ کہ بران ایمان آوردہ ایم ہیچ نباید گذاشت تا ملکہ حضور راسخ گردد
و دین کامل کہ اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود ہر وقتی کہ بدل متوجہ شود دل را بحق سبحانہ
جمع یابد درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دہد مزید عنایت الہی ست و الاصل کار
حصول مرتبہ حضور و آگاہی ست - دل سلیم از توجہ بغیر پیدا باید نمود واقعات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب اشتباہ بسیار واقع میشود گاہی نور اتباع سنت گاہی نور ذکر گاہی نسبت
مرشد گاہی کثرت درود گاہی خدمت سادات گاہی درس حدیث گاہی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در واقعات نمودار میشود و ہمچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور
آن اکابر متصور میگردد و گاہی اخبار مشہورہ و مقررات رائی صورت واقعہ پیدا میکند اینہمہ شعبدہ ہا
دل را سرور می بخشند و در حقیقت ہیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیادہ گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البتہ فوز
عظیم ست - و دیدن رسول خدا و رویت الہی کہ آنرا تجلی صوری گفتہ اند نعمت خدای عز و جل ست
بہر قسمیکہ باشد از مناسبت راسخہ بشارت رسان ست ھنیئا لارباب النعیم نعیمہا ✱
در وقت غلبہ خواطر التجاء و تضرع بجناب الہی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشتہ بواسطہ او
التماس ازالہ امراض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ؎ چیست معراج فنا این نیستی ✦ عاشقان را مذہب و دین نیستی ✦ نظر
بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی اللہ تعالی عنہ خادم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود و اہل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم میفرمودند ہیچ مگوئید اگر مقدور بودی چنان کردی حاصل اینہمہ تکلفات تہذیب اخلاق ست
بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانہ لعلی خلق عظیم صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث شریف ست
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقش
آنست کہ ہر ذمیمہ را جدا جدا در تکرار کلمہ طیبہ بکلمہ لا چندروز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
تا آن ذمیمہ زائل گردد و بر خلاف ہوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب ست کہ ذمائم بحمائد
مبدل گردد حق انیست کہ رذائل صفات بعد تصفیہ و تزکیہ منکسر میشود استیصال ذمائم ممکن نیست در حدیث
وارد ست اگر بشنوید کوہ از جا منقلع گشتہ تصدیق نمائید و اگر بشنوید کہ کسی از جبلت خود برگشتہ باور نکنید
لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند غضب من ز رفت
مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظہور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا
وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبہ محبت نسبت افعال از عیاد مسلوب میشود و جز فاعل
حقیقی در شہود سالک نیماند - توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظہ و اعمال و عبادت کار ہی
بس مشکل ست جہد باید کرد کہ اوقات موافق سنن خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم مضبوط گردد و بعثت انبیا
علیہم السلام بجہت تحصیل حد اعتدال ست در ہر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست
درینباب از دوام توجہ مبدأ فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد کہ باطن از انوار و کیفیت محبت
لبریز گردیدہ ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقہ عنایت بیعلت را دیدن کار گذار
روندۂ راہ ست ہرچند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیلہ
قبول سازد گناہ اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمار و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت درود و ہر اربار بیان مجدد
و استغفار لازم حال روندگان راہ است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ کہ محتوی ست
بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت

مع اللہ بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر وظیفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس اللہ اسرارہم ہر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تہجد دوازده رکعت ہر قدر که آسان باشد بقرات سوره اخلاص یا سوره یٰس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشا و سنت عصر و تحیة وضو لازم باید گرفت تلاوت قران مجید یکدو جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار و سبحان اللہ و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار وادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت ست معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورست۔ حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توجه بخداست اگرچه درین طریقه زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشائخ کرام رحمة اللہ علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال ست که بطالبان حق عزوجل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت سید رضی اللہ تعالی عنه بفنا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد تمام داشته حالا آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود۔ از ظهور کمال فنا بارہا یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار ازان حالت افاقت میشود گمان می بریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر بر بسته۔ قدر وقت ظهور فنا آنقدر روید قصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مرحوم جنبانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روزی و هم خود ام نمودند که برخیزید مرحوم بجنبانید و فرمودند پیرور نسبت فنائیه ظهور میداشت پنداشتم که شما از روی استهزا یادی نمائید پس بخشونت منع نمودم درینوقت نسبت بقائیه ظاهر ست و تجلی عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد۔ شناخت تجلیات آلهیه که متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امری دشوارست نظر بصیرت تیزی باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد۔ بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نمود و در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات

وفوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات
سافله موثر گردیده کیفیات را مستور می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود
نیز کم میشود آنجا جهالت و حیرت و نکارت محض ست در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ
فیاض باید پرداخت و اوقات باداى اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفا
نسبت و حضور و آگاهی ست - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و بنظر موهبت
دلها را نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت ورود واقعات نیک و از
کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست
در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیئات ست - ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم از سه
صدبار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفیدتر ست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند
مفید میگفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه
هوش در دم اول بذکر دل ضرورست چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس
توجه و آگهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بمجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث
نفس هنگامه بر پا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر ست کثرت اسم ذات ثمر نسبت جذبه الهی ست
و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات
فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک میرسد - لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید
انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود باخدا
بودن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل ست برد یقین و طمانینت از بیش طلب
که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود ع اتصالی بے
تکیف بی قیاس ﴿ هست رب الناس را باجان ناس ﴿ هیچ ذوقی شوقی و حضوری بآن نمیرسد - راه
وصول بکمالات قریب ست که مسدود گردد و طریق ولایات مسلوک ماند درین آخر زمان استعداد دلها

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق ان فائز گردد و بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پس بگفتن بشارات بر خدا افتراست و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات و دوام توجه الی اللہ و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای الهی ست نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل اللہ کیفیات و تصرفات همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زود تر ترقی می نماید تاثیر گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود کما لایخفی لهذا اصحاب را از حرکات بیتابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم پیدا شده - علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست - علم حدیث جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا می شود عجب ست که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا را بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بمجتهد که خطا و صواب از شان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَّسِيْنَا أَوْ أَخْطَأْنَا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة اما درینوقت که حلال مفقود ست و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری میباشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق سالکان راه اولیست باندکی از رزق ساختن و بعبادات مشغولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن دولتی ست بس بزرگ و شریف و در حدیث ست قال النبی صلی اللہ علیه وسلم ان اغبط اولیائی عندی المؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه

فی السر وکان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلك ثم نفض
بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه رواه احمد والترمذی وابن ماجة
بارہا شرف زیارت حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم دریافتہ ایم وعنایات کثیرہ بحال خود دیدہ در مرتبہ
اخیر کہ سعادت زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمدہ فرمودند بیائید
کہ ما وشما شاہہای خود را باہم حساب نمائیم تعبیر این خواب ہیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جہان آرای سرور کائنات
علیہ افضل الصلوۃ والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیدہ ام وراحت نفس مبارک
بمن میرسد درین اثنا من تشنہ شدم و پیرزادگان سہرندی در انجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر بآوردن آب
نمودند بندہ عرض کردم یا رسول اللہ آنہا پیرزادہای من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی
از انہا آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول اللہ حضرت در حق مجدد الف ثانی چہ میفرمایند
فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول اللہ مکتوبات ایشان بنظر مبارک
گذشتہ است فرمودند اگر چیزی یاد ست بخوانید بندہ این عبارت بعضے مکتوب ایشان انہ تعالی وراء
الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند وحظہا فرمودند - فرمودند باز بخوانید باز این عبارت
عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند واین حالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاہ آمدہ گفت
من امشب خوابی دیدہ ام کہ شما رویای خوابی دیدہ اید آن رویا کدام ست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار
متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من خود را سراپا نور وحضور دریافتم واز
کیفیتہای این خواب کہ بہتر از ہزار بیداری ست تا چند روز ہیچ عطش واشتہا نبود - در منامی دیدم
کہ در صحرای وسیع چبوترہ الیست کلان واولیا بسیار در آنجا حلقہ مراقبہ دارند ودر وسط حلقہ حضرت خواجہ
نقشبند دو زانو وحضرت جنید قدس اللہ اسرارہما محتبی نشستہ اند وآثار استغنا از ماسوا وکیفیات
حالات فنا بر سید الطائفہ ظاہر ست ہمہ کس از انجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المومنین
علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر وپا برہنہ ژولیدہ
مو ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع وتعظیم گرفتہ اند گفتم این
کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست انجا حجرہ مصفا در کمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان

دران حجره در آمد م گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین ست بتقریب عرس تشریف بردند۔ وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود در ایامی که فقیر را قفای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شده اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین من می نمایند پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث ثابت ست آمده و ندانی بر زمین زده در دن قبر در آمدند و جان مرا با نعش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی مظهر تشویش چشم و گوشی نشوی • سرمایه جوش و خروشی نشوی • باید که بپای خود روی تا سر گور • ای جوهر پاک بار دوشی نشوی • از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست و سر منشاء نسبت علیه نقشبندیه ایشان اند اگر بمقتضای بشریت غشاوه پرده بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند ما لائق اینهمه ستایش نیستم۔ نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضه جسمانی توجه بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست ؎ فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر • نزانگشت یدالله‌ی امیر المومنین حیدر • بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها فرمودند۔ محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان و سرمایه بقای تصدیق و ایقان ست لیکن هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم ؎ نکرد مظهر با طاعتی در فت بخاک • نجات خود بتولای بوتراب گذاشت • معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت ست وجایی که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خود

جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و لبا کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیای
کرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبهٔ احوال یا از عدم
مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبدالحق محدث رحمة الله
علیه اگرچه در اوائل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر ازان باز آمده بخدمت خواجه
حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد
سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و اصلا پرده بشریت و غشاوهٔ جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت
طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود هر باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان
استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و چه منوال است انتهی و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال
متابعت ایشانست انبیای کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین
علیه افضل الصلوة در محسب انزوا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و
بهترین رسائل رد شبهات رسالهٔ مرزا محمد بیگ بدخشی است که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چار مذهب
رسانیده ـ فیض الهی بی نهایت است و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران
را باقتضای حکمت بالغهٔ خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در
انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت است و در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد
بآن امتیاز دارند بسکه مستفیدان طریقهٔ ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات
نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات نرسید استبعاد
آن مینماید از جهل خود معذور است ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی
عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبتهار شوق و ذوق
و جذبه و استغراق نبودند ـ حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم
بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند
بجهت استغفار از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند ـ حضرت شیخ عبدالاحد استفاده

از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لائق مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بیشمار در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم - در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبهٔ نصوح تاکید و مبالغه میکردم - شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند و برا حالت عجب رو داد برخاسته مزامیر را شکست و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید ازان روز تعرض از استغفار حق توبه بگذاشتم که توبه مجمل کافیست و توبه نصوح بر وقت حاصل میشود -

گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی است از ممارست اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه می افزاید - همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب است و طبیعت باشعار عاشقانه راغب انچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و باواز جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه گفت درینصورت ناچاریست مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته بر سنگی زنم نقش غائب شد - شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی بگوش ایشان رسیده بی تابانه بخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما را بیدرد میگویند بیدرد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر می نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط می نمود حدت گرمی کاسه سر را بشگافت گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید

رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمع می آمدند و موافق فرمایش طعامها پخته میشد و باوجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و توجه مرشد ست یکی از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمرهٔ زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد۔ حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان برنخاست اصحاب ایشان ازین بے ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس والحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبا کرام خود گذاشته طریقه دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بسهرند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت۔ یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الٰهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بے ادب را سر چنگی زند وی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بے ادب جان نمیداد و بسلامت میماند۔ امتثال امر مشائخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد۔ شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت که محل غبط سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کهنه گلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که درینجا چاهے ست آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت

داریم هرگز و رو هم ما هم نیامده که درینجا چاه ست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صره
دینار بهدیه ایشان فرستاد فوراً برخاستند که برما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سائلی
سوال کرد آن صره باو دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادا زکوة نمایند که در ادا
هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زر بچه کار می آید که خزینه فقرا ربا الله الله ست سبحانه جماعه از
فقرا مداری رقص و شغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدصتیان کسی از اهل
کمال خواهد بود یکی از انها نزدیک آمده گفت ؎ خاکساران جهان را بحقارت منگر * تو چه دانی که درین
گرد سواری باشد * انکار هیچکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گر ست - نواب مکرم خان
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند - روزے
عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
عمر همانست باقی وبال آخرت بیت اوقات همان بود که با یار بسر رفت * باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود
در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نور
باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
وظهور انوار نسبت تمام اشیا ایشان نور شده بود مثنوی از محبت تلخها شیرین شود * از محبت تلخها
شیرین شود * از محبت سرکه ها مل میشود * از محبت خارها گل میشود * ایشان بجناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب ست و موجب انفعال میشود در جواب
برنگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول ست و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت ست
می شود فرد چون دیده عقل آمد احوال * معبود تو سر بیست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک
کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم بگشادند که تبرک کلاه پیر من
بیارید وسیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه
فرقهاست و در کیفیات نیز تفاوتهاست و اتفاقی که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم ظاهر میشود

که اینجا بسبب قرب ابدان معیتی قوی متحقق ست۔ روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب
مکرم خان که در یکجا واقع ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست
اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد و آن حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه
دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد و دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که
روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم۔ در توسل
بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگرداند مستفید اگر فیضی حاصل
نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقهٔ علیهٔ ایشان
بسیار معلوم شد باهیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول
نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مثلاً در صحرا یا وقت
خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان مے شود
درینباب حکایات بسیار ست تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه
بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجه
قطب الدین را در شهود شان استغراق بسیار ست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوا نیست
رحمة الله علیهم غرض وقوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابل
نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست۔ سر
مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر
نشد بعد از امتداد و بسیار دفعةً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعةً در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز
گردیدند همچنین ست احوال شهیدان که در راه حق دفعةً جان فدا نمودند دفعةً جذبات عنایات الهی ایشان را
بمقامات قرب فائز گردانید۔ حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله طریقه جدیده بیان نموده اند و در
تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند مثل

ایشان و محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم تو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا
خدمت را می شناسیم و با نها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادرشاه ملاقات
شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری می بایست بادی گفتم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده
آورده گفت - قاضی را شغلی بود لهذا دیر آمد و الا امر یکساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار مبلغی از زر
برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب ما و در قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپیه
برائے صرف ساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خبر شد پنداشت
مگر دزد ست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر
کافی است - ارجی اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست هر عمل را
کیفیتی دیگرست و جامع کیفیات نمازست که متضمن انوار اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفارست و صحیح
واصیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر اداب آن کما حقه بجا آورده
شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع قبض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صوت خود می
باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب ست و الا روزه جز فاقه بیش نیست
جهد باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردے
پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند
رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم
مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان
گشت - شب قدر بر سبیل بدلیت در شبی از شبهای او تار می شود بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب
بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاہی ماه
شب قدر درین تاریخ نیز میشود جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات ست که اگر درین

قصوری وفتوری راه یافته در تمام سال اثران میماند بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت وطاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک وجمعیت محظوظ میدارد حضرت
شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کسانی که بمقامات اجازت
طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنهارا سرفراز می نمودند وتاکید میکردند که درین اوقات
مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار وپر از لمعان گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان
نشده اگرچه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است واز برکات این وعده انا اجزی به خالی نیست -
لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات ووجدانیات شما تمام
صحیح ست وسرمو خلافی ندارد کشف ووجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطای
واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود
فرمودند در دید شما خطا رفته است انچه ما گفتیم صحیح ست الابعد چندروز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید
شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید والا انوار آن مقام در باطن سالک
عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید
وحالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم
رسیده است بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیاء متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید
اگر بر ذکر ومراقبه مواظبت کنی وبا مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت
مستفیدان توجهی الی الله وانقطاعی از ماسوا با اذواق وکیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها
نشسته تعمیر اوقات بوظائف وعبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض تجلی نیست
قصور در همم سالکان است یکی از اجله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر
را درینوقت کشف مقامات آلهیه مطابق نفس الامر وتسلیک سالکان راه تا غایت انیطریقه از بزرگان این
خاندان که درینوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید - خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم
که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدور مدد اوانداریم بتوسل بجناب پیران کبار سلب امراض می نمائیم

و بعنایت الٰهی اینهارا شفا حاصل میشود یکبار بی زاد و راحله بسفر میر فتم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا می نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمودم الٰهی باران گرد بر گرد ما بارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد - در اوائل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بالیستی که رد بر آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشائخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک ست و غضب در نهایت شدت و اینمعنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب مارا کند فرمود اما جذب غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه را البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه می شود بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولیست زیراکه یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور دبی سعد در بند بضیافت چه رسد بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن نموده که المؤمن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است **اول** آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد **دوم** آنکه با دنیاداران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد **سوم** آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد **چهارم** آنکه حرام را از حلال بشناسد **پنجم** آنکه از دواء غصب و نهیب تازه وارد نشده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود مارا ممنون و مرهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد زیراکه حق سبحانه و تعالی مارا فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود ناامید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران دوم سوء اعتقاد

با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت دنیا مبغوضه حق ست سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد - الحمد لله که دنیاداران اینوقت با فقرا سری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هرچند اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ ست جاییکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه دران جا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر جاییکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جاییکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن ماموریم وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد -

نصائح و وصایا

طریق ورع وتقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بہ پذیر صلی اللہ علیہ وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انکار و اگر مخالف ست مردود پندار بالتزام عقیدہ اہل سنت وجماعت حدیث وفقہ آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی والا گاہی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل بہ نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضا مولے اختیار کن و دل را از اعراض ہر دو جہان بیزار کن علت چیست کہ آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست کہ آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر کہ سرمایہ درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا انچہ گیری مختصر گیر کہ حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا میندا ز در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا کہ دوستی دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشہ التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین وصدق وعدا را سرمایہ خلوت انکار در دل تو اگر تردد نیست عزلت می باید کہ رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشہ عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیہم السلام وجہ معین کہ دل الله بر آن اعتماد نبود منافی توکل وسبیل ارشاد نبود راس المال فقر افراغ بال وجمعیت خاطر ست و ولی وابستہ در انتظار مقصود ناظر مباد اجمعیت بتفرقہ بدل شود و در توجہ ویکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشہ گیر حرص وطمع از دل برگیر از یار واغیار نا امید باش و بود و نابود شان یکی شناس در ہیچکس بچشم حقارت منگر و خود را از ہمہ کمتر و قاصر شمر در راہ طلب مولی کبر از سر بنہ غرور از کف بردن دہ ازینجا گفتہ اند درویشی آنست کہ انچہ در سر داری بنہی و از انچہ بر سر آید بجہی و از اندیشہ دی و فردا برہی بر طاعت و عبادت خود منا ز و دیدہ قصور و نیستی را سرمایہ خود ساز۔ مخالفت نفس چندانکہ بود زیباست امانہ آنقدر کہ تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید۔ گاہی با او مواسات باید نمود کہ رضا نفس مومن موجب ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیدہ آرزو کرد ہر کہ مرا انچنین طعام بخوراند ہر مقصودیکہ دارد بر آید اتفاقا در آنوقت کسی نبود کہ با او گفتہ شود باز بعد مدتی متشکل گشتہ التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مہیا نمود عقدہ مشکل داشت کہ بناخن ہیچ تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت۔ طعام

اگر به نیت ادای شکر بامزه سازند احسن می نماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی برآید. طعام لذیذ را بآب سرد
آب بیمزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند
واگر رغبتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند
و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبرست
که تلخی آن در جان بود. بزیارت مزارات اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را باتحاف ثواب
تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل ست اما مبتدیان را بغیر تصفیه
قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال
خیمه و فرش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسرع ست
بثواب و در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیارا و بر ملازمت عقیده اهل سنت
و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آ و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
و اگر رد افتد مردود و هر حدیث صحیح که از نظر گذرد و مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش والا هر قدر که توانی بر آن
عمل نمای اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود. فقیر
در یمدت العمر کسب نموده صفائی وقت ست. کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم
و مقید باید بود. ع کار مردان روشنی و گرمی ست * کار دونان حیله و بیشرمی ست. هر چه گیر مختصر گیر و هر جا
باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که منشاء سبب
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود ست مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بر آن اعتقاد و یقین دارد
درینصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او بیقین میداند
که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافرست و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دار و در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش و در حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات
بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل ست که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات بدو نکرد و چون آن

شخصی در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو
بیت من گم شده ام مرا مجوئید * از گم شدگان سخن مگوئید * راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد
و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق ست سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق وجه
معین بی سوال اگر بران اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبهه نباشد نیز بآن مقبول نه
درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست بقوت کفاف
قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی برین فقیر دو چیز ست که زندگانی بدان
خوش میگذرد یکی هر چه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد
از یاران و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد **فرد** نومیدی از مطالب کلفت
زدای من شد * هر کار بسته آخر مشکل کشای من شد * تا تواند نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد اگرچه سگ
و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است
فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست * مظهر او در از حقیقت بر نماز خود مناز * مخالفت
نفس چندانکه تواند کند زیباست **فرد** نفس اژدرهاست این کی مرده است * از غم بی آلتی
افسرده است * لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد
و از بیطاقتی راه ضجرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات ست باز دارد باید که گاه
بیگاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه
طلبد همانوقت او را بدهد بلکه باینطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا
باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش
کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تحلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه
مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر
حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هرگاه انوقت مرا بشکم خورانند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این
قصه را به عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت
او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زرد و شیر و برنج

مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد
از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد ـ طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر با مزه
سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نماید زیراکه
از طعام بیمزه شکر از دل ادا نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر ست نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
شکر از انشعاب صبر ست که معنی آن حبس النفس ست پس اینمعنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت ست
که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی ازان نیست در تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه حق سبحانه تعالے
مارا بدقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برد طاقت ندارد
مگر بزور که آن امر دیگر ست بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری
و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار ست و فتوحات بیشمار
مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید ست و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت
مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان
بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند **فرد** خر عیسی اگر بمکه رود ٭ چون بیاید هنوز
خر باشد ٭ مگر هر که لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را از زیارت مضائقه ندارد
بلکه سودمند خواهد افتاد زیراکه از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود
چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین
غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره ملاقات و اختلاط داشتم
روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر بگفتند که صحبت عزیزان وقت
نیز غنیمت ست اگرچه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند
که گربه زنده به از شیر مرده **قطعه** تا کی بزیارت مقابر ٭ عمری گذرانی ای فسرده ٭ یک گربه زنده پیش
عارف ٭ بهتر ز هزار شیر مرده ٭ حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر زبان مبارک
بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی ٭ بگرد کار مردان گرد و رستی ٭ مقصود از زیارت مشاهد

اکابر دین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین می باید کہ توجہ بحق سبحانہ باشد و روح آن برگزیدہ حضرت حق وسیلہ کمال توجہ بحق گردد چنانچہ در حال تواضع با خلق باید کہ ہر چند تواضع ظاہر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانہ باشد زیرا کہ تواضع با خلق انگاہ پسندیدہ افتد کہ مر خدای را عزوجل باشد بایں معنی کہ آنرا مظاہر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت ست نہ تواضع انتہی۔ بر رسمیات عرفی از عرس وغیرہ مقید نباید شد کہ در ارتکاب آن شناعت بسیار ست **یکی** التزام خلاف حضرات این طریقہ کہ از قید رسمیات خارج ست **دوم** استلزام سوال از خیمہ و فروش وغیرہ **سوم** لزوم اسراف در اخراجات چراغان **چہارم** تضییع اوقات کہ محافظت آن ضرور ست **پنجم** شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اہتمام حفظ مراتب از کثرت ورود ازدحام **ششم** در استمرار این رسمیات گاہ ارتکاب استقراض زر سودی شود کہ آن در شریعت حرام است زیرا کہ درین زمانہ پر فتنہ اسباب معاش فقرا ہموارہ بر نہج مساوی نیست و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار ست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شدہ رسم بجا می آرند **ہفتم** نیاز غیر مشروع قبول نخواہد افتاد زیرا کہ ان اللہ طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمدہ صدقہ کہ در راہ خدای تعالی دادہ میشود اول در دست حق سبحانہ و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونہ باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از ینجاست کہ معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین چنین بود کہ بروز عرس گاہ در خانہ میگفتند کہ امروز قدری در طعام معمول اضافہ باید کرد و از یاران ہر کہ در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند کہ امروز ہمین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچہ قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن کہ حوائج کثیرہ بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق است بوصول راحت بدل دعای حزب البحر ہر روز میخواندہ باشند و سورہ لایلاف یکصد و یکبار یا یازدہ بار و درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع مجرب ست و ختم حضرت خواجہا و ختم حضرت مجدد رضی اللہ عنہم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقہ صبح بر آن مواظبت نمایند کہ از معمولات مشایخ ست و فائدہ بسیار و برکت بیشمار دارد و مدار طریقہ این حضرات استقامت ست کہ فوق کرامت ست **فرد** بر اہل استقامت فیض نازل میشود منظر + نمیدانی بجا گردد کہ طور میگردد + کشف او درین راہ بازیست + کرامت را اعتبار نہ وجد سماع

قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مرید
این بزرگان بر بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش
اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه ازینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند
که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند ازینجاست که سماع
و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند
و ثمراتی که مترتب شود التفات بان نموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر
نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه
حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است
نکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد
چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج
را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان و براهمه هند درین معنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است باجتناب
از امور محرمه و مشتبهه۔ حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست
مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب
سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عنقریب رشته حیاتم
منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری بپرواز آید تا آنکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر
می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذور اند که از درد درونی ما خبر ندارند

اگرچہ در ظاہر ہمچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کدہ باطن ما از سوز درد و غم شعلہ زن است ؎ با ہمہ کس درمیان و ز ہمہ کس برکران ✤ سوختن و ساختن وین فقیرست و بس ✤ لہذا میل بوجد و سماع نمی آیم و مخدرات درد و غم را سو کشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا کہ طریقہ ما منسوب بحضرت صدیق ست رضی اللہ تعالی عنہ کہ بظاہر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مہذب بنہایت سکون و استقرار لہذا بیشتر اوقات سنگریزہ ہا در دہان سیداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ بخانہ ایشان تشریف فرمودند ناگاہ سقف خانہ را دیدند کہ جابجا سوختہ و سیاہ شدہ است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند کہ گاہی از دل پر درد آہی میکشیدند از اثر درد و حرارت و گرمی آن سقف این خانہ سوختہ و سیاہ شدہ ؎ از درون شو آشنا و ز برون بیگانہ باش ✤ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جہان ✤ بزرگی از طریقہ نقشبندیہ در راہ میرفت ناگاہ زخم تیر سماع بر گوش ذوقش رسید و از دل برون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مہلک ست لہذا احرام فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بہم رسیدہ کہ ارباب آن خبر ندارند چنانچہ صغرای این مقدمہ بدیہی ست و آن اینست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این ہمہ ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن سیدانند و حال آنکہ حق سبحانہ و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نہایت چاشنی ہر ذوق و مذاق عطا فرمودہ چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچہ در سلسلہ حضرات علیہ نقشبندیہ ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نزاکتہای اذواق و مواجید حضرات چشتیہ خوب میدانم لہذا اجرات بر انکار احوال ایشان نمی کنم کہ این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظہور وجد و حال در غلبہ سکر معذورند و ارباب صحو کہ از آداب دربار واقف و آگاہند حرکات و سکنات ایشان بی قاعدہ نشود علی الخصوص حضرات طریقہ عالیہ نقشبندیہ مجددیہ کہ از اتباع سنت نصیب وافر دارند خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم در نیباب آنست کہ نہ انکار آن دارد نہ ارتکاب قول حضرت خواجہ بزرگ ہم بدین معنی ست کہ نہ انکار میکنم و نہ این کار ۔ مرید را خاصیت گمس مے باید ہرچند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبداللہ انصاری ست ہرکہ استاد ترا رنجہ دارد تو از و

ف پیداوست شعر کہ انتساب آن بجناب حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس اللہ سرہ الاقدس مشہورست عبارہ سماع نکنند مردہ دلان مردہ شان زندہ دلان زندہ ... است مردہ دلان زندہ شان در خطرست ۱۲

باشی سگ به از تو بود۔ اگر کسی رجوع بطریقه ترد تو نماید او اگر از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از
نده قوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** رخت
دن همان رخت از جهان بربستن است ✦ در سبکباری خجل از ضعف حبابم کرده است ✦ این قدمها غافل
یشه روز حساب ✦ رحمت بجید و لطف بحیابم کرده است ✦ رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است
سره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است ✦ **فرد** مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت ✦
بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است ✦

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

مد و صلوة فقیر جانجانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند
ب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از ان
ی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم
ن و مخلصان ما را همین وصیت جامعه کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی
حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ندانند و از رسوم و عادات
یشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم

یفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه غلام علی شاه رحم

ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر باهل اینجهان فرمودند هر
استغراق در شهود خودمی افزودند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند و درین ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شده فوج فوج
داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت
حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه باکمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز
ت ما و شما معلوم نمیشود و این کلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد
بدالرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیک است بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که

شهادت مرزا صاحب

مجز از واقعه ناگزیر باشد تحریر می نمودند روزی در اظهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل
فقیر نگذاشت که بحصول نه پیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود وصلی را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا
و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت
شهادت چشیده اند اما فقیر پیر ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد درینوقت میسر نیست حصول این مرتبه بنظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است
از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا
میسر ساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و سخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل
خدا مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و بزیارت امیر المومنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و حضرت خواجه نقشبند
و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی
حضرت ایشان بر منصه ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت با علی علیین مرتقی گردانید شب چارشنبه هفتم محرم سنه هزار و
صد و نود و پنج هجری پاسی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
بیایند سه کس درون در آمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان
شمائید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوله طمانچه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بخاک افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان
جراح فرنگی با این پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نیند اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده
الهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بحل نموده ایم
شما نیز معاف فرمایند سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو ادا نکند شما را درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در همین
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گھڑی فرمودند هنوز مغرب دور است
وقت نماز مغرب شب شنبه که بیگاه دهم محرم بود دو سه بار نفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله
تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه اولئک مع
الذین انعم الله دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عَاشَ حَمِیْدًا مَاتَ شَهِیْدًا

تمت

فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و دیگر مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی لا الہ الا ہو کل شئ ھالک الا وجھہ والصلوٰۃ والسلام علی
محمد عبدہ ورسولہ بعد از حمد و صلوٰۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ بخدمت مولویصاحب مخدوم مہربان مولوی
غلام علی جیو سلمہ ربہ التماس میکند کہ فقیر درین ایام بتقریبی در بلدہ سونی وارد شدہ بود کتابی برای اشتغال
ہمراہ نداشت و مشاغل طاعت مستوعب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود
لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانا رومی
قدس سرہ مصرعہ انچہ انسان میکند بوزینہ ہم • بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام
در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ اقربیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی
بنویسید چون این قسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر ادام اللہ برکاتہ نوشتن و زیرہ بکرمان فرستادن
سوی ادب و نامناسب دید از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار بچند فقرہ نامربوط متصدی
شد اما تا آنکہ از نظر کیمیا اثر جناب حضرت الیشان مد اللہ تعالی ظلالہ نگذرد شایان اعتماد و قبول نیست لہذا
ملتمس است کہ این عریضہ را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات انچہ بصاد تصحیح محلی شود نقل آن برداشتہ
بفقیر عنایت فرمایند کہ آنرا مسلم دانند و انچہ بقلم اصلاح منسوخ گردد آنرا برانداز ند تا صحیح از سقیم امتیاز یافتہ قابل

اعتماد گردد ولا تنظر والی من قال وانظر والی ما قال قال علیہ الصلوٰۃ والسلام کلمۃ الحکمۃ ضالۃ الحکیم حیث وجدھا فھو احق بہا۔ سلام علیکم ورحمۃ اللہ علیہ التوکل وبہ الاعتصام مخدوما مقرر عقلا ست للممکن فی نفسہ لیس ولہ من علتہ ایس پس ممکن را تا نسبتی با علت او کہ فی نفسہ او را الیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد ہیچ چیز را بروی حمل نتوان کرد کہ برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح ست و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب ست قال اللہ تعالی نحن اقرب الیہ من حبل الورید پستر کلام در آنست کہ ممکن چنانچہ در وجود محتاج ست بواجب در بقا ہم محتاج بواجب ہست یا نہ بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزہ و کلال فہمیدہ گفتہ اند کہ در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمہور عقلا استغنا عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث قال عز وجل یَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ لہذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شدہ تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینہمہ تکلفات نیست نسبتی کہ ممکن را با واجب ست نسبت کوزہ و کلال را بآن چہ مشابہت مادہ کوزہ کہ عناصر اربعہ ست مثل کلال بلکہ مثیر از کلال مخلوق الہی ست جل سلطانہ و صورت کوزہ کہ عرض ست وضع نیز مخلوق حق اند سبحانہ مگر آنکہ حرکات دست کلال بنابر جری عادت الہی غربہانہ از معدات آن صورت آمدہ باز انحرکات کہ بنابر عادت اللہ تعالی از معدات واقع شدہ نیز مخلوق حق اند جل وعلا و بسبب توہم قدرت و ارادت کہ در کلال مخلوق گشتہ کلال را کاسب این حرکات میگویند نہ خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزہ و کلال خیال کردن محض غلط فہم و قصور عقل ست وما للتراب ورب الارباب بلکہ میان ممکن و واجب نسبتی ست معلوم الانیۃ مجہول الکیفیۃ کہ مثل ندارد پس تشبیہ و تمثیل او چہ گفتہ شود و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شی من الاشیا **بیت** چگویم با تو از مرغی نشانہ + کہ با عنقا بود ہم آشیانہ + ز عنقا ہست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن نام ہم گم + و حق آنست کہ ممکن در بقا ہم محتاج ست بعلت موجدہ خود کہ بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود او در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضاء حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه تعبیر
موہوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست کرد حال آنکه این مذہب
باطل ست که فلک حادث زمانی ست قال الله تعالی فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ فِیْ یَوْمَیْنِ
و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را ہم نمیدانند آنہا ہم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
تفاوت میمانید غرضکه ممکن در زمان ثانی ہم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب
شود و قلب ماہیت لازم آید و آنچه میگویند الشیٔ مالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف
بوجوبین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضای
نفس خود که آن محال ست پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر
ممکن از واجب فاضه وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود ہیچ اثری از ممکن
بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست
و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی اثر ہیچ نماند **بیت** او چو جان ست
و جہان چون کالبد ٭ کالبد از وی پذیرد آلبد ٭ پس بایں معنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه بایں معنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابہت ست چنانچه ظل را
باصل که اینجاست ہیچ مماثلتی و مشابہتی نیست بلکه بایں معنی که چنانچه ظل را ہیچ تحققی و تاصلی نیست وجود او
ہمان وجود اصل ست ہمچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او ہمان اصل ست پس نمی بینی که ماہیت
ممکن فی نفسہا تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بر وی از مبدأ فیاض فایض گشته امریست انتزاعی چیزی
با وی منقسم نشده و ما به الموجودیة و منشاء انتزاع این وجود ہمان نسبت ست که ممکن را با واجب بہم رسید
آنہم امریست ابین المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی
از صفات او **سوال** وجود ممکن بدیہی ست کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او ہم از ممکن وجود مصدری
انتزاع کرده حکم بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشاء این انتزاع باشد باید که منکر
صانع انتزاع وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید **جواب** این ملازمه ممنوع ست یعنی ہر که از منشاء
انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع نکند و حکم بموجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه

می بیند گو نظر بماه آسمان نکرده است و از ان خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت وجهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود در ممکن غایة ما فی الباب همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود دور و هم خود متاصل فهمیده بادی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم تحققی و ثبوتی نیست و وجود این کثرت وهمی ما به الموجودیه واحد حقیقی ست که ازین کثرت دران وحدت حقیقی خللی نیامده و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد پدیدار شود همان زید یک زید ست چنانچه بود و هو الآن کما کان واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر لا آدم فی الکون و لا ابلیس ۰ لا ملک سلیمان و لا بلقیس ۰ فالکل عبارة وانت المعنی ۰ یا من هو للقلوب مقناطیس ۰ و چون منشا این وهم و وجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم وهم متیقن ست که بنفی معتبران منتفی نشود رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام والاثار بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فانّ من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا عذاب النار المترتب علی عدم العرفان والایمان مخدوما چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات ست تعالت و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل همه اوست شدند و گفتند رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست ۰ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ۰ لیکن مرتبه تنزیه را علحده ثابت میکنند و میگویند ۰ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ۰ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ۰ نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت دارند ملحد باشد و صوفیه شهودیه که صحو و افاقت بهم رسانیده اند بشهود وحدت حقیقی در کثرت وهمی حکم کرده همه از وست میگویند و چون تعمق نظر کرده شود همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود قوله تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل دلیل ست برین مدعا چرا که هالک و باطل بمعنی آنکه کان هالکا و سیکون باطلا گفتن مجاز ست و تکلف و معنی حقیقی متبادر آنست که هالک

همه اوست و همه از اوست ۱۲

وباطل فی الحال بل علی الدوام مخدوما این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه وشهودیه است باصفات واجبی یعنی باعیان ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال وتفصیل ظهور یافته اند وشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده وحضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین دریافتند وصفات را در دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند وبشیون واعتبارات تعبیر نمودند وزائد بر ذات هم گفتند چنانچه علماء سنت وجماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند ومتبادر از آیات وحدیث همین است وممکنات را با هیچ یکی از مراتب ذات وصفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شد ومسمی بظلال کردند وآن اعدام اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه جلت عظمتها که بنا بر مقابله در حضرت علم ثبوت وتقرر یافته ممکنات را باین مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده وحقائق ممکنات نزد حضرت مجدد این دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم انه سبحانه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته واز کمال ادب وتحاشی از مناسبت در میان ممکن وواجب غیر از نسبت خالقیت ومخلوقیت بر زبان شان نرفته واز قول رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله سبعون الف حجابًا من نور وظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد

سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نسبتی است که آن نسبت سبب است وجود ممکن را بمعنی مصدری وبعلاقه همان نسبت ذات واجبی یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة قرار یافته وبعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را خالق وممکن را مخلوق میگویند ودر اصطلاح صوفیه واجب را اصل وممکن را ظل می نامند وچون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی رح ظلال ممکنات را آن نسبت نه باذات است ونه باصفات بلکه با دائره ظلال است وچون ظلال مغائر ذات وصفات باشند واعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند ولازم آید که ممکن خالق ممکن باشد واین محال است ومخالف نص قطعی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت وجهل وعجز وعمی وصمم وبکم که در مرتبه علم وتقرر یافته باضداد خود یعنی حیات وعلم وقدرت وسمع وبصر وکلام بسبب مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ

شده اند و بظلال مسمی گشته اند و شک نیست که صور علمیهٔ اعدام موجی ست از دریاء علم و امکان و حدوث را
دران گنجایش نیست و مغایرهٔ او با صفت العلم مغایرهٔ اعتباری ست نه حقیقی پس انچه شما گفتید که چون
ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع ست
نمی بینی که صفات مغائر ذات اند و از ممکنات نیستند و تعدد قدماء مستقله محال ست نه تعدد ذات و صفات
و مراد از مغائرهٔ ذات و صفات آنست که هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه
در خارج هر یک مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا تواند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لاعین
ولاغیر گویند و چون حال صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست با صفات از دریای علم مخدوما
نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست و هر چند ممکن را نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته
می شود در حقیقت آن نسبت با ذات اوست وحده لاشریک له صفات و ظلال حجابی بتجلی بیش نیستند حق تعالی
میفرماید اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ
اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَّلَا غَرْبِيَّةٍ يَّكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ
لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ فِيْ بُيُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ الآیه شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ
که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن و غربی بودن ازان منتفی ست و یَكَادُ
زَيْتُهَا يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمج ست
و مصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زاید بر ذات اند و بیشتر مصدر ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست
و مشکوة کنایه از عالم امکانست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضارت ذاتیه شیونات مصباح
صفات را اضارت بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها کوکب دری ساخته و بتوسط
زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب و صدور المومنین و ظلمت غفلت و شرک خفی
از مشکوة قلوب العارفین برطرف ساخته نور علی نور بمنصه ظهور آمده قوله يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ
عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور و بمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و
ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات در قوله تعالی اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دلیل واضح ست

تحقیق معنی لاعین ولاغیر

برآنکه ذات ست که ما به الموجودیة ہمہ اشیا ست لاغیر مخدوما در تقریر سابق مذکور شده ہست که ممکن را تا نسبت
با علہ بہم نرسد حمل اولی ہم ازو ساقط ست چہ زید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب ست
و سماء نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقرر است که از ذات شی
بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده مفقود ست بلکه اصل بظل از ذات
ظل اقرب ست پس باید دانست که چنانچہ اصل بظل از ذات اقرب ست ہمچنین اصل الاصل بظل از ذات
ظل و ہم از ذات اصل اول وی اقرب ست و ہمچنین اصل اصل الاصل از ہمہ اقرب ست پس ذات بحت
واجب تعالی شانہ بممکن اقرب ست از شیونات و شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی
از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از ذات وی و آنچہ حضرت مجدد رح فرموده اند سبحانہ و تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء
این وراءیت در مراتب قرب مراد داشته اند نہ در مراتب بعد فانہ ابعد فی الوجدان و اقرب فی الوجود
واللہ تعالی اعلم مخدوما چنانچہ ظلال و صفات درمیان ذات بحت و عالم امکان پیش از حجابی بتجلی معلوم نمیشوند
ہمچنین قدرت و ارادت عباد درمیان افعال اختیاریہ عباد و درمیان قدرت کاملہ و ارادت شاملہ الہی جل سلطانہ
پیش از حجاب بتجلی مدرک نمی گردد و ازینجا مسئلہ جبر و قدر را باید فہمید پس فرق میان حرکت ارادیہ بطش و حرکت ف مسئلہ جبر و قدر
ارتعاش کہ بدیہی ست مبنی ست بر وجود قدرت بنده که حقتعالی در وی آفریده حجاب قدرت کاملہ خود ساختہ است
نہ بر انتفاء آن پس مذہب جبریہ باطل شده و چون قدرت ناقصہ بنده پیش از حجاب بتجلی نیست مذہب قدریہ
باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب بہ بنده که مستفاد قولہ تعالی خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ست
ثابت گشت و چون ظہور قدرت کاملہ درین حجاب بتجلی مع الفعل ثابت میکنند و پیش از فعل نزد شان
توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت۔ **سوال** آنچہ از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان
ہیچ چیز وجود حقیقی ندارد و تمام دائره وہم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وہمی چہ معنی دارد
جواب بناء عالم بر وہم متیقن ست لہذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موہوم بوہم غیر متیقن ست
لہذا آنرا توہم قدرت گویند **سوال** مناط تکلیف باتفاق علما توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت پس
اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده وہم غیر متیقن کالنیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف مالایطاق جائز
باشد چراکه وہم را تا ممتنعات ہم جولانگاه است و در ممکنات بطریق اولی و توہم قدرت بر حج بیت الحرام و زیارت

بیت المعمور کہ در آسمان ہفتم ست یکسان است فما الفرق بینہما۔ جواب اولاً آنکہ تکلیف مالا یطاق جائز است
اما تفصیلاً واقع نیست کریمہ ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیاً آنکہ
مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف ست آنست کہ نظر بر جریی عادۃ قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت واختیار
عبد نظر بر ظاہر حال محتمل باشد لہذا بر جریی عادۃ حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی بر زیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفہ رح نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود
خلافاً لصاحبیہ و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفارہ لازم آید و نیز نظر بر ظاہر حال ایمان آوردن
بر ابوجہل واجب گشت و بترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدور نبود اگر ایمان می آورد
انقلاب علم بجہل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب
العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین سوال در آیہ نور کمشکوۃ
فیہا مصباح را مقید ساختہ اند بفوقانی فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰہُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیْہَا اسْمُہٗ یُسَبِّحُ لَہٗ فِیْہَا
بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ رِجَالٌ لَّا تُلْہِیْہِمْ تِجَارَۃٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰہِ وَاِقَامِ الصَّلٰوۃِ وَاِیْتَآءِ الزَّکٰوۃِ یَخَافُوْنَ
یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیْہِ الْقُلُوْبُ وَالْاَبْصَارُ لِیَجْزِیَہُمُ اللّٰہُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا وَیَزِیْدَہُمْ مِّنْ فَضْلِہٖ وَاللّٰہُ یَرْزُقُ
مَنْ یَّشَآءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ وجہ تقیید چہ باشد و نیز بعد ازان آیہ فرمودہ وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا اَعْمَالُہُمْ کَسَرَابٍ
بِقِیْعَۃٍ یَّحْسَبُہُ الظَّمْاٰنُ مَآءً حَتّٰٓی اِذَا جَآءَہٗ لَمْ یَجِدْہُ شَیْئًا وَّوَجَدَ اللّٰہَ عِنْدَہٗ فَوَفّٰہُ حِسَابَہٗ وَاللّٰہُ سَرِیْعُ
الْحِسَابِ اَوْ کَظُلُمٰتٍ فِیْ بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَّغْشٰہُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِہٖ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِہٖ سَحَابٌ ظُلُمٰتٌ بَعْضُہَا فَوْقَ
بَعْضٍ اِذَآ اَخْرَجَ یَدَہٗ لَمْ یَکَدْ یَرٰىہَا وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰہُ لَہٗ نُوْرًا فَمَا لَہٗ مِنْ نُّوْرٍ وجہ تعلق این آیت بما
سبق چہ باشد۔ جواب واللہ تعالے اعلم آنچہ بر فقیر ظاہر مے شود آنست
قولہ تعالے فِیْ بُیُوْتٍ اَذِنَ اللّٰہُ الی آخرہ قید کمشکوۃ فیہا مصباح نیست بلکہ
ظرف متعلق ست بقولہ تعالے یَہْدِی اللّٰہُ لِنُوْرِہٖ مَنْ یَّشَآءُ یعنی باوجود سرایت نور الٰہی از عرش
تا فرش و بودن او تعالے وجود ماہیات و قیوم اشیاء ہدایت یعنی راہ یافتن بمعرفت او تعالی
علی العموم نیست مخصوص ست بہر کرا دیدہ بصارت کرامت فرمایند و ہدایتش خواہند
و آن ہدایت منحصر ست در اتباع شریعت والتزام مساجد کہ بیوت واجب التعظیم

وساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو والآصال الایه دلیل ست بر نیکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر و آگهی موصوف اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شان ست وانیجا اشارت ست با آنکه تجافی عن دار الغرور واجتناب از فضول مناجات مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از ینجا نهی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنهارا از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم الله احسن ما عملوا وعده نعمای بهشت ست قوله تعالی و یزیدهم من فضله اشارت ست بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الایة بیان ست این مدعا راکه ریاضات کفار واعمال شان مثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست والذین کفروا لا یهدیهم الله لنوره وبیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که در ظاهر دران حسن معلوم میشود مثل صدقات وصله ارحام وکف نفس از ایذا رخلائق وعدالت وترحم و مانند آن چون ایمان شرط قبول اعمال ست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سراب ست که از دور تشنه را امیدوار کند که سیراب کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت واندوه نا فزاید وقسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی وظلم و مانند آن حال اینقسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر وظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا را همه ظلمات بعضها فوق بعض اشارت بچهار درجه ظلمت که که در کفار جمع شده **اول** ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره وعناصر عالم خلق ست وبمصاحبت شان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریاست **دوم** ظلمت کفر **سوم** ظلمت معاصی وقبائح اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا۔ **چهارم** ظلمت موانع خارجی ومصاحبان بد که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ۵ یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین ۵ این بمثابه ابر ست که بالای آن سایه کرده والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین مولوی صاحب شفیق مهربان من سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رسیده بود چون

فقیر بجاری داشت و درین ایام کم فرصت بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند اکنون
دو دفعه دیگر رسید ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد
ماکان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وماکان منه خطاءً فمنی وانا مسئول من الله العفو
والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج از ان از عالم
خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو سرایت دارد
و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست
و بسبب مقابله و صفا آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدید
میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها
فوق العرش ست کریمه قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَمَا اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا در شان آنهاست
درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد شده که
ملئکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بدون جسم متصور نیست بستر باید دانست
که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشود لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به تزکیه
لطائف عالم خلق می پردازند بریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف
عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی ست پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب
می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس میکنند و به تزکیه عالم
امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب و
روح و سر خود در خود می بیند و آنرا سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سَنُرِیْهِمْ اٰیٰتِنَا
فِی الْاٰفَاقِ وَفِیْٓ اَنْفُسِهِمْ نزد صوفیه کنایت ازین دو سیر ست قدمای نقشبندیه بعد تزکیه لطائف
امر به تصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
موجود ست و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود
در خارج اند و دیگر صفات موجود اند بمعنی آنکه منشاء انتزاع شان در خارج موجود ست و صوفیه وجودیه

سیر آفاقی و سیر انفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوا ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را واحدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسدی گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود نمیدانند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رضی اللہ عنہ و امثال ایشان که بصیرت قویه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد اند بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث از کار علم میکند آن را شان العلم میگویند و کذا شان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والارادة والکلام والتکوین صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات سمع و بصر و غیره که در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زائده ثابت نمی کنند و اعتبارات شیونات با هم مرادف اند متغائر نیستند و حضرت مجدد باوجود تغائر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قبایح اند عکوس صفات نمی گویند و تحاشی میکنند از انکه کناس خسیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را مرایای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت بانوار صفات منور شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوا ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده درینصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات مندمج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب تر ست و هم از صفات که حضرت مجدد رضی اللہ عنہ فرموده اند که هر چند احد المتغائرین از متغائر ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل اقربیت بین المتغائرین تصور نمی تواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب تر ست

فـ: وحدت و احدیت و حضرات خمسہ ... تعین روحی و مثالی و جسدی

فـ: شیونات و عکوس

واصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل واز اصل او قریب ترست و ہکذا اصل اصل الاصل اقرب ست نسبت
بظل واز اصل او و واصل اصل او و اگر خواہی کہ مدعی را معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر کہ برلے
حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست پس در وقت عدم موضوع حمل اولی ہم صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست
در وقت انعدام زید زید زید صادق نیست و زید لیس بزید صادق ست پس اول باید کہ زید را از علت خود
نسبتی بہم رسد کہ شمہ وجود او باشد بعدہ زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات
وی بروی پس علت اقرب آمد از ذات او اینہمہ تقریرات برای اطمینان قلب مشلک ست و اگرنہ کریمہ
نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْہِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ برای ایمان بالغیب کافیست آری برادر باوجود اقربیت واجب
نسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشتہ و حجاب میان واجب و ممکن غفلت ست از واجب و تعلق
علم ممکن بغیر واجب خواہ علم حصولیست کہ بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری کہ بذات او تعلق دارد شاید کہ قول
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حجابہ النور کنایہ باشد از علم کہ علم را بنور تعبیر میکنند و قول صلی اللہ علیہ وسلم
ان للہ تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمۃ کنایہ باشد از ہر دو نوع حجاب کہ حجاب غفلت
ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دائرہ ظلال باشد کہ ظلال اسم الہادی نورانی و ظلال
اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و اولیا را نائبان شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش
محبت در دلہای سالکان افروزند **بیت** عشق آن شعلہ است آن چون بر فروخت ٭ ہر چہ جز معشوق باقی
جملہ سوخت ٭ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست دہد
بندہ را با خدا قرب بہم رسد و این قرب کہ دست دہد مراتب غیر متناہی دارد لایزال عبدی یتقرب الی
بالنوافل از ان خبر میدہد پس ہر گاہ بندہ را قرب بیچون بہم رسد در ظلال او را در عالم مثال بصورت
دائرہ ظاہر شود و خود را در عالم مثال بیند کہ بفوق سیر میکند تا بحدیکہ بدائرہ ظلال رسیدہ خود را داصل بدان دائرہ
پستر متلون بلون ظلال پستر مضمحل و فانی دران و باقی ببقا آن بیند و ہمچنین بیند خود را کہ سیر میکند در اصول
آن تا انتہا دائرہ ظلال بقدر حوصلہ خود و ما کتب لہ و اگر نہ آن دائرہ فی نفسہا بلکہ ہیچ دائرہ نہایت ندارد ۔
بیت ؎ حسنش غایتی دارد نہ سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنہ مستقی و دریا ہمچنان باقی ٭ فنا قلب و
روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الہی در ہمین جا دست میدہد مگر اخفی را بالاتر ہمہ سالی ست

پستر طی دائرہ ظلال کہ مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیاء و ملائکہ سیر در اصول آن کہ اسماء و صفات اند واقع میشود کہ آن مبادی تعینات انبیاست علیہم السلام و وصول بدان بالاصالۃ مختص بانبیاست علیہم السلام و دیگرا ازا حاصل نمیشود مگر بوراثت و طفیل تبعیت این اسماء و صفات کہ مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور نہ بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست کہ اسماء و صفات را دو اعتبار ست یکی قیام بذات و آن رو بحق ست و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدریۃ آثار و حیثیت تربیت ممکنات و آن رو بحق ست و آنرا ظهور میگویند پس اسماء و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا رنفس درین موطن میسر میشود چنانچہ وصول بمرتبہ ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسماء و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکہ اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد بعد طی این ہر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالۃ تعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکہ واگرنہ ولایت ملائکہ فوق ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان ہم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجہ واصل میشوند ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ کنایہ ازین مقام ست ارباب کمالات ولایت اصحاب الیمین اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ و ارباب کمالات نبوت مقربین اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ یعنی من الانبیاء وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ یعنی من امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم وہم الصحابۃ وکثیر من التابعین وجماعۃ من اتباع التابعین وجماعۃ فی آخر الدهور بعد تجدید الدین بعد الف سنۃ من الہجرۃ در کمالات نبوت تجلی ذاتی دایمی ست بے پردہ اسماء و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این ہر سہ دوائر باہم مثل ابرہ و آستر ست و مثل مرکز و محیط نوعی باہم تفاوت در مرتبہ دارند کہ برادلی لا بصار ظاہر میشود بعد کمالات ثلثہ انچہ از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان عروۃ الوثقی و از رسالہ شواہد التجدید حضرت دلیل اللہ الصمد عبد الاحد رض ظاہر میشود و ہم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شہید استفادہ نمودہ شد دو راہ پیش می آیند در تقدیم و تاخیر تسلیک آن ہر دو راہ پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی را حقیقت کعبہ ربانی کہ آنرا سرادقات عظمت و کبریا و نور صرف بچون تعبیر میفرمایند و بالاتر ازان حقیقت قرآنی ست کہ آنرا مبدء وسعت بچونی تعبیر فرمودہ اند و بالاتر ازان حقیقت صلوۃ ست کہ آنرا بکمال وسعت

بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر ازان مقام معبودیت صرف گفته اند وگفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر میسر شود ع بلا بودی اگر اینهم نبودی + وسیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست که منتهای مقام عابدیت ست میفرمایند وقف یا محمد فان الله یصلے اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوة جولانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب وجوب برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود در راه دوم بعد کمالات ثلثه دائره محبت ست که خلت محیط آن دائره ست وآن مبدا تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دائره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست که مبدا تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مرکز مبدا تعین حبی سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت وولایت احمدی گویند و مبدا تعین روحی آن سرور ست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله علیه وسلم و همین دائره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلت ومحبت ومحبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین حبی کرده باشد وسیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیا مقام لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود وآن از خصائص سرور پیغمبران ست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت بهمین مقام گفته اند وبعضے صاحب دولتان اولش خواران سرور را بالطفیل او علیه السلام ازین خوان نعمت اولش عطا گشته ع اگر بادشه بر در پیرزن + بیاید تو ای خواجه سبلت مکن + عظمت سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم در پهلوی حقیقت قرآن ودائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهرا سیف قاطع موجبیت از اسما وصفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم انجا دست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد والله اعلم درینجا دو شبهه بخاطر می خلد که حل آن از مکاتیب حضرات بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد رضی الله عنه را در ابتدا از حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه وغیر آن بیان فرموده پیشتر شان العلم ظاهر شده پیشتر حقیقت جامعه ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت محمدی و ولایت احمدی

تعین حبی و تعین وجودی

حقیقت صوم

نیشود پستر چون باصل میرسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود اصل نیست لهذا
صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی صفة العلم ست رسیدم دریافت شد
که حقیقت محمدی اینست پستر چون بشان جامعه رسیدم که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد
که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین ست و در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین
وجودی ست و پستر ازان ظاهر شده که تعین اول تعین حبی ست و مشاهد این مقال فرموده اند حدیث قدسی
کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
سر برزده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائرہ حسب تفصیل
صدر بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامعه ظل تعین حبی باشد که سابق بصورت اصل
خود را وانموده بود و این روا نباشد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم عین ذات ست بتغائر
اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محال ست که اصل شان العلم یا صفة العلم باشد و شبهه دوم آنست
که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری
و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور
والبطون پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پردهٔ اسما و صفات ترقی ازان مقام
چه معنی دارد پس در از العباد آن قربت حقیقت کعبه عبارت از سراوقات عظمت و کبریاست و این اضافت
بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سراوقات ذات اند۔ **سوال** عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم
واسم الکبیر اند اطلاق سراوقات بران از چه راه است۔ **جواب** در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته فی ناری ازار و ردا چنانچه ساتر بدن انسان اند
همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک ابصار حیث قال لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ ؕ
لهذا اطلاق سراوقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و
صلوة وسعت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست آن نیز صفت ست و حقیقت صوم عبارت از صفات
سلبیه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد ولم یکن له کفوا احد
و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بحث ست چه معنی دارد مگر صوفی درینحالت رجوع قهقری میکند این شبهٔ ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دائرهٔ صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که
حصول بعضے تفاصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
باشد لیکن در حلّ این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید همچو باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه
در خارج موجود ست و صفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم
ند در خارج موجود اند بدین طور که منشاء انتزاع آنها در خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست
دران موطن ابوت زید مر عمرو را هم موجود ست بدین معنی که منشاء انتزاع آن دران موطن موجود ست وهمی
و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل
موجود شود حکم کنند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سواء
شان هیچ چیز دران موطن موجود نیست پس تر علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده
پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه نقائض
صفات هم در مرتبه علم موجود اند و ازان دائرهٔ ظلال ناشی گشته و از دائرهٔ ظلال دائرهٔ امکان در مرتبه علم پدید آمد
و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر
ظاهر گشته که ممکنات را سوا مرتبه علم دو وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
دو موطن ست یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
که از حضیض باوج میرود و نه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست بلکه عبارت ست
ازان که بجذب انبیاء و اولیاء مجتبی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب بنده را با ظلال اسماء
و صفات و ذات واجب معیتی بیچون حاصل میشود و ترقی دران معیت در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل
میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود و بیچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود
چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسنین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه
را بصورت زن سیاه فام دیده غرضکه بیچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود. اکنون باید دانست

وقال قائل
ز دریا موج گوناگون برآمد
ز بیچونی برنگ چون برآمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد
گهی در صورت مجنون برآمد

که دائره ظلال که آنرا ولایت صغری نامے گویند ازو وجودی نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان واصل میشود
که اصل اوست ودائره صفات که آنرا ولایت کبری وعلیا وسیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات
واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند وکمالات نبوت ورسالت واولی العزم
عبارتست از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجودست نه در خارج اول
صوفی را معیته باظلال بهم میرسد پستر باصفاتی که در مرتبه علم موجود اند پستر باذات بحت که هم در مرتبه علم موجودست
وآن منصب انبیاست چون ازانجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند اورا معیته بهم میرسد باصفات اضافیه
او تعالی که در خارج موجود اند ازانجمله است تعین وجودی وتعین حبی وخلت ومحبوبیت که صفات انبیا اند وازانجمله
است سرادقات عظمت وکبریا ووسعت بیچون که حقیقت کعبه وقرآن وصلوة وصفات سلبیه که حقیقت صیام اند
لیکن بامعبودیت صرفه که آنهم ازدائره صفات ست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة
اما بجهت مقابله عابدیت ومعبودیت معیته بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت وبالاتر از مقام صفات اضافیه
وسلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لاعین ولاغیرست
وبالاتر ازان مرتبه ذات ست که در خارج موجودست واین مرتبه ذات وصفات که در خارج موجودست آنرا مرتبه
لاتعین گویند تا آنجا هیچکس را بجز لانگاه نیست که معیته فرع محبت ست ومحبت فرع معرفت وواجب برترست
ازانکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سرور پیغمبران صلی الله علیه
وسلم وبعضی از وارثان اورا سیر نظری درآن مقام ست استوی ای محمد بالافق الاعلی
اعنی علی شواهق الامکان ثم دنی الجبار ذا العزة فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انکارم که
هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قاب قوسین وهنگام سیر نظری ذات مقام او ادنی ست چراکه در مقام نظر
بذات منظور قوس وجوبی ست لاغیر ودر مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لاحتیاج الصفات
الی الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبه منحل میشود که رجوع صوفی قهقری لازم نمی آید وفرعیت
شان العلم وشان الجامع از تعین حبی نیز درست می آید که آن شان علم وشان جامع در مرتبه علم متحقق ست
وتحقق آن در مرتبه علم فرع حب ست که در خارج موجودست کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
بران شاهدست والله اعلم اصل قلب در دائره ظلال ست واصل آن ظل که مربی قلب ست در مقام

ف ولایت صغری وکبری

ف تعین وجودی
ف تعین حبی

ف لاعین ولاغیر

ف لاتعین

صفات ست و مربی آدم ست چون فنا قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آ
علیہ السلام باشد و چون روح ہم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراہیم و نوح علیہما السلام ست آ
زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراہیمی و چون سر ہم در اصل خود فانی شو
کہ شقیق موسی ست علیہ السلام صاحب ولایت موسوی ہم باشد و چون خفی ہم در اصل خود فانی شود کہ شقیق
عیسی ست علیہ السلام صاحب ولایت چہارگانہ شود ولایت عیسوی ہم او را باشد و چون اخفی ہم در اصل خود
شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانہ باشد اخفی زیر قدم آنحضرت ست و اصل اخفی شقیق او ست علیہ الصلوۃ
والسلام ضمنیۃ از مقامات سلوک نیست بلکہ ضمنیت عبارت ست از ان کہ یک ولی در ضمن دیگری باش
پس ہر کمالیکہ متضمن بر وزن فاعل را ہم رسد بی اختیار متضمن بر وزن مفعول دران شریک باشد چنانچ
ماہی کلان ماہی خورد را در شکم گیرد و ہر جا کہ ماہی کلان سیر کند ماہی خورد ہم بی اختیار دران سیر شریک باشد
ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دہد آن را ضمنیت صغری گویند و ہر کرا ضمنیت با رسول اکرم دست
او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی اللہ عنہ را ضمنیت کبری بود و لہذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمو
ما صب اللہ فی صدری الا صببتہ فی صدر ابی بکر و رسول فرمود کہ من و ابوبکر دو سواریم در
اسپ من سبقت کردہ حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی اللہ عنہ مارا
بضمنیت خود بشارت دادہ بودند نہ بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شہ
در ضمن او شان بودند ضمنیت کبری بتوسط لازم می آید و ایشان شہید این عاصی را بضمنیت خود بشارت
دادہ بودند واللہ اعلم بحقیقۃ الحال والمسئول منہ حسن العاقبۃ۔

معنی ضمنیت و ضمنیت صغری و کبری

مکتوب سوم نیز بشاہ غلام علی صاحب در حل اشکال واردہ بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک و جذبہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد و آلہ و اصحابہ
اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقہ میفرمایند نصف سافل این دائرہ یعنی ولایت کبری متضمن
اسما و صفات زائدہ است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیہ بعد ازان اگر بمحض فضل الہی از مقام

صفات وشیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول آنها خواهد بود از گذشت این دائره اصول آن اصول ست
وبعد از طی آن دائره قوسی ظاهر خواهد شد واز آن دائره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما وصفات
که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات وشیونات گشته اینهمه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیران ست واسم الباطن هنوز در پیش ست سیر در اسم الظاهر سیر در صفات ست بی آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد وسیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما وصفات ست اما در ضمن آنها ذات ملحوظ ست
در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست ودر اسم العلیم ملحوظ ذات ست در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی ست
که مر اورا علم ست فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن
و قس علی هذا سائر الصفات واین اسما وصفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیاست
ولایت ملاء اعلی فرقی که در میان علم وعلیم ومیان اسم الظاهر واسم الباطن نموده اند اندک خیال نکنی حکم
قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک ست ودر حصول ودر اثنای این سیر واقعه نمودند که گویا
براهی میروم واز بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد وبعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول ست که جامع جمیع مراتب اسما وصفات شیون واعتبارات ست ونیز جامع ست
مر اصول این مراتب را واصول انها را ومنتهای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا
این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته وآن ظل این
تعین اول ست وسیریکه فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود واین عبارت از مکتوب
طریقه دویست وشصتم از جلد اول انتخابست ازین کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بحت ست چراکه اگر صفتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجودها لانفسها در نصف سافل دائره
اولی از ولایت کبری است واگر از صفات غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند وآن صفات را شیون
واعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی از ولایت کبری ست صفات اضافی وصفات فعلی وصفات
حقیقیه ثمانیه که حیات وعلم وقدرة واراده وسمع وبصر وکلام وتکوین اند اینهمه داخل صفات زائده است
واصول اینهمه در دائره ثانی واصول اصول آن در دائره ثالث واصول اینهمه در قوس اند واینهمه صفات
باعتبار وجودها للذات المقدسة در دائره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس پرده صفتی از صفات ست

ہم در ولایت علیاست چنانچہ شرح آن در تفرقۃ العلم والعلیم بالا گذشتہ پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام اگر در مرتبہ ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست لاغیر پس چون فوق کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم حقیقت کعبہ کہ عبارت از سر اوقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوۃ کہ وسعت ذات بیچون ست و معبودیت صرفہ و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی گفتہ اند و اینہمہ داخل صفات اند بلکہ از صفات زائدہ بلکہ از صفات اضافیہ غیر حقیقیہ کہ پایان تر از صفات حقیقیہ اند چراکہ صفات حقیقیہ زیادہ از ہشت صفت مذکورہ کسی نگفتہ بلکہ صفت تکوین کہ صفت ہشتم ست نزد اشعری از صفات نیست صفات حقیقیہ نزد او ہفت ست پس البتہ رجوع قہقری لازم می آید و حل اشکال منہم در ہمین ست کہ صفات کہ بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند کہ در ولایت کبری و علیا گذشتہ لیکن استغراق و شمول صفات کہ در دائرہ اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شدہ و استغراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن ازین احتمال ابا میکند و انچہ آن مہربان از طرف خود در حل آن نوشتہ اند کہ وسعت و محبت دو قسم ست یکی اضافی دوم ذاتی و ہمچنین محبت او تعالی یکی بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و ہمچنین محبوبیت این تقریر ہیچ فائدہ نمی کند چراکہ ہمہ اقسام صفات داخل دائرہ اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سہ مرتبہ دیگر در سہ دائرہ دیگر از ولایت کبری ماندو لیس وراء المجموع شئی و نیز انچہ تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشتہ اند آنہم حل اشکال نمی کند این تقسیم صحیح ست کہ صفات دو قسم ست یکی ذاتی و امتیاز خارجی از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول راکہ سہ مرتبہ گفتہ اند یکی مرتبہ وجود ہا لانفسہا دوم مرتبہ وجود ہا للذات المقدسۃ سوم مرتبہ اندراج آنہا در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکہ صفات زائدہ را اندراج در ذات چہ معنی دارد کہ منافی زیادتی ست پس صفات زائدہ را دو مرتبہ است وجود ہا لانفسہا و وجود ہا للذات المقدسۃ و اندراج در ذات خاصہ قسم ثانی ست کہ زائدہ بر ذات نیست و اینہمہ اقسام صفات خواہ زائدہ اند بر ذات یا زائدہ نیستند بر ذات بلکہ عین ذات اند و مسمی بشیونات اند ہمہ در دائرہ اولی ست از ولایت کبری من حیث وجود ہا لانفسہا و در دائرہ علیاست من حیث وجود ہا للذات المقدسۃ پس از تقریر حضرت مجدد رضی اللہ عنہ کہ بالا مذکور شد ہیچ صفتی خارج از ولایت باقی نماند **مشفق من** در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مہربان فقیر ہمین

تقریب کنز الهدایه مطالعه کرد ازان معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بران چه صورت دارد مخدوما ازینجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه اوست پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریقه به تفصیل مذکور ست لیکن در ذات بحت بودن آن سخن ست چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از سرادقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند انجاکه نگارش فرموده اند که ذات الله ورا این وجود و عدم ست دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست پس تفوق حقیقت کعبه و امثال ان که اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ ست بر کمالات نبوت بچه معنی ست **جواب** این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب جناب عروة الوثقی رضی الله عنه و عن اسلافه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چراکه بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات ست بملاحظه مبدایت صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات بحت ازان مرتبه علیه همین محل اشکال ست و مغایرت اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبیت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد و بهر حال جوابی که ازینهمه اشکالات تفصی بخشد فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض داشته بودم اگر ان حق و صواب ست فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة المدهنة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور نیست

حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل می بود من
این جواب را نسبت بخود نمی کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت
اتحاد موطن تغایر در میان شیون و اعتبارات را متقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد و باین
تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد اینهم صحیح شد
و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن ست چنانچه حضرت عروة الوثقی
و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آید و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد
وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله وراء وجود و عدم ست اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت
فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفت العلم ست که بذات بحت تعلق گرفته و ازان حاکی ست و بعد
حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه
مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی و تعین حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل
دائره لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء ست
که وراء وجود و عدم ست و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء انهمه ست العجز
عن درک الادراک ادراک لاغیر انچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این در رائیت نه باعتبار حجب ست که
حجب بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا ست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید ست و حجابها که در میانست از دو جنس ست که رسول میفرماید صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت ست
که ناشی ست از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا او ست تعالی و تقدس و چون
لطائف عشره بالسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هزار حجاب حصه هر لطیفه
از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
در دائره اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بآنجا رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت وجلال درداء کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه
میفرمایند بعضے از کمل مردان باشند که درون سرادقات عظمت وکبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا
جا دهند فعومل معهم ما عومل معهم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع
عالم خلق وعالم امر ناشی گشته مع ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک ست مشفق من از سیر آفاقی
وسیر انفسی وجذبه وسلوک وخصوصیت جذبه نقشبندیه ومجذوب سالک وسالک مجذوب استفسار فرموده
بودند مشفقا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر وعالم خلق ست وهر یک ازان بسبب کدورت
از مولائی خود باوجود اقربیت بعید ومهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کند
واین عوارض کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی ومربی او باشد ظلمت را در مقابله
آفتاب چه یار الهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر
بجوارح وعناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه تصفیه نفس وعناصر دست میدهد این را سلوک
میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا مربای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی
تاثیرے داده است که از محبت ومصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان ومصاحبان شان کدورات
وحجب برطرف میشوند چنانچه در مقابله آفتاب بے اختیار حرارت ونور دست میدهد چون کدورات حجب برطرف
میشوند وصل بیچون دست دهد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری وباطنی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر برآمدند ودر هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم
نمودند واز صحابه این علوم وانوار قرنا بعد قرن وبما ستان بوسائط میرسد پس سلوک عبارت ست از اتیان
ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بلا واسطه رسیده واین منتج تزکیه
لطائف عالم امر ست در طرق صوفیه چشتیه وقادریه وغیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند ومرید را
اول بریاضت اربعینات وامثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم ممد ریاضات
شان می باشد واگرنه فقط ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان ریاضات نفس وعناصر مرید را
مصفا میکند ومرید طهارت نفس وعناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
ستاره وهلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا وتصفیه نفس

وعناصر میدهد این سلوک ست و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل
اکمل توجه بکار ادمی برد که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی
کرده در اصول خود ها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر او فنا ء هر یک ازان در اصول شان دست
میدهد این را سیر انفسی میگویند و این جذب ست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب
میگویند و درین سیر جذبی انچه مرید می بیند از استنارة و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف
خود در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضی اللہ عنہ از جناب الهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و لهذا حق تعالی حضرت خواجه رضی اللہ عنہ را بتقدیم
جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی اللہ عنہ در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر ست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس
می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امر می در آیند و الی ما شاء اللہ آنجا عروج می نمایند ازینجاست
که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول
تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
سیر عالم خلق را قصدا ضایع دانسته اند و بیکار می شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیراکه
سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده
چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت
کنند و بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و درین مقام سالکی گفته که سی سال روح را بجدائی پرستیدم بخلاف
بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان
در رنگ ریاضات و مجاهدات ست الی آخر کلامه رضی اللہ عنہ این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط
کرده اند اینجا حل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند واللہ اعلم
چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن و نماز نافله
در مقام کمالات در حق اینجاعت سلوک ست حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب سالک اند

سیر آفاقی و انفسی

سالک و مجذوب

مجذوب سالک

که جذب را که عبارت است از برگماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات
و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق
سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید ست از حضیض امکان تا لطائف
عالم امر و در اصول خود فانی شوند و از ان ترقی کرده باصول آن و اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک
مربوط ست سیر آفاقی ست و سیر عالم امر که بجذب متعلق ست سیر انفسی ست و سیر صوفی را از حضیض امکان
تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیریکه در دوائر ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند مادامیکه در
عروج ست و چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت ست از استغراق صوفی
در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت ست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و
ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق ست و در نبوت رو بخلق و ازینجا توهم
کرده اند که ولایت افضل ست از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی ست و هبوطی
در عروج هر دو را رو بحق ست و در هبوط هر دو را رو بخلق غایته ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق ست
و در هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست باطنش بحق ست و ظاهرش بخلق - سرش اینست که صاحب ولایت
مقامات عروج را ناتمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقامات
عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق ست بحق جل و علا فافهم فان هذه
المعرفة الشریفة مما لم یتکلم به احد - فنار نفس در طرق دیگر مشایخ بسلوک و ریاضات پیش از فنار قلب
حاصل میکنند و در طریقه قدمار نقشبندیه بعد فنار قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب ست و از کلام حضرت
مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که انچه بسلوک و ریاضات دست میدهد صورت فنار نفس ست حقیقت
فنار نفس در ولایت کبرے و کمال آن و فنار عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و اله و اصحابه اجمعین - شریعت و فضیلت
پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله

رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشته می نویسید اصغا فرمایند که علم دو قسم ست علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارت ست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنا این علم منشاء آن بر مشاعر
و حواس ست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید قضایا
بهم سانیده از صغری و کبری نتایج برمی آرد پس منشاء این علم بر مشاعر و حواس ست و انچه علم بمغیبات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از ان مبنی بر قیاس شاهد بر غائب ست مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده است دانسته در مییابد و حکم بحسن
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود لذات و آلام اخری گردانید تا از مشاهده
دهر قیاس کرده جنت و نار را دریابند و خوف و طمع بهم سانیده امتثال اوامر و انتها از مناهی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصر ست بر انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات ست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ
الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ وَمَا اُوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا آری علم حضوری بروح
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بیچون و بیچگون ست و بی شبه و بی نمون هرچند اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
می شود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارت ست از قوتی که حق تعالی در صماخ
میسر ساخته نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن همچنین
بجمیع صفات او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بی چون و بی مثل اند
لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط ست هر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوای آن اسم اگرچه در نعت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشی وقتی ممکن
باشد که آن شی را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقع ست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن و ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ العجز عن درک الادراک ادراک وچون درک آن ادراک
نباشد تقریر وبحث از ان محال ست وممنوع ولهذا علی مرتضی رضی اللہ عنہ فرمودہ البحث عن سر الذات اشراک
ای برادر بدانید کہ علم ظاهر عبارت است از علم حصولی کہ مستفاد ست از قرآن وحدیث وآن علمیست شرایع
واحکام از عبادات ومعاملات وعلم ست بمبدأ ومعاد وعلم توحید باری تعالی واتصاف او بصفات کمال
وتنزه او از نقص وزوال بوجهی کہ علم حصولی بدان متعلق توان شد وواجب ست درینمقام عنان داری
وتوقف قال اللہ تعالی مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا
يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا
حصہ راسخان فی العلم درینمقام همین قدر ست کہ بگویند کہ انچہ مراد خداست حق ست ودران گفتگو نکنند مثلا
خبر دادہ الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ و يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
باید دانست کہ مراد خدا حق ست گو معنی استوا ویدو وجه بر ما واضح نیست بلکه کیفیت سمع وبصر حق تعالی
وعلم وکلام وغیرها بر ما واضح نیست ایمان باید آورد وتکلم در کنہ آن نباید کرد وهمچنین انچہ قرآن وحدیث
بران ناطق ست از عذاب قبر ووزن اعمال وصراط وغیرہ گو در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد ودر
دریافت کیفیت آن نباید کوشید س نہ هر جای مرکب توان تاختن ٭ کہ جاها سپر باید انداختن ٭ فرقہای
باطلہ مجسمیہ وقدریہ وغیرہ چون پیروی عقل وپیروی متشابهات کردند در ورطہ ضلالت رفتند از قرآن
ثابت است نکتہ خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست وباوجود آن اسناد عمل
بہ بندگان فرمودہ ایمان بدان باید آورد وباید گفت لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین
جبریہ وقدریہ پیروی عقل کردہ در ورطہ ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفتہ الکنون علم باطن حسیت
بیان کردہ میشود ای برادر حق تعالی میفرماید کریمہ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَنَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ آیات دلالت دارند کہ حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از انها بانها پس ایمان
باید آورد کہ حق تعالی اقرب ست باخلق واقربیت او باخلق نہ اقربیت مکانی ست کہ مستلزم جسم ست
بلکہ اقربیت بی کیف کہ عقل را بدان راہ نیست این اقربیت عام ست مومن وکافر دران شریک اند

ویک قرب واقربیت دیگرست که مخصوص ست بخواص بندگان خدا قال اللہ تعالی اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِيْنَ و درحدیث صحیح قدسی آمدہ لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببتہ فاذا احببتہ کنت سمعہ الذی یسمع بہ و بصرہ الذی یبصر بہ الحدیث این اقربیت را درجات غیر متناہی ست چنانچہ لایزال بران دلالت دارد وقال اللہ تعالی وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ وقَالَ مُوْسٰى اِنَّ مَعِيَ رَبِّيْ سَيَهْدِيْنِ وقال محمد صلی اللہ علیہ وسلم لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا این معیت واقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند واین ولایت کہ عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوری ست کہ بذات وصفات الہی متعلق باشد وآنرا علم باطن وعلم لدنی وعرفان گفتہ میشود

ف علم لدنی و عرفان

وجہ استلزام آنکہ چون شخص را با ذات خود علم حضوریست کہ محتاج حصول صورت نیست وہیچگاہ دران غفلت را راہ نیست بخلاف علم حصولی کہ دائمی نباشد وغفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی وصفات او کہ اقرب اند از وی بوی البتہ علم حضوری متعلق باشد۔ **سوال** اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار ہم در اقربیت عامہ شریک اند گو از اقربیت خاصہ محروم اند پس باید کہ آنہا را ہم علم حضوری باشد۔ **جواب** زنگ شرک ومعاصی مانع علم حضوری اوست کہ او باوجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید ست حق تعالی میفرماید فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۝ مولوی روم میفرماید ؎ رو تو زنگار از رخ پاک کن ٭ بعد ازان آن نور را ادراک کن۔ **سوال** اسباب حصول ولایت وعلم لدنی چیست۔ **جواب** ولایت کہ عبارت از قرب ومعیت ست ثمرہ محبت ست قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء مع من احب متفق علیہ ومحبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا کہ آنرا در اصطلاح صوفیہ جذب گویند یعنی محبت وکشش از جانب حق خواہ بلا واسطہ چنانچہ انبیارا باشد یا بواسطہ تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی پیغمبر ونائب پیغمبر باشد دویم انابت کہ آنرا سلوک گویند یعنی زہد وریاضت قولہ تعالی اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَيَهْدِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يُّنِيْبُ ط دلیل ست بر ہر دو طریق جذب وسلوک وفضل صحابہ بر سائر امت دلیل ست بر آنکہ صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اِتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ ۝ وقولہ تعالی لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببتہ دلیل ست بر آنکہ اتباع رسول ونوافل موجب محبت ست ووسیلہ قرب غرضکہ از تاثیر صحبت وصرف

ف اجتبا را جذب گویند

ف انابت را سلوک گویند

همت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مترتب بر حصول
ولایت و علم لدنی باشد چیست - **جواب** قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات
اعلی فوائد است دیگر فائده آنست که اعمال صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و
مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی از و ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه
میفرماید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ وَزَيَّنَهٗ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ
وَالْعِصْيَانَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الرّٰشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده
باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق
صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه یعنی اگر
دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نمایند نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه
خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و تلازم است هر قدر که شخص در
استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت
استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد
باطل و غلط است اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ **سوال** از تقریر
سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال
در قیل و قال نمی آید بیت این مدعیان در طلبش بیخبر اند ٭ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد ٭ پس جماعت
اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند درین باب
مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین کجاست **جواب** اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری
و بناء این علوم بر کشف است و کشف عبارت است از مطالعه عالم مثال - **بدان** ای برادر که مثل دیگر
است و مثال دیگر مثل عبارت است از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این در باری تعالی و صفات
او محال است و مثال عبارت است از آنچه بیان مراد کند با دنی مشابهتی چنانکه گفته شود که بادشاه مثل
آفتاب است که عالم از وی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

از واجب تا ممکن هادی مجرد و هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دید که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی خوشرو دیده پس وقتیکه حق تعالی بخواهد که مرتبه قرب و ترقی دران هر یکی از دوستان خود منکشف سازد و او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائرهٔ ظلال صفات میرسد و خود را بطے از ظلال رسیده می بیند که دران ظل داخل شده بعد ازان می بیند که همرنگ آن ظل میشود خود را دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد ازان از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و دران فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسمار بیشمار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد **بیت** هفت صد هفتاد قالب دیده ام + همچو سبزه بارها روئیده ام * درچنین حال صوفی را متخیل میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبه محبت در سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سعة حوصله مثل پیغمبران در صحو است میداند که بنده بنده است و خدا خدا است وانچه می بینیم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینیم **ع** بخواب اندر مگر هوشی شتر شد + فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما **سوال** از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد **جواب** اگر ممکن باشد آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی مولوی میفرماید **مثنوی** چون پری غالب شود بر آدمی + می برد از مرد وصف مردمی + در پری این حال واین قانون بود + پس پری را کردگاری چون بود + واگر صاحب مقال از اهل صحو ست بر قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه

در کلام اللہ و کلام رسول متشابہات اند ہمچنین در کلام اولیاء اللہ ہم متشابہات اند کہ عقل از ادراک آن
قاصر ست و چون دائرہ عبارت تنگ ست و الفاظ در مقابلہ معانی کہ در از بان عوام میتوان گنجید موضوع
گشتہ و آن معنی کہ بر اولیا مکشوف میشوند برای آنہا الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند
و فقراین در دست عوام نمیستند ناچار بمعانی آن پی نمی برند و ہر کس کہ ازان معنی آشنائی دارد بمراد آن پی
مے برد حاصل آنکہ انکار اولیاء اللہ نباید کرد و از غیرت الہی کہ در حق دوستان اوست باید ترسید کہ در حدیث
قدسی آمدہ من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربۃ دشمنی با اولیا دشمنی کردن ست با خدا لیکن
بر کلمات شان کہ مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد اللہ انصاری ہراتی قدس سرہ
می فرماید الہی اولیای خود را چہ آفریدی کہ ظاہر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع ہر کہ بر ظاہر
شان پیچید بموت ابدی گرفتار شد و ہر کہ بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الہی اولیای خود را چہ آفریدی
کہ ہر کہ آنہا را شناخت ترا یافت و ہر کہ انہا را نشناخت ترا نیافت مولوی روم می فرماید **مثنوی** کار پاکان را
قیاس از خود مگیر + گرچہ باید در نوشتن شیر و شیر + در نیابد حال پختہ ہیچ خام + پس سخن کوتاہ باید والسلام
حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ در حق شیخ اکبر محی الدین عربی قدس سرہ
فرمودہ کہ منکر شیخ در خطر ست و معتقد کلمات شطحیہ شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء اللہ باید دانست و کلمات
شطحیہ شیخ را بر ظاہر آن فرود نباید آورد و طریق اسلم اینست - **نوشتہ بودند** کہ در تفسیر قولہ تعالے ثُمَّ دَنٰی
فَتَدَلّٰی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی اہل سنت و جماعت را اختلاف ست صوفیہ بر قرب حق تعالی
حمل می کنند و بیشتر ازان قرب جبرئیل می فہمند حیرانم چکنم تحقیق این امر نبویسند **صاحب من** باعتبار
روایات حدیث وہم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیہ فہمیدن نزد فقیر راجح تر ست اما باعتبار حدیث
پس بغوی وغیرہ مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس کہ رئیس مفسران ست
و از غیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزۃ فتدلی حتی کان منہ صلی اللہ علیہ وسلم قاب قوسین او ادنی
اگرچہ عائشہ رضی اللہ عنہا و بعضی مفسران این آیہ را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشار قول این جماعہ
نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانہ تعالی کہ این چیزہا از خواص جسم ست و این استبعاد
بیجاست لقولہ تعالی مِنْہُ اٰیٰتٌ مُّحْکَمٰتٌ ھُنَّ اُمُّ الْکِتٰبِ وَاُخَرُ مُتَشٰبِہٰتٌ در قرآن

همچنین متشابهات بسیار اند الرحمن علی العرش استوی و یبقی وجه ربک و ید الله فوق ایدیهم و یأتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا این آیه را هم از ان قبیل نمیدارند که بتاویلات رکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیة پس بجهت انکه سوق کلام آنست که حق تعالی می فرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی جملهٔ علمه شدید القوی صفت ست بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی صریح ست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او حکایت از ان واقع ست که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد پر متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقع حالی ست بجملهٔ ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جملهٔ ثم دنی فتدلی که معطوف ست بر جملهٔ علمه شدید القوی بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی قرب حق ست همچون مولوی روم می فرماید بیت اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭

نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمهٔ صم بکم عمی فهم لا یرجعون ۰ و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ۰ در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبار ست نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فروشندهٔ خیار از عرب گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم از وی پرسیدند گفت اذا کان الخیار عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم عمی عن الحق فهم لا یرجعون ۰ عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء مومنان برای آنها شهادت

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقدا نامل بجوانید فانهن مسئولات مستنطقات
یوم القیامة **نوشته بودند** که متکلمان میگویند الایمان لا یزید ولا ینقص ودر حدیث وارد شده
الایمان بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق
تطبیق دران چگونه باشد **صاحب من** چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن
بالله وملٰئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وتؤمن بالقدر خیره وشره
ونیز از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد واعمال
صالحه ندارد ومرتکب کبائر ست انجام او به بهشت ست لهذا ابوحنیفه رحمه الله گفته الایمان لا یزید ولا ینقص
یعنی نفس ایمان که عبارت ست از اقرار باللسان واعتقاد جازم بقلب دران زیادت ونقصان متصور نیست
چراکه در اعتقاد اگر نوعی ریب وشک ست ایمان نیست واگر ریب وشک نیست جزم ست ایمان ست این
حصر دائر ست بین النفی والاثبات پس دران زیادت ونقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیر
واز آیات قرآن زیادت ایمان ونقصان مفهوم میشود قال الله تعالی اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا
وَّازْدَادُوْا اِیْمَانًا مَّعَ اِیْمَانِهِمْ وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِیْعَ اِیْمَانَکُمْ ونحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله واکثر محدثین میگویند
که الایمان یزید وینقص چنانچه امام بخاری رح در صحیح خود باب الایمان یزید وینقص نوشته است لیکن نزد
فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکه فقط اقرار باللسان وتصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود
فی النار وسبب دخول جنت ست ولو بعد التعذیب وزیادت نورانیت در ایمان وکثرت ثمرات مترتب
شدن بران باتفاق از اتیان اوامر واجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد وصوفیه علیه میگویند که ایمان
را صورتیست وحقیقتی صورت ایمان همین اقرار ست وتصدیق بالقلب وحلیه او اعمال صالحه است واجتناب
از مکروهات شرعی واز فضول مباحات وحقیقت ایمان تصدیق ایمان واطمینان نفس ست ودلیل بر
تصدیق واطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سرسلسله
صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ اژدها ست پس محال ست که آن شخص دران
سوراخ انگشت گذارد واگر شخصی انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را باور بودن مار دران سوراخ یقین نیست
پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست وهر که را بر وعیدات شرع یقین نیست

ف الایمان لا یزید ولا ینقص

کافرست ایمان ندارد و چون از وجدان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الٰهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و معهذا صدور معصیت میشود پس ازینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقی ست آن نفس ست که اماره است بالسوء هر چند حق سبحانه تعالی بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات دوزخ مقرر فرموده و اینقدر ایمان قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب ست و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب ست پس ایمان اول ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِیْۤ اِلٰی رَبِّكِ یعنی من غیره رَاضِیَةً یعنی بکل ما اراد مَّرْضِیَّةً فَادْخُلِیْ فِیْ عِبٰدِیْ یعنی فی الذین قال الله تعالی فیهم لابلیس اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ شاید که مراد ازین جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا چون نفس ایمان آرد و اسلم از شیطان صادق آید رزائل نفس از کبر و حسد و حقد برطرف و از محاسبه پاک گردد و اگر نه محاسبه رزائل نفس باقیست قال الله تعالی اِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْۤ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ یُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ در حدیث وارد شده و اجماع امت بران است که معاصی که بجوارح تعلق دارد از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از ماتخفوه فی انفسکم درین آیه رزائل نفس ست والله اعلم ای برادر ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل صورت نه بندد مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ✦ دامن آن نفس کش را سخت گیر ✦ نوشته بودند که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سودمند خواهد بود صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سودمند نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر باینمعنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود و بهبود خود میدانند ازین محروم خواهد بود پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا من ذلک لیکن ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ✦ وللعاشق المسکین ما یتجرع

بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود ✦ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ✦

مکتوب پنجم به شیخ محمد قاضی مذکور

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة علی رسوله نوشته بودند که بر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم میفرماید مثنوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ✦ موسیٰ با موسیٰ در جنگ شد ✦ چون به بیرنگی رسی کان داشتی ✦ موسی و فرعون دارند آشتی ✦ و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید ؎ همسایه و همنشین و همره همه اوست ✦ در دلق گدا و اطلس شه

همه اوست ✦ درینچنین جا چه اعتقاد باید کرد مهربان من مردم که تکفیر میکنند و بر مراد قائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند
بیجا میکنند اول مراد قائل را باید فهمید بعد ازان حکم باید کرد اینچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود ست که همه اوست میگویند همه
ازوست ✦ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ✦ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ✦ باینمعنی نمیگویند که زید هم خداست و عمرو هم خداست
نعوذ بالله منها و نه باینمعنی که حق تعالی بمنزلهٔ کلی طبعی ست و تشخصات ممکنات افراد وی اند این هر دو قول کفر صریح ست و انکار وجود
حق تعالی نعوذ بالله منها بعض جهال کلام بزرگان را برین معانی باطله خود حمل کرده بالحاد میروند و بعضے زبان طعن بر بزرگان
میکشایند و در حقیقت صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند
و عالم را در مرتبه وهم میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند درینجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکه این
مذهب سوفسطائیه است که حقائق موجوده محسوسه را موهومه گفته شود فرق در مذهب سوفسطائیه و درین مذهب
چیست دوم آنکه استدلال بر وجوب واجب از وجود ممکنات کرده میشود لهذا در کتب عقائد اول مسئله
حقائق الاشياء ثابتة می نویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت می شود سوم
آنکه کریمه رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا منافی این قول ست چراکه موهوم باطل و ناچیز ست چهارم آنکه
بالفرض اگر عالم موهوم باشد و حق تعالی موجود پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود
با موهوم محال ست و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد - جواب ازین اعتراضات آنست که
فرق درمیان مذهب سوفسطائیه و درین مذهب آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم بقسمی میگویند
که منشا تحقق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت می شود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
وجود واجب را منشا توهم کثرت که عبارت ست از عالم امکان میدانند چنانچه شعله جواله منشا توهم دائره میگردد
چنانچه زید اگر در آئینه خانه رود و عکوس او در آئینه های رنگارنگ باشکال و الوان مختلفه ظاهر شود پس شک
نیست که شعله و زید در خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق و ثبوتی ندارند و معهذا آن دائره
و عکوس دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت هذا باطلا صادق ست چراکه عالم را در مرتبهٔ وهم برای استدلال
بر وجود خود پیدا ساخته و معهذا صوفیه باستدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول علم حصولیست نه حضوری
کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق ست محتاج استدلال نیست مولوی روم میفرماید مثنوی
آفتاب آمد دلیل آفتاب ✦ گر دلیلی بایدت ازوی رو متاب ✦ پای استدلالیان چوبین بود ✦ پای چوبین

سخت بے تمکین بود ٭ ازین جواب ہمہ اعتراضہا مضمحل گشتہ۔ مگر اعتراض چہارم وجوابش آنکہ ہمہ اوست گفتن
خالی از تجوز نیست چرا کہ چون تحقق دائرہ شعلہ وعکوس زید کہ در آئینہ خانہ ظاہر گشتہ اصلا نیست مگر ہمان شعلہ
در زید ست پس اگر آنرا بالمجاز عین زید گفتہ شود وعین شعلہ گفتہ شود ہم گنجایش دارد واگر غیر گفتہ شود ہم گنجایش
دارد کہ آن موجود ست واین موہوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل متبادر میشود لہذا ازان تحاشی
مینمایند وبعینیتہ قائل شدہ اند واگر نہ مراد آنہا آن عینیۃ نیست کہ مستلزم کفر باشد نعوذ باللہ منہا پس معنی بیت
مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ معلوم شد چگونہ مراد مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ آن باشد کہ معترض فہمیدہ است
حالانکہ خود مولوی میگوید ؎ نے غرض ذات او دنی جوہر ٭ ہر چہ بندی خیال ازان برتر ٭ ومعنی بیت
مولوی رومی قدس سرہ آنست کہ وجود حقیقی کہ عین ذات حق ست یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر
رنگ شد یعنے در مرتبہ وہم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یکنوع افراد متعددہ و
متکاثرہ برآمد موسی وعیسی ومحمد صلی اللہ علیہم از یک جنس اند وہر یک منشار ہدایت اند وبا این احکام
واحوال مختلفہ دارند مراد در جنگ شدن ہمین تکثر واختلاف ست ؎ چون بہ بیرنگی رسی کان داشتی
٭ موسی وفرعون دارند آشتی ٭ یعنی چون صوفی در وقت مراقبہ مستغرق مشاہدہ وجود حقیقی می شود و
دران وقت موسی وفرعون ہر دو از نظر او ساقط میشوند وتعدد وتکثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت
خبر میدہد کہ موسی وفرعون دارند آشتی واز ہمچنین حالت مولوی روم قدس سرہ خبر میدہد ؎
علم حق با علم صوفی گم شود ٭ این سخن کے باور مردم شود ٭ یعنی وقتیکہ صوفی متوجہ ذات بحت میشود در آن
وقت صفات الہی ہم مد نظر نمی باشد پس صادق آمد کہ علم حق کہ صفتی از صفات حقیقہ حق ست وانفکا
او از ذات محال ست در آنوقت در علم صوفی آنہم مطرح نمیباشد پس در علم صوفی گم شد نہ در نفس الامر سوال
ازین تقریر امکان صحت دعوی صوفیہ ظاہر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست۔ **جواب** این جماعہ برین
دعوی ہر چند استدلالات مذکور کردہ اند ودران کتب در رسائل نوشتہ اند لیکن در واقع دلیل انہا کشف ست
واغیر صوفیہ شہودیہ میگویند کہ این جماعہ کہ ہمہ اوست میگویند در غلط افتادہ اند ومنشاء غلط ایشان دو چیز ست
یکی سکر عشق ومقتضای عشق آنست کہ غیر محبوب از نظر محب مستور گردد ٭ ہر سو کہ می بیند صورت معشوق
کہ در خیال او مستقر ست مشہود میگردد در عشق مجازی ہم این صورت ظاہر می شود دوم آنکہ وجود ممکن در مقابلہ

وجود واجب بمنزلہ لاشی ست ولهذا عقلا موجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند للممکن فی نفسه لیس
وله من علته ایس و رسول کریم می فرماید اصدق القول قول اللبید ؎ الا کل شی ما خلا الله باطل
یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار ست از حق جل و علا پس وقتیکه بحکم قوله تعالی اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلٰی اَهْلِهَا انسان تصور کند و یقین داند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار ست در وقت غلبه این
تصور ممکن را البته از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده
است اگر آن پارچه را بغیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصے
نظر خود در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و اوفق بکتاب
و سنت و اجماع امت ست **سوال** فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر از
واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چه معنی دارد **جواب** این جماعه که عالم را
بظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز آنچه ایشان را در اثنای سیر و سلوک مشهود میشود در حالت سکر از آن حکایت
میکنند و چون بمنتهای کار میرسند از آن تحاشی می نمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه وسلم را ظل نبود خالق
محمد را چگونه ظل باشد و نسبتی که در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست
ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویة و اولیة و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه در دید
تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق ست آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود ورای آن باید جست ؎ عکس در آئینه
ها نماید سرد ؎ دد در بنیان بارگاه الست * غیر ازین پی نبرده اند که هست * ما للتراب و رب الارباب چون از عالم
باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفته می شود باید دانست که کشف کونیه و کرامت نه داخل ماهیت ولایت است
و نه از لوازم آن ماهیت و لایت همان حضور بی کیف ست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر ریاضت
مترتب ست از جوگیه هم بظهور می آید آری کشف الهی که عبارت ست از دیدن صور مثالیه قرب و معیت بیچون و غیره
مراتب ذات و صفات در آئینه خیال خاصه اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید ؎ آن خیالاتی که دام اولیا ست
عکس مهرویان بستان خدا ست * لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
باشد بعضے را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد صحابه کرام که باجماع
اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه ثابت گشته کسی ازانها بکشف الهی تکلم نکرده

الا نادراً واللہ اعلم۔

مکتوب ششم نیز بشیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم وبحمدہ والصلوۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ شریعت و فضیلت پناہ مہربان دوست
سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند چند سوال نوشتہ بودند جواب بعضے ازانہا از مکتوب سابق
میتوان دریافت لیکن باز نوشتہ میشود کہ آنچہ جہال میگویند کہ درمیان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت
تضاد ست این از غلط فہمی انہاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفہمیدہ اند شریعت در لغت بمعنی
راہ ست لہذا راہ عام را شارع میگویند و در اصطلاح اہل اسلام شرع عبارت ست از جمیع ما جاء بہ النبی صلی اللہ
علیہ وسلم کہ راہیست موصل بخدا و موصل بجنت وہمین ست صراط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن تعلیم
فرمودہ بقولہ تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ واین راہیست کہ حق
ہمہ انبیا را بہ تسلیک آن امر فرمودہ قال اللہ تعالی شَرَعَ لَكُمْ مِّنَ الدِّيْنِ مَا وَصّٰى بِهٖ نُوْحًا وَّالَّذِيْٓ اَوْحَ
اِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهٖٓ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسٰٓى اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ كَبُرَ عَلَ
الْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يَّشَاۗءُ وَيَهْدِيْٓ اِلَيْهِ مَنْ يُّنِيْبُ یعنی این شریعت
کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کردہ ایم و بر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ د
راست و درست کنید و تفرق روندارید یعنی ہمت خود را یکسو دارید یعنی قبلہ توجہ جز واحد لاشریک لہ نگردانید
امر کردہ بدان امتثال نمائید وانچہ منع کردہ ازان اجتناب کنید و در امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید
باہر کہ دوستی گزینید برای خدا و باہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وے از کسی نکنید عن
ابی امامۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ وابغض للہ و
اعطی للہ ومنع للہ استکمل الایمان رواہ ابوداؤد وعن انس رض قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ
من ولدہ ووالدہ والناس اجمعین متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثلث من کن فیہ وجد بہن حلاوۃ الایمان من کان اللہ

و رسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لا یحبه الا الله و من
کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار
متفق علیه وقال الله تعالی قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَ
أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ
مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۔
ازین آیه و احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود و منظور خاطر
او نباشد همین معنی أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ
هست یعنی گران ست بر مشرکان انچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد انها را یعنی قبله توجه یکی ساختن بر مشرکان
ثقیل ست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان
و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را مومن کامل نتوان گفت اللَّهُ يَجْتَبِي
إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی هر کرا خدا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا
بواسطه انبیا و نایبان شان و هدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت
ایمان حقیقی میسر شود ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان ست
که آنرا فقرا طلب میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت ست نه
چیزی دیگر که آنرا جهال ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت ست از ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم و آن چهار چیز ست یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بقلب بحقیت انچه قرآن و حدیث
بدان ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق رزیله از کبر و حسد و حقد و جزع و حرص و ریا و سمعه و
بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده چون توبه و زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن ۔
چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از امتثال اوامر و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط
بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست و این سه دیگر که هست هر یک را صورت ست و حقیقت حقیقت
اعتقاد آنست که از علم استدلال وارهد و بعلم حضوری لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه
میفرماید لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا و ابوذر غفاری رضی الله عنه گفته اسهرت لیلی

واظمات نهاری فکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا تا که در بند استدلال است همیشه با یونانیان وامثال شان در بحث وجدال ست گاهی مغلوب وگاهی غالب وحقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دہد واگرنه دعوی محض ست علمار ظاهر اخلاق سیئه را بد میدانند که آیات واحادیث بدان ناطق ست اما خود را ازان پاک نمی کنند کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ شخصے از اولیار عصر ابوعلی ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق واداب نزد آن شیخ فرستاد وگفت من در باب اداب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد ودانستن چیزی دیگر ست واتصاف بدان چیزی دیگر وحقیقت اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده اَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ یعنی بادوام حضور واین بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت ست لاغیر فقط اقرار بزبان کردن وتصدیق بالقلب نمودن وفرائض بظاهر بجا آوردن واز محرمات بقدر پرہیز کردن صورت شریعت ست وحقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از ہدایه وصحیح بخاری وامثال شان خارج نیست لیکن از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید وبحقیقت آن نمیرسد عقیده اہل سنت وجماعت که افعال العباد مخلوقة الله تعالٰی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع وخوف از غیر خدا در دل نگذرد عقیده اہل سنت چنین ست ومعتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین وامرا ازین نسبت اعتزالی هم درغفلت اند **سوال** چون حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست- **جواب** در عالم مثال مراتب قرب الٰهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام ورویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا در منام ست از انجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوة واحیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف غلط می افتد وگاهی در فهم وتعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیاء الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا بمعیار شرع باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد وآنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد وزندقه باید دانست

وانچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء الله کسی را مرید نمی گیرند تا و تیتکه علم ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت بی صورت دست ندهد شریعت و حقیقت چون روح و بدن ست بدن بی روح جماد ست و روح بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ یعنی برای انهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت دریاب طریقت در لغت نیز راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بالسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف از باطل بسوی حق رهنمونی فرموده و بکریمه اِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ مبشر شده هر گاه شخصی مسلمان میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه آئینه در مقابله آفتاب میشود بعد ازان بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد ازان در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات بیحد می فرمودند کانوا رهبانا بالليل وفرسانا بالنهار در شان انهاست لهذا جمیع صحابه از سائر انام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه ادنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین ست و از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر من اویس القرنی وعمر المروانی و تفاضل در میان صحابه باهم زیاده ازان ست که تحریر توان کرد لَا يَسْتَوِيْ مِنْكُمْ مَّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰٓئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِيْنَ اَنْفَقُوْا مِنْۢ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ غرضکه صحابه کرام بتمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نتوان رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه می فرمود

در قافله که اوست دانم نرسم * این بس که رسد ز دور بانگ جرسم *

بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و برهمان نهج استفاده مصاحبت و مکالمت

از السنہ و قلوب و نفوس شریف صحابہ نمودند و ہمچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابہ بہ تاثیر صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نرسد و ہمچنین تاثیر صحبت تابعین بہ تاثیر صحبت صحابہ نرسد بعد ازان تاثیر صحبت پیر ضعیف شد پس بعد قرون ثلثہ برخی از اکابر دین متکفل علوم ظاہری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد غریبہ از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی لغوی وضع نمودہ و قواعد اصول تراشیدند و این علوم عقاید و فقہ کردند و برخی از اکابر دین از علوم ظاہر بقدر ضرورکہ فرض عین بود اکتفا کردہ و فرض کفایہ بعہدہ دیگران گذاشتہ و در آن تقلید قبول کردہ برای فائدہ و استفادہ حقائق شریعت و کمالات باطن کمر ہمت بستند و برای ان قواعد مقرر نمودند و از طریقت نام نہادند و انہم مستنبط ست از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت ارباب قلوب زکیہ و نفوس مرضیہ و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباحات و مشتبہات و ترک مالایعنی قال اللہ تعالیٰ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور کہ مذکور شدہ اند ہمہ از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ و قال علیہ السلام من احب کلامہ من عملہ قل کلامہ الا فیما یعنیہ العزلۃ خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلۃ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر مال المسلم الغنم یتبع بہا شعف الجبال یفر بدینہ من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار آن احادیث بسیار اند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا ذکر اللہ حتی یقولوا مجنون و چون از نصوص قطعیہ ثابت ست افضل الذکر لا الہ الا اللہ ہمین ذکر نفی و اثبات مروج طرق است خواہ بجہر خواہ بسر ارباب وحدت وجود معنی لا الہ الا اللہ لا موجود الا اللہ ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی اللہ کہ در وہم مستقر شدہ ہست از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوہ گر گردد و ارباب وحدت شہود لا مقصود الا اللہ ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبلہ توجہ و مقصودی دیگر در شبہ باقی نماند و میگویند کہ ہرچہ مقصود نیست معبود نیست چرا کہ عبادت عبارت ست از کمال تذلل و ہر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود و پس تا کہ نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت نہ بندد نوشتہ بودند کہ نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید

نفس اژدرہاست این کے مردہ ست ٭ از غم بی آلتی افسردہ ہست ٭ صاحب من

این بیت درحق صوفیان نیست درحق مدعیان کمال ست **نوشته بودند** که در متقدمان صاحبان
کمال اندک بودند ودر متاخرین بسیار شدند **صاحب من** این سخن محض غلط ست صحابه کلهم صاحب
کمال بودند ودر قرن ثانی وثالث بسیار وبعد ازان اندک ومختلط بودند قال الله تعالی وَالسّٰبِقُوْنَ
السّٰبِقُوْنَ اُولٰٓئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ وَقَلِیْلٌ مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ وانیهم غلط
که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند وهمیشه باشند قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لایزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اولها خیر ام اخرها
نوشته بودند که مولوی روم میگوید ع آتش ست این بانگ نے ونیست باد + مراد ازین
آتش چیست وا فروزنده کدام ست **صاحب من** مراد از نی صوفی کامل ست که از مرآت نفس خود
خالیست وبانگ نے تاثیرات انفاس شریفه اوست وآتش عشق ومحبت الهی ست وافروزنده خدا است
جل وعلا **نوشته بودند** که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره هست وکشتن او لازم ست
ودر کریمه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس ست **صاحب من** اینچنین سوال واهی نوشتن از شان
شما بعیدست وکشتن عبارت ست از ازاله رزائل نفس ومتصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس
که صفات سبعی وبهیمی داشت رفت ونفسی دیگر متصف بصفات ملکی وروحانی پدید آمد پس اینجا لا تقتلوا
انفسکم را چه مناسبت ومخالفت با نفس البته جهاد اکبرست رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک
یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی وَجَاهِدُوْا
فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ مراد همین جهاد اکبرست وقال الله تعالی وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ
الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک ودر حدیث قدسی ست عاد نفسک
فانها قامت بمعاداتی **نوشته بودند** در شاق گرفتن نفس تکلیف ست ودر شرع تکلیف نیست
انیهم غلط در شرع تکلیف مالایطاق نیست لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم عائشه رض می فرماید ما شبع ال محمد من خبز شعیر

یوما مین متتابعین حتے فیمن متفق علیہ لیکن رہبانیت مبتدعہ نباید کرد رہبانیہ مسنونہ باید کرد
رسول صلی اللہ علیہ وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و پاہای مبارک از قیام اللیل متورم شدہ بودند مردم
گفتند یا رسول اللہ قد غفر اللہ لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا
نوشتہ بودند کہ چون در میان علم ظاہر و باطن تطابق و تعاضد ست صلب منصور و سلخ عین القضاۃ
چرا بوقوع آمدہ صاحب من ازین واقعہ خلل در مطابقت علم ظاہر و باطن نمیشود چرا کہ انا الحق گفتن باتفاق
علماء ظاہر و باطن کفرست موجب قتل بشرطیکہ در حالت صحو و ہوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کردہ بگوید اگر
شخصے در حالت مستی و بیہوشی اگرچہ از خوردن خمر باشد کہ حرام قطعیست این کلمہ بگوید کافر نمی شود و قتل ورا نیست
کذا فی کتب الفقہ فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب اللہ سبحانہ پس علماء ظاہری
کہ در آنوقت بودند اگر سید انستند کہ این کس این سخن در بیہوشی میگوید و خبر از خود ندارد یا حکایۃً میگوید چنانچہ
کسی در تلاوت قرآن بخواند اننی انا اللہ لا الہ الا انا وباوجود اینمعنی فتوی بقتل او دادند پس بنابر تعصب
فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاہر و باطن نیست و اگر
اینمعنی بر علماء ظاہر آن زمان معلوم نبود و دانستند کہ این سخن باختیار این کس صادر شدہ ست درآنصورت
علماء ظاہر ہم معذور ند و ماجور کہ حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و بعضی اکابر
مثل جنید کہ بران فتوی مہر کردہ برای ان کردہ کہ دانست کہ اگر من برین فتوی مہر نمی کنم عوام خواہند دانست
کہ فتوای علماء ظاہر باطل ست و در شرع این سخن گفتن جائزست در آنصورت در اسلام کافہ انام خلل آید
و فتنہ عظیم برخیزد و قتل نفسی برای دفع فتنہ عظیم مضائقہ ندارد الفتنۃ اشد من القتل **نوشتہ بودند**
کہ کدام چیزست کہ آنرا حصول میگکنند یعنی درویشان و فائدہ آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقرہ نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند اللہ و کثرت ثواب در دار الجزاء واللہ اعلم - چہ خوش رباعیست
عربی ع لیتک تحلو والحیوۃ مریرۃ * ولیتک ترضی والانام غضاب * لیت الذی بینی و بینک عامر *
و بینی و بین العالمین خراب * **رباعی فارسی** آنکس کہ ترا شناخت جانرا چکند * فرزند و عیال و خانمانرا
چکند * دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی * دیوانہ تو ہر دو جہانرا چکند * خرق عادت نزد اولیاء اللہ ہیچ قدر

و مقصد ازنیست مثل جوز و موبز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث منقصت خود و عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین حظ نفس ست و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشران یشار الیه بالاصابع فی دینه او دنیا و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجرست در آخرت قال الله تعالی اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمرؓ بگریست و بگفت یا رسول الله قیصر و کسری دران نعمتها وانها دشمنان خدااند و تو رسول الله باینحالت رسول فرمود فیم انت یا عمر اولئك قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من میخواهم که به برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند انها بهمین حالت گذران کرده اند۔ **صاحب من** اظهار معجزات مر انبیا را ضرورست که برانها دعوت کفار واجب ست و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن اینها را کرامت نمی باید کرامت از اولیا در بعضے احیان بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار ایشان آنرا مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند چرا که ظهور این کرامت از ما شد والله اعلم بالصواب

مکتوب ہفتم بمولوی نعیم اللہ بھرایچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت۔ بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بجهت آیات واضح رای باد الحمدلله که فقیر تا تحریر رقیمه بخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالے آن مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند کثر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب حبیبه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعاها کردند خصوصا حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان واز احوال ایشان واقف ست از نیم بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند **مشفق من** هرچند ایشان

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اثر نطفه پاک ست که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر می شود خدمت ایشان میکند دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ رضی الله عنه شده به نشینند گمان میدارم که از نوازش آنجناب حظ بردارند **مشفق من** شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ رضی الله عنه ست روزے با این صاحبزادی بی ادبی نمود من بحمایت ایشان شوهر ایشان را بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند **مشفق** ان در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب ست در هر مقام که قوت بهم رسد از رفعت معتبر تر ست حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن چون قوت دران مقام حضرت ابراهیم را ست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی می فرماید وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ هدایت نوح علیه السلام را حق تعالی منت بر ابراهیم شمرده از ینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب منت و احسان بر پدر میتواند شد فضل آبا هم همین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائقه ندارد و مبارک ست بلغکم الله اقصی مدارج قربه و ما ذلک علی الله بعزیز از مقام قیومت استفسار فرموده بودند **مشفق من** عالم بتمامها ظلال دائره صفات او تعالی ست و ظل را وجود و قیام نیست مگر با صل خود قیام عالم بظلال ست و قیام ظلال بصفات ست که اصول شان ست و قیام صفات بشیونات ست و قیام شیونات بذات بحت پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات ست در مظاهر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند العالم اعراض مجتمعة فی عین واحد همین ست چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا باعراض تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم می فرماید **بیت** او چو جان ست و جهان چون کالبد * کالبد از وی بگیرد آلبد * اینهمه گفتگو از تنگی عبارت ست و در حدیث در صفات الهی قیوم السموات والارض

ومن فیهن آمده کنایه ازینجاست قوله تعالی قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ انکارم که رمزی از قیومیت حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالت قسم بقران مجید وکفار ازینمعنی اطلاع ندارند کریمه بَلْ عَجِبُوْٓا اَنْ جَآءَهُمْ مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ بلکه از اعتقاد آن درگذشته تعجب میکنند از آمدن رسول از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که بمحض فضل خود بطفیل سرور کائنات بمرتبه کمالات نبوت میرسانند واورا از ذات بجهت مناسبت می بخشد وتجلیات ذاتی بروی فیضان مینماید آنزمان اورا ذاتی موهوب عطامی فرماید که قیام وجود وتوابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد وقیام ذات موهوبش بذات واهب الوجود ومرکز کمالات نبوت کمالات رسالت ست ومرکز کمالات رسالت کمالات ومرکز کمالات اولی العزم قیام قیومیت ست بآن مقام اخص الخواص راهم رسائی نیست الاماشاء الله پس اگر شخصی را حق تعالی بان دولت سرفراز فرماید درآنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوب وی باشد وقیام ذات او بذات حق جل وعلا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزا واعراض حسنات او میشوند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ

ؔ آنکس که سر حقیقتش باور شد ✦ او بهتر از سپهر بیاور شد ✦ ملا گوید که رفت احمد بفلک ✦ سرمد گوید فلک باحمد در شد ✦ صلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بودند که چند کلمه وعظ ونصیحت باید نوشت **مشفق من** هر چند از نوشتن وعظ خجالت می آید وتازیانه قوله تعالی اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ وقوله تعالی يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ازان باز میدارد لیکن نظر برینکه مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف وانتهاء منکرست بنابر امتثال امر شما نوشته میشود ؔ گر بار سیدیم تو شاید برسی ۔

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برادر بادشاه وفقیر وعطار وکناس همه بنی آدم از یک جنس هستند باوجود این اگر بادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منبع القهر بان فقیری را بسوی خود بخواند واورا متوقع انعام واحسان وقرب منزلت ورفع شان فرماید وآن فقیر ازان بادشاه رو گردانیده وصحبت کناسی بجنس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت

علاوہ برین درصورتیکہ درحضور چنین بادشاہ اگر بسوی او پشت دادہ باکناس اختلاط نماید تکبر و قہرمان سلطانی البتہ مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد کہ رب العالمین بان صفات جلال وجمال و عظمت وکبریا بندہ را بسوی خود میخواند و می فرماید من یقرب الی شبرا اقرب الیہ ذراعا و محبوب خود را برسالت فرستادہ او را بسوی خود میخواند و بہ نعمتہای بہشت و سر ہمہ نعمتہا دیدار خود متوقع میسازد و بسخط عذاب دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او روگردانیدہ بدنیا ردی و شہوات آن متوجہ میشود و میداند کہ او تعالی حاضر و ناظر ست ہیچگاہ ہیچ چیز بروی مختفی نیست کمال بیحیائی و بیمروتی ست نقل ست کہ زنی پردہ نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد کہ شوہر من زنی دیگر میخواہد او را ازان بازدارند قاضی گفت کہ او را ازان منع نمیرسد حق تعالی می فرماید فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنٰى وَثُلٰثَ وَرُبٰعَ آن زن گفت کہ ای قاضی اگر پردہ عصمت و حجاب و حیا مانع نبودی حسن و جمال خود را بر تو ظاہر میکردم و انصاف میخواستم کہ شخصی را کہ مثل من مصاحب دلربا میسر شد از من رو بگرداند و بدیگری پردازد او را چگونہ روا باشد اتفاقا در آن مجلس صاحبدلی نشستہ بود نعرہ زد و بیہوش شد و افتاد چون بعد دیر بافاقت آمد حالش پرسیدند گفت وقتیکہ این زن سخن گفتہ ہاتف ندا داد کہ این ضعیفہ باین حسنی کہ دارد چنین میگوید ما را اگر حجاب عصمت وکبریا مانع نبودی جمال خود ظاہر کردہ انصاف میخواستیم کہ کسی کہ مصاحبت مثل من ممکن باشد ازان درگذشتہ بکسان نالائق در امور لاطائل مشغول شود او را چہ باید گفت ؎ و من مثلی و این یکون مثلی * ولیس یکون فاطلبنی تجدنی * انسان اگر حق تعالی را متصف بصفات از عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند کہ حق تعالی سمیع و بصیر و علیم ست و این دید بروی غالب و مستولی شود یقین ست کہ خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین ست کہ از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون داند کہ حق تعالی مطیعان را دوست میدارد او را بالضرور محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ شود و بحکم المرء مع من احب معیت دریابد و از معیت و اقربیت بذات بحت رسد لہذا حضرت شیخ نہ مریدان ہفت مراقبہ بترتیب ارشاد می فرمودند **اول** مراقبہ ذات مستجمع جمیع صفات کمال از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن بالاجمال بعد ازان کہ این ملاحظہ بروی مستولی میشد و حق تعالی باعظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متمکن میگردید آنگاہ بار **دوم** مراقبہ ان اللہ علی کل شئی علیم

می فرمودند وچون صوفی مشفق این ملاحظه میکرد واین دید بروی مستولی میشد بار **سوم** مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر وناظر ست چون این دید بروی غالب میشد **چهارم** مراقبه معیت میفرمودند وهو معکم اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار **پنجم** مراقبه اقربیت دلالت میفرمودند نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار **ششم** مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید یحبهم ویحبونه شخصی که بروی این دید منکشف شود که خدا مارا دوست میدارد بیشک اورا محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد طی اینهمه مراتب وعشق آن همه مراقبات **مراقبه ذات بحت** میفرمودند سه مراقبه اول در دائره امکان ست ودر اول ولایت صغری وبعد فنای قلب ودر ولایت صغری مراقبه معیت ست ودر دائره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت وبعد فنای نفس در دائره ولایت کبری وعلیا مراقبه محبت ست که نفس مطمئنه راضی ومرضی ومحب ومحبوب گشته ودر کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود وذات بحت ملحوظ میباشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم وبصیرت ست این کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرات مشائخ ست ورسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک کافی ست یعنی بیان ارباب علم وبصیرت ست که هر کس را که نسبت جبلی باشد ملاحظه فهو یراک کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر وناظر ست او از محسنین ست از عبادت متلذذ واز معصیت محترز خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله عشق را اعلی مراتب حب نوشته اند وبسیار مدح وثنا عشق نوشته اند وامام محمد غزالی رح گونه هجو عشق کرده وحب را بر عشق ترجیح داده وبعضی پنج مرتبه گفته اند الفت ومودت ومحبت وعشق وشفقت تعریف حب وعشق وتحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

از حب وعشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله

تعریف عشق

فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ امام محی السنہ بغوی نوشتہ کہ حب المؤمنین للہ اتباعہم امرہ واتیانہم
طاعتہ وابتغاؤہم مرضاتہ وحب اللہ للمؤمنین ثناؤہ علیہم وثوابہ لہم و در حقیقت این تعریف
محبت نیست بلکہ مقتضای محبت ست و در تفسیر بیضاوی گفتہ ان المحبۃ میل النفس الی الشئی لکمال
ادراک فیہ بحیث یحملہ علی ما یقرب بہ الیہ و در حقیقت این تعریف محبت صفاتی ست
تعریف محبت ذاتی نیست و نزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی کہ بازدارد اورا
از توجہ بسوی غیر او و چارہ نباشد او را از توجہ و دوام بسوی او و ہو المعنی من قولہم العشق نار یحرق ما سوی
المحبوب یعنی یقطع عن قلبہ التوجہ الی غیر المحبوب فیجعلہ نسیاً منسیا کان لم یکن فی الوجود
غیر محبوبہ حتی یسقط عن نظر بصیرتہ نفسہ کما لا یری غیرہ این تعریف محبت بندہ است
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزہ است پس محبت حق تعالی عبارت ست از انس سافج کہ مقتضی
باشد جذب بندہ را بجناب خود و نگذارد کہ متوجہ بسوی غیر او شود پس محبت بندہ فرع محبت خدا ست ولہذا
حق تعالی می فرماید یحبہم ویحبونہ محبت خود را بر محبت بندہ مقدم کردہ و لفظ عشق در کلام خدا نیامدہ
است و در کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کمتر آمدہ در کلام اللہ۔ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰہِ آمدہ
واشد حبا للہ عبارت ست از افراط محبت و عشق ہم در لغت افراط حب را می گویند کذا فی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت کہ ذکر عشق در قرآن آمدہ است لیکن در عرف فقیر اگر افراط محبت بر عقل غالب
آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند نہ مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی در عشق بایست
و این از تنگی حوصلہ است و اگر حوصلہ وسیع و استعداد شخص عالی باشد ہر قدر کہ محبت زیادہ تر افراط کند عقل بجای
خود باشد و حواس بیکار نشود و لہذا بر حق سبحانہ تعالی یحبہم صادق می آید و ودود از اسماء الہی ست کہ بمعنی محب
و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چراکہ محال ست کہ محبت دیگر صفات الہی را بیکار سازد و لا یغنیہ
شان عن شان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمہ اہل سنت و بعضی از اولیاء امت کہ حوصلہ آنہا وسیع و استعداد
شان بس عالی ست محبت آنہا اگرچہ اشد و اقوی ست لیکن عقل و حواس آنہا را برہم نمیسازد و سکر دامنگیر
شان نمی گردد منصور بیچارہ از تنگی حوصلہ بیخود گشت و انا الحق گفت و سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم خیستہ
سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک لب نکشود و لہذا انبیا علیہم السلام

بخلیل اللہ و نجی اللہ و حبیب اللہ موسوم گشتند و بعاشق اللہ موسوم نشدند مگر اولیاء اللہ مدح و ستایش
عشق میفرمایند و عشق را مرتبہ اعلیٰ از حب میگویند بجاست کہ عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الٰہی
از نفس محبت اولیٰ و اعلیٰ ست و لہذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** ہرچہ گویم عشق ازان برتر بود +
عشق امیر المومنین حیدر بود + و انچہ امام حجۃ الاسلام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ چندان تعریف و مدح آن نکردہ وگونہ
ہجوار مقولہ او مفہوم میگردد در آن مقام نظر او بر سکر ست کہ از لوازم عشق ست از تنگی حوصلہ خبر میدہد و فرط محبت
ہمہ سراسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بہتر باشد **مشفقا** در راہ خدا جملہ ادب باید بود +
تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + مقتضای فرط
محبت آنست کہ امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر
روایت کردہ کہ حق تعالیٰ روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید کہ اینہا محبوب و معبود شما بودند
شما ہمراہ شان در دوزخ بروید آنہا از بتان بیزاری ظاہر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آن زمان حق تعالے
مومنان کامل را فرماید کہ یاران شما در دوزخ خود را بنید ازید اینہا بمجرد حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر اینہا برد
و سلام باشد و منادی آواز کند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰہِ و کافران باکراہ در دوزخ انداختہ شوند لیکن
اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب درمیان نمیماند و لہذا منقول ست کہ رابعہ بصریہ در دستے
آب و در دستی آتش گرفتہ میرفت پرسیدندش کہ کجا میروی گفت میخواہم کہ دوزخ را ازین آب سرد کنم و بہشت را
ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بہشت نکنند بلکہ خالصاً للہ عبادت کنند و جناب
انبیاء علیہم السلام انچہ فرط محبت داشتند رابعہ بیچارہ ازان بوئے نشمیدہ بود و با آن ہمہ ہرگاہ کہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم در قرارت قرآن بر آیت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و ہرگاہ بر آیت رحمت و وعد میرسیدی سوال
می کرد و حق تعالیٰ مدح مسلمانان میفرماید کریمہ تَتَجَافٰی جُنُوْبُہُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُوْنَ رَبَّہُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا
وَّمِمَّا رَزَقْنٰہُمْ یُنْفِقُوْنَ پس تفاوت مرتبہ فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصے کہ سکران و مست
باشد برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خائف نبود
چندان دشوار نیست و شخصی ہوشیار ست و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان ست و باوجود آن
بنا بر امتثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاریست بقول ریختہ گو سے ٹک تیغ تلے کہہ تو رستم کو کرس

دہرد ے + پیاری پریمین سے ہو ہر کارے وہر مردی + شغاف نام چیزی ست کہ غلاف دل ست وقولہ تعالیٰ
قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ط ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف وحبًا تمیز ست از تشبیہ یعنی قد شغف حب
یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را رسیدہ اندرون قلب او متمکن شدہ مثل طاب زید علمًا
یعنی طاب علم زید لیکن درین ایہام نسبت وتمیز مبالغہ است پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست واینکہ کسی
تعلق خاطر را ہیچ نام نہادہ باشد اصطلاح ست ولا مشاحۃ فی الاصطلاح ودر حقیقت محبت را مراتب بسیارست
منحصر در پنج نیست۔

مسئلہ لعن بر یزید

مکتوب ہشتم بعزیزی از سادات درباب تجویز لعن بر یزید بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین درباب طعن یزید علماء اہل سنت
وجماعت راسہ قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ در فقہ اکبر از ان منع کردہ وامام احمد بن حنبل رح
واکثر محققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشتہ وملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقائد نفسی ہمین قول رفتہ
وجماعتی درین مادہ نظر براولہ فریقین سکوت نمودہ اند ودر لعن البتہ اضاعت وقت واشتغال ست بے فائدہ
وجہ قول حضرت امام اعظم آنست کہ امام احمد بن حنبل وبخاری از ابن عمرؓ روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ
وسلم را شنیدم کہ میگفت اللہم العن فلانا وفی روایۃ عنہ اللہم العن ابا سفیان اللہم العن الحارث
ابن ھشام اللہم العن سہیل بن عمرو اللہم العن صفوان بن امیۃ فنزلت لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ
شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ قال بخاری فتیب علیہم کلہم وارْوی البخاری
عن ابی ھریرۃ رض وجہ استدلال آنکہ حق تعالیٰ رسول خود را از لعن کفار منع کردہ فرمودہ کہ درین کار سخن
گفتن وبددعا کردن نمیرسد اختیار مر خدا راست اگر خدا خواہد آنہا اسلام آرند وتوبہ شان قبول کند واگر خواہد بر کفر
مصر دارد وآنہا را عذاب کند بجہت آنکہ آنہا ظالمان اند ودر بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل وذکوان اہل بیر معونہ
چون از ان سرور غدر کردند ومنذر بن عمرو انصاری وغیرہ ہفتاد کس را از قراء صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین
قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم والم بود واو برانہا لعن میکرد آن زمان این آیۃ نازل گشتہ
واز لعن ممنوع شد ومروی ست کہ جبرئیل علیہ السلام نزول فرمودہ وگفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
ما بعثک لعانا وسبابًا انما بعثک رحمۃ لیس لک من الامر شیء الآیۃ یعنی ترا حق تعالیٰ برای لعن

دسب نفرستاده است برای رحمت فرستاده است و در نهج البلاغت که اصح کتب روافض ست مرویست که
چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین
یعنی من مکروه میدارم که شما سب کنندگان باشید وجه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که
قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر
مردم گمان می برند که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد رح گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد
او را دوستی یزید چگونه روا باشد و چرا لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا
بر یزید لعنت کرده است احمد گفت فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوْا اَرْحَامَكُمْ
اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی قریب ست که روگردانی کنید شما ای
مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید انها که چنین کنند لعن کند انها را خدا و کر کند گوشهای شان از شنیدن
حق و چشمهای ایشان را کور کند از دیدن حق امام بغوی گفته که مسیب بن شریک و فراء نحوی معنی این آیه چنین گفته اند
که قریب ست که روگردانی کرده شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یابید و فساد کنید در زمین بظلم و قطع ارحام کنید و گفته
که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فساد نمودند
و قراءة امیر المومنین علی رض مؤید این تاویل ست که میخواندان تولیتم بضم تا و واو و کسر لام علی المفعول
یعنی ان تولیتم یا ایها الناس ولاة جائرة خرجتم معهم فی الفتنة و عاونتموهم اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی ای مردم وقتیکه بر شما بادشاهان ظالم باشند قریب ست که شما همراه شان
در فتنه و فساد برآید و مددگاری انها کنید انها باشند که لعنت خدا بر انها باشد و کور و کر کند خدا آنها را از حق دلیل دیگر
آنکه حق تعالی در قرآن می فرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
ظاهر آنست که مراد از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست بحذف مضاف یعنی یوذون اولیاء الله و رسوله و درین صورت
عطف رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و مؤید
این تاویل ست حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی
بالمحاربة یعنی هر که با ولی خدا دشمنی کرد پس با خدا برای جنگ برآمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر چشمه
اولیاء الله ست ایذاء خداست و نیز ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر ست رسول فرمود

صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما اذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را واخرج احمد وابن ماجة والحاکم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی وروی احمد والبخاری فی الادب والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا والبغوی وغیره از انس بن حارث روایت کرده اند ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره ۔ این همه احادیث دلالت دارند برانکه ایذا حسین علیه السلام ایذا آن سرورست صلی الله علیه وسلم واز ابن عباس مرویست که این آیه در حق عائشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند در قضیه افک ازین هم معلوم میشود که هرکه ازواج واهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذا پیغمبر کرده وایذا خدا کرده ومستحق لعن شده وهمچنین است حکم کسیکه اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل وترمذی وحاکم وابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر او آنحضرت ازین امر ناخوش ورنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ وَإِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ بملک های بنی امیه نازل شده قاسم حدانی گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم ونه زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد وچند سال شده ازین حدیث هم معلوم میشود که از یزید ودیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ابن مردویه از ابن عباس رض روایت کرده که از عمر بن الخطاب رض ازین آیت پرسیدم که اینها کیستند فرمودند هم الافجران من قریش بنو المغیرة وبنو امیة اما بنو مغیرة فکفیتموهم یوم بدر واما بنو امیة فمتعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه وبنو مغیره بنو مغیره در زمانه بدر مستاصل

شدند حق تعالی شما را از شر انها کفایت کرد و بنوامیه چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بغوی قول
عمر روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه بچند طرق از امیر المومنین علی رض روایت
کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ
هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ہ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال
صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم انها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد
موسی یوشع بن نون و کالب و خرقیل علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تایید کردند و عالم را باصلاح
آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم
خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت
کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس انها فاسق و خارج باشند از حکم خدا او
ابو العالیه گفته که رسول صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده سال در مکه با اصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر
پستر مامور شد بهجرت سوی مدینه و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه
بعضی مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که مامون باشیم و سلاح نهیم آن زمان این آیة نازل شد و ابن ابی حاتم
از براء بن عازب رض روایت کرده که این آیة نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را
انجاز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را بتایید دین او وعده کرده بود
و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال اِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً يَتِيْهُوْنَ فِي الْاَرْضِ موسی
علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت
کرد و همچنین وعده خدا بتایید دین محمد صلی الله علیه وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رض
با بنی حنیفه و مرتدان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیلمه کذاب را کشت و فتح شام و عراق وغیره
در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطرق متعدده از علی رض مرویست و در نهج البلاغت
قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم یکن نصرة ولا خذلا بکثرة ولا بقلة هو دینه الذی

اظهرہ وجندہ الذی اعزّہ واید ۔ حتے بلغ ما بلغ وطلع من حیث ماطلع ونحن علی موعود من اللہ حیث قال اللہ وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ الاٰیۃ فاللہ منجز وعدہ و ناصر جندہ الی اخر ما قال رضی اللہ عنہ پس درین آیہ دلیل ست بر صحت نبوت کہ اخبار ست بغیب بقسمیکہ بوقوع آمدہ پس معجزہ ست و دلیل ست بر صحت خلافت خلفاء اربع اگر ازین آیت مراو نباشد خلف در وعدہ الٰہی لازم آید و آن محال ست چرا کہ موعود و موعود لہم یعنی صحابہ سوا زمانہ خلفاء اربع جمع نشدہ اند و دلیل ست بر صحت مذہب اہل سنت وجماعت و بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذہب روافض کہ آنہا میگویند کہ ائمہ ہمیشہ خائف ماندند و تقیہ میکردند و تا امروز مہدی موعود از خوف اعدا ظاہر نشدہ و آنچہ میگویند کہ بعد ظہور مہدی این وعدہ منجز خواہد شد کلمہ تشکم را این قول میکند سفینہ مولی رسول صلی اللہ علیہ وسلم ازان سرور روایت کردہ فرمود کہ خلافت بعد من سی سال باشد پس سلطنت باشد سفینہ گفت بشمار خلافت ابوبکر دو سال و خلافت عمر دہ سال و خلافت عثمان دوازدہ سال و خلافت علی شش سال یعنی با ایام خلافت حسن بن علی سفینہ اعتبار کسور نکردہ و خلافت ابی بکر دو سال و سہ ماہ و خلافت عمر نہ سال و شش ماہ و عثمان دوازدہ سال و علی پنج سال و نہ ماہ و حسن شش ماہ مجموعہ سی سال شد و نیز این آیت دلیل ست بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَاُولٰٓئِکَ ھُمُ الْفٰسِقُوْنَ امام بغوی گفتہ کہ اہل تفسیر میگویند کہ اول کسیکہ کفران این نعمت کردہ قاتلان عثمان بودند و فقیر میگوید کہ این آیہ اشارہ است از یزید و اتباع او کہ قتل کرد حسین علیہ السلام را و ہمراہیان او را از اہل بیت نبوت و اہانت کرد و بی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر بر مدینہ فرستاد و غارت کرد و مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کہ روضہ الیست از ریاض جنت خراب کردہ در واقعہ حرہ چیزہا کرد کہ زبان از بیان آن کوتاہی میکند و منجنیق بر بیت اللہ زد و عبد اللہ بن زبیر را کہ نواسہ ابوبکر و پسر ابن عمہ آنحضرت بود کشت ترمذی از حسان روایت کردہ کہ حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را کہ در حبس کشتہ یعنی از صحابہ و تابعین یک لکھہ و بست ہزار کس در شمار آمدہ و مسلم روایت کردہ کہ وقتیکہ حجاج عبد اللہ بن زبیر را کشت اسما بنت ابی بکر گفت کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان فی ثقیف کذابا و مبیرا فاما الکذاب فرایناہ واما المبیر فلا اخالک الا ایاہ قال عبد اللہ بن عصمۃ الکذاب ہو المختار بن ابی عبید والمبیر ہو الحجاج بن یوسف یعنی ہلاک کنندہ مسلمانان مرویست کہ یزید روزیکہ حسین علیہ السلام را کشت بیتہا خواندہ فخر کرد مضمون آن بیتہا انست

دلیل صحت مذہب اہل سنت وجماعت و بطلان مذہب روافض

که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت ست سه ولست من
جندب ان لم انتقم * من بنی احمد ما کان قد فعل * وخمر را حلال گفت وگفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها
علی دین مسیح ابن مریم وآل محمد صلی الله علیه وسلم را بر منبرها سب میکردند مروانیان هزار ماه درین گمراهی فرصت
یافتند بعد ازان حق تعالی از انها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از انها باقی
نماند مرویست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند الجماعه زیر صومعه راهبی فرود آمدند بران
صومعه مرقوم بود * اترجوامة قتلت حسینا * شفاعة جده یوم الحساب * ازان راهب پرسیدند که این بیت که
نوشته است گفت از قدیم مرقوم ست نمیدانم که کدام کس نوشته است - غرضکه کفر بر یزید از روایات معتبره تا ثابت
میشود پس او مستحق لعن ست اگرچه در لعن گفتن فائده نیست لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی
آنست والله اعلم -

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد وصلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید آنرا غنیمت
باید شمرد - وطالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد معمور ست درین زمانه اگر کسی اندک
توجه بسوی خدا میکند فیض وبرکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بجد ابا باید کرد
بهمین مشغولی ان شاء الله تعالی براه راست می آرد وخود بجد تمام باتباع سنت واجتناب از بدعت نامرضیه و
معموری اوقات از خیرات وترک مجالست با غیار و سوء ظن در نفس خود وحسن ظن در حق سائر الناس استقامت
باید فرمود الاستقامة فوق الکرامة ست و دنیا نقش بر حباب است **فرد** تو در دلی بغم این وآن که پردازد *
بجای جان تو باشی بجان که پردازد * الله معکم اینما کنتم وکثر امثالکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والحمد لله
والصلوة علی رسوله محمد وآله اللهم اغفرلی ولاخوانی فی الدین وارزقنی وایاهم کمال متابعة سید المرسلین وموافقته
صلی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یارب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلاب المسلمین وارحام المسلمات ومن علینا ببعثة سید الانبیاء

وافضل الرسل والایمان بمن ہو الآیۃ الکبری المعتبر ومن ہو النعمۃ العظمی المغتنم وصلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ
واتباعہ اجمعین والشکر علی ماہدانی للاسلام واحیانی علیہ ووفقنی لاقتباس انوار علمائہ الصالحین واولیائہ الکاملین
خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی المجدد للالف الثانی والسید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی غوث الثقلین
والسید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی اللہ عنہ وعن اسلافہم واخلافہم اجمعین وارجو من فضلہ تعالی
ان یمیتنی علی اتباعہم ومحبتہم ویلحقنی بہم فی دار القرار وما ذلک علی اللہ بعزیز **بعد** از حمد وصلوۃ فقیر حقیر محمد
ثناء اللہ عثمانی حنفی مجددی پانی پتی مینویسد کہ عمر این عاصی بہشتاد سال رسیدہ ویقین کہ عبارت از مرگ ست
برسر آمدہ فرصتی نگذاشتہ کلمۂ چند بطریق وصیت برای اولاد واحباب می نویسد کہ رعایت بعضی ازان برای ذات
فقیر مفید وضرورست وبرخی ازان برای دوستان وفرزندان ضرور مفید ست اگر نوع اول را رعایت خواہند کرد
روح فقیر ازانہا خوشنود خواہد شد حق تعالی جزای خیر خواہد داد وگرنہ درعاقبت دامنگیر خواہم شد واگر نوع ثانی
را رعایت خواہند کرد ثمرۂ آن در دنیا وعقبی نیک خواہند دید وگرنہ نتیجہ بد خواہند دید **نوع اول** آنست کہ در تجہیز
وتکفین وغسل ودفن رعایت سنت کنند ودو چادر رنگین کہ حضرت ایشان شہید رضی اللہ عنہ عنایت فرمودہ
بودند ازان تکفین نمایند وعمامہ خلاف سنت ست ضرور نیست ونماز جنازہ بجماعت کثیر وامام صالح مثل حافظ
محمد علی ویا حکیم سکہو[1] یا حافظ پیر محمد بجا آرند وبعد تکبیر اولی سورہ فاتحہ ہم خوانند وبعد مردن من رسوم دنیوی
مثل دہم وبستم وچہلم وششماہی وبرسی ہیچ نکنند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادہ از سہ روز ماتم
کردن جائز نداشتہ اند حرام ساختہ اند واز گریہ وزاری زنان را منع بلیغ نمایند درحالت حیات خود فقیر ازین چیزہا
راضی نبود وباختیار خود کردن نداده واز کلمہ وورد وختم قرآن واستغفار واز مال حلال صدقہ بفقرا باخفا امداد
فرمایند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ المیت فی القبر کالغریق المتغوص ینتظر دعوۃ
ما تلحقہ عن اب او اخ او صدیق وبعد مردن من ادای دین من کوشش بلیغ نمایند فقیر
درحیات خود نصف موضع نگلہ واملاک قصبہ کہ در ملک خود داشت آنرا ہشت سہام قرار دادہ سہ سہام بوالدۂ کلیم اللہ
ودو سہام بصبغۃ اللہ ویک سہام بفلانہ ویک سہام بفرزندان فلانہ ویک بفرزندان فلانہ فروختہ مبلغ ثمن
بخشیدہ ہر یک را مالک حصہ ساختہ بود لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصہ باولاد ہر دو دختر میدادم وباقی
را سہ حصہ کردہ یک حصہ برای خرچ خود میداشتم ویک حصہ بفلان ویک حصہ بفلان میدادم بعد مردن من

[1] نام اصلی ایشان غلام معین الدین بودہ است درعرف سکہو مشہور شدہ

هم تا وقتیکه دین من ادا شود بهمین قسم تقسیم کرده حصه من بقرضخواهان من میداده باشند و از مبلغ عیدین قرضخواهان را داده مرا زود تر فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه منست در بند چهٔ اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چهٔ های مهری من ترد قرضخواهان ست در ادای آن تهاون ننمایند و صیّه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بمقدور خود خدمت کردن لازم و واجب دانند عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش روپیه نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود، ده بگیه زمین چاه میدانی والد والدهٔ دلیل الله از طرف خود برای مرزا اللن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف خود بست بگیه خام زمین چاهی مزروع از موضع نگله برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند یک من گندم و یک روپیه نقد در ماهه بایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع نگله میراث جد پدری و جد مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان تقصیر ننمایند نوع دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند که کجا رفت و معامله اخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر ماند حق تعالی می فرماید إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ الی قوله عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ الٰهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر نمیشود لذات قوی دایمی را بر باد دهد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من جعل الهموم هما واحدا هم اخرته کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود ریک مقصود آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیائی او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والاخرة شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر بچشم خود هزارها مردم را دیده که بدولت رسیدند باز ازانها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند هر چند انچه می باید حق این خدمت از ما ادا نشده خصوصًا ازین فقیر پر تقصیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته ازینجهت نادم و مستغفر اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام و از اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی

ذاتک ازینجهت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما برکت همین عمل جمله مسلمانان
بلکه هنود هم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد از باطن
کسی دیگران را چه خبر ست این دلیل ست بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی روگردان
نمیشود ع میدهد یزدان مراد متقی + پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطرداری ناحق را
دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت
دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر
علو نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر بکسی رافضی یا متهم برفض اگرچه صاحب
دولت عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
ع که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست + و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول ست المال
غادٍ و رائح دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد ست صلی الله
علیه وآله وسلم هر کس هر قدر با آن سرور مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی و علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات
آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هر کس که در مشابهت در چیزی از آن قاصر ست همان قدر وی را ناقص باید دانست
و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی سابقت برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت
دلیل ست بر افضلیت شان و اگر همت قاصر هستان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند بر ادای
واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
قناعت کند آنهم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
و عادات از وی میسر نشود - رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه
وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین حق تعالی می فرماید اِنْ اَوْلِیَآؤُهٗ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ
نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات ست نه از
کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات رذائل نفس ست از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه
و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد در کتب فقه مبین اند
و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس در آنچه اتلاف

حقوق العباد باشد ازان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران عظام شفیع اند انجا امید عفو ست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درینباب بسیار اند این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و حدیث أن تحب للناس ما تحب لنفسک و تکره لهم ما تکره لنفسک درینجا کافیست شعر مباش درپی آزار و هرچه خواهی کن + که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصایح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که اتباع خود و زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف مالایطاق و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه معصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان باخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای فنا است برای معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد بیت

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست + با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

قال الله تعالی اِدْفَعْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِیْ بَیْنَکَ وَبَیْنَهٗ عَدَاوَةٌ کَاَنَّهٗ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ ۝ وَمَا یُلَقّٰهَآ اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوْا وَمَا یُلَقّٰهَآ اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ وَاِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که درمیان تو و او دشمنی ست دوست و محبت خواهد شد و نمی کنند اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسهٔ شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکنند تا که از عقاید فاسده توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّیْ وَعَدُوَّکُمْ اَوْلِیَآءَ الی قوله لَنْ تَنْفَعَکُمْ اَرْحَامُکُمْ وَلَآ اَوْلَادُکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَفْصِلُ بَیْنَکُمْ

درخاندان فقیر ہمیشہ علما شدہ آمدند کہ در ہر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد اللہ این دولت بہم رسانیدہ بود خدا تر بیامرزد رحلت کرد ولیل اللہ وصفوۃ اللہ راہر چند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت ست وایںقدر عبارت فتاوی کہ فہمیدند اعتبار ندارد باید کہ خود ہم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند کہ این دولت لازوال کسب نمایند کہ ہم در دنیا و ہم در عقبی مثمر برکات ست علم عبارت ست از دانستن حسن وقبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال کہ علم عقائد و علم اخلاق و علم فقہ متکفل آنست و این علم بدون دریافتن ادلہ از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقہ و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمہ اربعہ رحمہم اللہ و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشتہ اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینہمہ علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفہ لاشی محض ست کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی کہ موسیقی ہم غنی ست از فنون حکمت ریاضی مگر منطق کہ خادم ہمہ علوم ست خواندن آن البتہ مفید ست

فصل چہارم در مکاتیب حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقہ احمدیہ داعی سنت نبویہ را دیرگاہ داشتہ مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی اللہ عفی عنہ بعد سلام محبت مشتمل مکشوف ضمیر منیر باد۔ صحیفہ شریفہ کہ مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیرزادۂ شفقت سامی بہ نسبت این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد للہ کہ اہل دل یاد این درماندگان میکنند ازین ممر توقعہا مستحکم میگردد احسن اللہ الیکم و ذکرکم اللہ تعالی فیمن عندہ بابت آمدن قرانی دنیا مدن او اشارتی رفتہ بود مخدوما فقیر تا وقتیکہ داعیہ الہی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال ہیچ داعیہ نشدہ است بظن و تخمین نتوان گفت قلمی شدہ بود کہ بعض دقائق را بصورت اسولہ خواہم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست خدا کند کہ زود آن وعدہ منجز گردد۔ مولوی ثناء اللہ مصابیح و صحیحین استماع نمودند

مستعد کتب ستہ بلکہ عشرہ متداولہ اندیمن توجہ ہمت سامی توقع ست کہ امنیہ بظہور رسد و بعد ازان احرام صحبت تشریف
بندند ہر قدر یکہ وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمہ بہجت افزای این فقیر شکستہ بال میباید بود والسلام۔
مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب۔ خدای عزوجل آن قیم طریقہ احمدیہ خصوصاً و طریقہ صوفیہ عموماً
وآن متجلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاہ سلامت داشتہ ابواب برکات بر کافہ انام مفتوح گرداناد مکتوب
گرامی ورود نمود بر صحت مزاج شریف حمد الہی بجا آوردہ شد من بعد کرۃ بعد اخری اطلاع بر صحت مزاج یافتہ
باشد کہ سبب سرور خواہد بود این مرد میخواہد کہ پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید **مصرع**
بزم برہم خوردہ بود دست بجا آمدہ ٭ آنچہ از توبہ و تبری از اعوان سوی تقریر می نماید خالق خطرات و مالک ناصیہ
تکذیب آن می فرماید فقیرزادہ ہا بالتماس دعا در حق خویش مجتری اند۔ شاہ اہل اللہ صاحب بعافیت اند از مسکن
فقیر بردہ کردہ میباشند درین مدت چندین مرۃ ملاقات شدہ وخیر و عافیت ہمیشہ می آید مشتاق ملاقات تشریف
اند والسلام۔ **مکتوب سوم** نیز بمرزا صاحب۔ متع اللہ المسلمین بافادات قیم الطریقۃ الاحمدیۃ در دی
ریاض الطریقۃ بتوجہات النفس الزکیۃ آمین فقیر ولی اللہ سلام محبت مشام میرساند رقیمہ کریمہ ورود فرمود
الحمد للہ علی سلامتکم دعا فیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست کہ بدعای ظہر الغیب کرم فرما باشند آنچہ درباب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفتہ بود علی الراس والعین تا حال باشرف انور را و ملاکرم ابواب مکاتبات
مفتوح نیست باہر کہ ابواب مکاتبات مفتوح ست البتہ مقصر نخواہد ماند والسلام والاکرام فقیرزادگان ہر یکی
مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند۔ **مکتوب چہارم** نیز بمرزا صاحب خدای عزوجل آن
قیم طریقہ احمدیہ را دیرگاہ سلامت داشتہ ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد۔ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ
بعد سلام واضح باد کہ مولوی ثناء اللہ با رقیمہ کریمہ رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعض
اسباب کہ شرح آن بسطی میخواہد اتفاق افتاد توقع آنست کہ در اوقات مرجوہ دعای سلامت از آفات ظاہرہ
و باطنہ در حق بندہ ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمدہ باشد والسلام۔ برادرم میان اہل اللہ شفا
یافتہ اند الا قلیلی از جراحات باقیست امیدواری آنست کہ آن نیز بہ شود از جاے فقیر کہ فقیر اینجاست بردہ
کردہ ہستند ازین سبب نامہ علیحدہ نوشتہ اند **مکتوب پنجم** بخواجہ محمد امین در تحقیق مجملی از نسبت آنحضرت
و تعبیر وجود موہوب و بیان تقلید آنحضرت بمذہبی از مذاہب فقہا و ائمہ اربعہ برادرم خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ بشہود

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه
از طرق مشهوره مشابه تر ست **گفتم** در اخذ اشغال طریقت وصحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی
ور اتصال من طریقه نقشبندیه است ودر نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیراکه اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق ست و در هدر که هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع ست وان صورت اجمالیه ذهنیه
حضرت حق ست واین طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند ازان انتقال کنند
بحقیقة الحقائق واصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح وسر ست تا چون مهذب شدند هر وقت که آنرا اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده وخلافت وبشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است
واقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب وسنت واشبه باصول طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت با طرق بسیار ست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزا
وفائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکی نوری یافتم که بآن نور غالب شده است وریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
وآنرا متوارث یافتم ابا عن جد وآن باصطلاح ما نقطه بحت ست اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد وگاهی باعتبار
دیانت وعلم ودیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است والله اعلم **سوال دوم** آنکه صوفیه
فرموده اند که بعد فنای بشریت وجود موهوب میدهند ؏ موسی اندر درخت آتش دید + سبز تر می شد آن درخت
از نار + شهوت وحرص مرد صاحبدل + اینچنین دان واینچنین انگار + یعنی فنای بشریت ووجود موهوب
چیست **گفتم** اتفاق حکما وصوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمیه او
غالب تر ست وآنکه نفس سبعیه او زورآور تر ست وآنکه نفس نطقیه او قوی تر ست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود چون توبه گردد معتقدات
شرع را در عقل خود جا داد واحکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت واو را بایستی نماند الا بعد اجازت شرع
چه در باب سبعیه وچه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع ونفس او بشرع باقی ماند وحدیث لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود ومحبت حضرت حق ودوام توجه باو لازم گرفته ومغلوب آن شد واو را بایستی نماند الا اتصال بی کیف

وقبله نماند توجه وانجذاب خاطر او را الا بهمین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق وانیجا دو راه پیش می آید یکی راه نور القدس و حجر بهت و آن شاهراهی ست بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد ازان استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود و بعد از تمام هر دو را یا یکی می آگاهانند او را بانکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس نسمه کارهای مناسبه آن میکند و بروح بکیفیت اتصال مشرف می شود و یا بلطیفه خفیه بمعرفت حقیقة واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند و این ودیعت اشاره بآنست **سوال سوم** آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست. **گفتم** بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان مذهب جواب میگوییم خدائی تعالے بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد لله تعالی

مکتوب ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل. بسم الله الرحمن الرحیم. محب عزیز القدر خواجه محمد امین سلمه الله تعالی. سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید. باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزول صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی وانچه از میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه که بروح نزدیک ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب آنست والله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها باشد و استقرار در همین موطن.

مکتوب هفتم بخواجه محمد امین. در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض افراد امت نوشته اند

وازان فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده - سوال کرده بودند
که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند
بانکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای
اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد ازان فرد
ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است ازان جمله آنکه توسط فردی از افراد
امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه
الصلوات والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای
مولی و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مقام رفیع الشان لازم نمی آید وفیه ما فیه و ازان جمله آنکه در حدیث صحیح است
وارد شده است الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح
در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح
باشد - گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه
فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس درین مسئله انچه نزد تو متحقق شده باشد
بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت راهنه (حالت موجوده ۱۲) توفیق تحریر آن باید بنویسد - باید دانست که کشف اهل الله
راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل
و در بعض اوقات مشبح تشبحی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیه لاچار ند از دانستن اجمال
و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم
که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون
روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو مبدأ تعین الیشان و عموم فیضی که بر دست
الیشان بر مردمان القا شده است و بسبب ظهور انتقام و دره نوری که از جهت حضرت الیشان سر بر آورده و لا انبا اخرنی الا بطیق
ان تخصیها ساعة ابده عنوان حظیرة القدس و نسیج ان در و پوش آن و نطنه آن و تمثل و صورت و هرچه ازین قبیل
میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا می شود و تازگی بر روی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود و بسبب اجـ
بهته نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا می شوند اهل ملا معتقد است که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر

نمایند که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام وایفای حق آن آنست که
گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصری
پیدا شود و منشاء ان حجر بهت شخصی باشد از کمل و آن حجر بهت با آن نور مجدد بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمثابه
اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود ست بحسب اطوار ولو دار و تطور خود ست بحسب اشخاص و ازمان
واین فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال درین بیت با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد
چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام ۰ چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالیه
که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه ست این طائفه نقطی از کتاب و سنت که بحسب
فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند
و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا می فرمایند متفرسان از مطالعه
کنندگان را لازم ست که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفة
غامضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت
علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذات ست و محیط آن کمالات ذات و باز صیرورة آن مرکز دائرهٔ
تامه که مرکز آن محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار ست اعتراض
بمثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت رأیت اسدا یرمی اعتراض بفقدان ناب و اظفار
اسد و یاد بر و ذنب وجهی ندارد و همچنین ست سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه و بیان
دوایر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بحیثیت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بهت و انانیته کبری درین دوره مفصل تر ست از ادوار سابقه و
تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد ارهاص این دوره اند
و لب لباب معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است
و بر دست وی بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مورد ولد
لکون کائنات ست و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض او ست مثل اشاره بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز

ایماء در این تجاوز نکرده و سخن بی پرده او انفرموده و مثل قول بحقانیت علماء اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در نفس کلیه بسان صورت رائی که در مرات متعین شود و ازین تعین بساطت اولی چند مرحله برتر ست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست ست و درینصورت واجب ست قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد این ست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت ست آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن معنی که بتوسط او بعد هزار سال مردمان حصه از آن خلت یافتند و درینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل اضافیه مثل مقتدا و متبوع عجم شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب او جمعی مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم را خواهد بود و انکار آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً۔ **مکتوب هشتم** نیز بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت۔ برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقایق انواع بغیر ملاحظهٔ آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل نهادن یا حلو را بر حامض راجح دانستن بغیر آنکه به نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر ست و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار عروض خصوصیت بهتر ست و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر ست که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آثار یک حقیقت در آنجا انفع و ملایم تر باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند از قرائن دانسته می شود که ملاحظهٔ کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آن ست که گاو و اسپ هر دو با آدمی مناسبت دارند و آدمی انتفاع از هر یک میکند پس باعتبار ملایم بودن با آدمی

ابست دارند و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار پادشاهان
ب ایران است نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب که کار دهاقین
نبار است سود میرساند و فرقه اولی اعظم و اشهم اند از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر
بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نمیکند و تخیل که بعض افهام ضعیفه بشهورات
نه اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملایمتی و منافرتی که بسبب اشتهار آنها شده است نه افتند و للناس فیما
یعشقون مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه الیست که از حقایق الاشیاء کما هی و عار حال ایشان است
چنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد
یوانی بکمال صورت اوست چنانکه تریاک بکمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقة
قه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن یک
فر بود یا این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
بر دیگری سخن نماند باز این اشیاء مفضوله در بعض احیان به نسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله
گاو چون محتاج سقی ارض و اثاره آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی موذی محتاج شویم
ملایم تر میباشد از تریاک و چون باستنجا محتاج شویم سنگ ملایم تر است از ذهب و فضه پس ملایمت در اکثر احوال
رف احوال و اکرم افراد از ملایمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد پس مضط
ه اند باثبات دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفضیل انبیا بر اولیا
جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی با اصل خودش بلکه باعتبار موطنی است
ر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود آثار یکی ملایم تر است در آنجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن
د همین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افراد بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم
ذه از ایشان و وجوب انقیاد ایشان را و رسوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع
یان و مانند جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان را و بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مفاسد
یه و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و آنچه بآن ماند و درینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا
ه ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند

و بر همین مبحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم که باعتبار ترویج شرع و اقامت
حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی ادم در طاعت شرایع و اطفای نائره نفسانیت ایشان در
مخالفات شرایع و مانند ان پس کسیکه درینجا تشکیک کرده است بملاحظه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند
آن بمغز سخن پی نبرده است والسّلام۔ **مکتوب نهم** نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید
و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان ازان حقیقت بغیر وساطت
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود ده۔ سوال کردند که سر قدیم بودن قران چیست و فرود آمدن وحی از
کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد۔ بدانند که چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین
شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضو بجسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است
بعلوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومی که صورت انسان آنرا تقاضا میکند
در افراد خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات ادله عقلیه و مانند آن و این کمال
یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد ازان در عکوس تجلی اعظم که در
احجار بهته ملاء اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و پنج علم انجا ممهد شدند تذکیر بآلاء الله و بایام الله
و بمجازاة المعاد و مخاصمه کفار و تعیین احکام در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد
بعد ازان چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم بمدد غیبی که از صلب حظیرة القدس
برخاسته است و هم ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا
بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و بقوة غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران
هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تقرب
نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است در عالم
علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدیم است
باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزل بواسطه ملک کریم و متلو
برالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و فخیم ایشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم و کثیر البرکات و تلاوت

ف تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضی الله عنهم

ف بیان قدم قرآن

وثره در حاجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له وتعین در ملأ اعلی و عالم مثال ومن بحمد الله تعالی مستفیضم
این حقیقت متعینه در عالم مثال بے واسطہ ولو ان لی فی کل منبت شعرة ؛ لسانا لما استوفیت واجب حمده
السلام - **مکتوب دہم** در تحقیق معنی بعض ابیات ـ مثنوی مولوی روم قدس سره - ابیات اینست
این بخوان استیأس الرسل ای عمو ؛ تا بظنوا انهم قد کذبوا ؛ این قرأت خوان که تخفیف کذب ؛ این بود که خویش
بیند محتجب ؛ در گمان افتاد جان انبیا ؛ ز اتفاق منکری اشقیا ؛ **جواب** الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا
استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواندو کذبوا
بتخفیف نمیخواند و تخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناامید شدند
پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشانرا یعنی جمعے که ایمان آورده بودند خطره ارتداد
بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بر نسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان
باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این
بیان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن عائشة قالت له وهو یسألها عن
قول الله عز وجل حَتّٰی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ قال قلت أكُذِبوا ام كُذِّبوا قالت عائشة
كُذِّبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم كذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا
بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد كُذِبوا قالت معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك بربها
قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بربهم وصدقوهم وطال
علیهم البلاء واستأخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن كذبهم من قومهم وظنت
الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك وعبد الله بن عباس كذبوا بتخفیف
میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید وَزُلْزِلُوا حَتّٰی یَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ
مَتٰی نَصْرُ اللهِ و جای دیگر می فرماید أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰی وَلٰكِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی وآنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرموده‌اند نحن احق بالشك من ابراهیم وحنظله گفت نافق حنظلة پس شك وظن اینجا مجازست
یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا مانند
اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سائر متشابهات قرانست مثل بَلْ یَدٰهُ مَبْسُوطَتَانِ

کہ بمعنی واو آمدہ ست فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انہم قد اخلفوا
ما وعدہم اللہ من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قولہ وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین
اٰمنوا معہ متی نصر اللہ فان صح ہذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
ویہجس فی القلب من شبہ الوسوسۃ وحدیث النفس علی ما علیہ البشریۃ واما الظن
الذی ہو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجلٍ من المسلمین فما بال رسل اللہ
الذین ہم اعرف الناس بربہم وانہ متعال عن الخلف فی المیعاد منزہ عن کل قبیح
مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیہ می فرمایند کہ احوال انبیا مختلف ست در بعض اوقات رفع حجاب
میشود و احوال بندہ رای العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین
فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو میدہد ہمین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شدہ

مکتوب یازدہم در ذکر شمہ از مناقب ابو عبد اللہ محمد بن اسمعیل البخاری رحمہ اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ و بیان
اشتمال کتاب صحیح او بر امہات مطالب اکثر علوم دینیہ ـ الحمد للہ والصلوۃ علی سیدنا محمد صلی اللہ تعالی علیہ وعلی
آلہ وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لنالہ رجال او رجل من ہؤلاء
یعنی اہل فارس وفی روایۃ لنالہ رجال من ہؤلاء بلا شک مذاکرہ میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفہ
درین حکم داخل ست کہ خدای تعالی علم فقہ را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اہل اسلام را بآن فقہ
مہذب گردانید خصوصاً در عصر متاخر کہ دولت ہمین مذہب ست و بس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم بادشاہان
حنفی اند و قضاۃ و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد اللہ بخاری نیز داخل ست کہ خدای تعالی علم حدیث
را بر دست وی مشہور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بواسطہ این مرد قرنا باسناد صحیح متصل
باقی ماند شخصی از اہل عصر کہ با اہل حدیث تعصبی داشت مانند حال اکثر متفقہہ عصر ما ہداہم اللہ تعالی طریق الصواب
این سخن اخیر را نپسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نہ علم و وی رحمہ اللہ قوی بود در حفظ حدیث و
ضعیف بود در فقہ و فہم معانی از مخاطبہ آن عزیز روی باز کشیدم کہ فائدہ نداشت و متوجہ یاران خود شدم
و گفتم کہ شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد اللہ امام الدنیا فی فقہ الحدیث
و این سخن نزدیک کسی کہ تتبع فن حدیث کردہ باشد بدیہی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات

علمیہ کہ منشار آن بخاری بودہ ست وحامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و دران باب خدا تعالیٰ
ہرچہ خواست برزبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچہ مذکور شد بغایت مفید ست اما حافظہ ما
گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکہ حاصل آن باختصار وایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعار ایشان واستانی
ازان باب بقلم مضبوط کردہ شد واللہ الموفق والمعین باید دانست کہ علم حدیث تا صد سال از ہجرت
مدون نشد از سینہ بسینہ منتقل میشد بعد از صد سال تدوین شدن گرفت وصد سال دیگر پایہ مستحکم
میشد وتصانیف مرتب میشدند۔ بخاری بعد دو صد سال حامل لوار حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت
پس اول چیزیکہ بیش از ہمہ بخاری آنرا سرانجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین
برتلووی آمدند والفضل للمقدم تفصیل این کلمہ آنکہ بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردن دیدند کہ
بعض احادیث **مستفیض** اند کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ کس از اصحاب آنرا روایت کردہ اند
واز ہر صحابی طریقے منشجر برآمدہ است وروز بروز متزاید شدہ واین مرتبہ اعلی مراتب حدیث ست مطلقا بعد
ازان **حدیث مشہور** کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کردہ باز ازین
عزیز در طبقہ کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعددہ پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات کہ در کتب صحیحہ آنرا
غیر حضرت عمر رضی اللہ عنہ راوی نیست وغیر علقمہ از حضرت عمر روایت نکردہ است وغیر محمد بن ابراہیم از علقمہ
روایت نکردہ است وغیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراہیم روایت نکردہ ویحیی بن سعید از طبقہ صغار تابعین ست
ازوی جماعات لاتعد ولاتحصی روایت کردہ اند بعد ازان حدیثی کہ بدرجہ شہرت از طبقہ اولی پیش از زبان
تدوین نرسیدہ وآن ہر چند قسم میباشد زیراکہ یا انیست کہ طرق متعددہ دارد تا مخرج خود کہ صحابی یا تابعی یا شیخی
از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد وآنچہ طرق متعددہ دارد کہ یکی گواہ دیگر تواند بود وہر یکی متماسک بود **حدیث**
حسن ست وآنچہ تعدد طرق ندارد ہمین یک طریق دارد پس **غریب** مطلق ست باز حسن اگر بعض
طرق او ہمہ ثقات متصل بغیر نکرہ وشذوذ باشد وروایت از علما معروفین بعدالت وضبط باشد مخصوص
میشود باسم **صحیح** وآنچہ مرسل ثقات وروایت اہل علم غیر تابعین بجد ضبط باشد لیکن طرق متعددہ متماسکہ
دارد کہ یکی شاہد دیگر تواند بود بہ **مطلق حسن** تعبیر کردہ میشود وانیست اصطلاح ترمذی وہ وی اول کسی ست
کہ اسم حسن را منوہ ساخت وآنچہ مشہور باشد لیکن ہیچ طریق ازوی بحد صحت نرسید او نیز در **حسن** داخل ست

وقلیلٌ ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی
دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هؤلاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر و سیر
و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لامحاله فکیف که این خصلت مغمور (غرق) ست در خصال دیگر بعد ازان
باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شده و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحٰق و موسی بن
عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدأ الخلق و قصص انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفت
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رویا و ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر
مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم
که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که دران تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهة تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسرش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که
فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکورست انتقاد نموده است و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
بطریق بداهة دانسته شود لامحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و بمیزانی که خداتعالی در سینه او نهاده
هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقاد نموده است بالبداهة دانسته شود که
عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک ورزیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا حدیث
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر ان جدا ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقهاً و اگر انصاف را کار فرمایم
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن ست
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر بکار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه برآوردن و انتقاد
نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد

عاجزیم زیراکه اکثر آن مرسل وضعیف بنظر می آید باز زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه وتابعین وآنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است وطریق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است وطرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل نقط برای مسئله وللناس فیما یعشقون مذاهب وهیچکس نیست از علماکه محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد ونیز در عقد تراجم سوء ترتیب وتقریراو در میان می آید وسببش انست که پیش از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود واهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد نه تراجم وترتیب ۵ شیشه صاف ار نباشد گو سفال درد باش ه رند درد آشام را با این تکلفها چه کار - **مکتوب دوازدهم** در بیان دلیلی واضح برای فرقه ناجیه الحمد لله والسلام علی افضل انبیائه امابعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق اسلام یافت ودرپی تعلیم شرائع اسلام افتاد در نیولا شخصی از شیعه باو برخورد وگفت اسلام طرق متعدده دارد وصاف ترین طرقها طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است واهل البیت ادری بما فیه زنهار تر امتعصبان نواصب بگمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد ازان با این عزیز فاضل ملاقات کرد وآن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است زنهار این گمراهان ترا گمره نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال درماند دانست که کدام را اختیار کند تا چندے در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو وبرملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش ایشان بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند وکدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف وهراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد وسنی پاکیزه گشت ومقارن این حکایت خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتماد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد را قابل نیست زیراکه در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند ولسا بدعات شائعه که عموم ناس بدعت بودن ازانمیدانند ودر استحسان آنها افتاده اند وهمچنین است کلام در میان مذاهب حقه فیما بینها کما لا یخفی بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الٰهی مقتضی انست که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که دران حجت شکوک وشبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت امر مهتدی شد واگر نفس وشیطان ازان باز داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معذور نباشد بعد ازان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد

از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نمودند گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی مقتضی آن
شده است که از علوم جامعه مخزونه فی الصدور حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونه میسر نمی آید در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد هر چند تصدیق
بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام قران و چنگ زدن بفرمان رحمت
مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند آنست که تتبع
اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیراکه کلام مادر
شخصی ست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه
ذکر کردیم و چیزی که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بخبر ترجیح
روایات ثقات نخواهد بود و **ثانیا** بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم می باشند نقل لفظ
صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار لفظی
را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
ملت ست و ماخوذ از وی ست و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در
حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعه از متسمین بکلمه
جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده نشد و متسمین آن ملت بایشان متوجه
نشدند پس قول این جمع اذل و احقر ست از آنکه در حل و عقد تاثیری داشته باشد قسم دیگر خبری ست که اختلاف
فرق ملت درین واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله و روایات تقریر میکرده باشد پس انچه از ملت متواتر
یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان بان یار شود اعلی اخبار ست از صاحب ملت و حجت
خدای تعالی بالزام مثل آن قایم ست برین قاعده تخریج باید کرد که قران و اصول عبادات و معاملات و عقاید
و غیر آن قطعی ست و حجت بمثل آن لازم دان بلکه امهات اخبار شرعیت از موجب آن نتوان گذشت **وثالثاً**
عقل میشناسد که اختلاف فرق اسلامیه بایکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل بایکدیگر دو قسم ست یکی اختلاف فرق
نوابت با جمهور حمله ملت بایکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع بعض بالبعض و عقل هر قسمی
را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفصیلش آنکہ پیغامبران اولی العزم را خدای تعالی نفرستادہ است الا برای آنکہ امر خود بزبان ایشان شایع گرداند
وایشان بہیچ وجہ در امتثال امر الہی تقصیر نکردہ اند والبتہ تبلیغ حقیقت شرایع کردہ اند بطریق شہرت واشاعت نہ
بطریق اخفاو کتمان وسامعان حقیقت آن معانی ادراک کردہ اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبہ می شدند
وایشانرا بر غلط ایشان متنبہ می ساختند واحتمال آن کہ شارع بسیار چیزہا مما یتعلق بالشرع بجمہور نرسانیدہ است
یا رسانیدہ لیکن سامعان غلط ادراک کردند وشارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر کردن
در منصب رسالت وقصد حضرت حق اظہار دین خود را بزبان ایشان مضمحل میگردد پس ازینجا لازم آمد کہ طبقہ اول را
از حملہ ملت کہ صحابہ وتابعین اند پیشوا خود باید ساخت وباید دانست قدریکہ تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کردہ اند
وغلط در حقیقت آن راہ نیافتہ است وبعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند کہ ہمت ایشان اخذ نصوص شارع است
از ہر طریقی معتمدی کہ باشد واخذ معانی شرع از ہر صحابی وتابعی کہ بسمت حفظ دین وورع در روایت متسم شد وطبقہ
اولی را پیشوای خود ساختند وایشانرا افضل نہادند بر خود در معرفت شرایع ایشان حملہ علم اند نہ نوابت واگر حاصل کلام
ایشان آن باشد کہ شارع بسیاری از شرایع مطلوبہ را بایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفہمیدند یا
فہمیدند وکتمان آن کردند یا گویند کہ اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی
احداث کنند کہ طبقہ اولی ازان غافل بودند یا گویند کہ ایشان حقیقت نصوص شارع را نفہمیدند وما آنرا می فہمیم
ایشان نوابت اند پس نوابت درانچہ اختلاف کردند با طبقہ اولی وطبقہ اولی را متہم ساختند بکذب یا جہل قابل رد و
تشنیع اند واختلاف ایشان قابل بر انداختن نیست واختلاف حملہ کہ در تطبیق بعض نصوص یا بعض آن یا بسبب تشعب
استنباط از نفوس مختلف شدہ بشرطیکہ این اختلاف تاویل بعید نباشد وطبع سلیم از مثل آن ابا نکند اختلاف
مقبول ست در اینجا عقل تصدیق میکند کہ شیعہ از نوابت اند واہل سنت از حملہ دین وحکم عقل سلیم در اختلاف
شیعہ یا اہل سنت آنست کہ ترک اقوال شیعہ کردہ شود واختلافی کہ در علمای اہل سنت حادث شدہ است حکم در آن
معذور داشتن ہر کس است واختیار اشبہ باصول واقرب بنصوص صاحب شریعت وکبرای طبقہ اولی وانکہ
گفتم کہ شیعہ از نوابت اند بجہت آنست کہ مذہب ایشان مبنی ست بر آنکہ بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر وقت
امامی پیدا میشود کہ مفروض الطاعۃ ومعصوم وموحی الیہ میباشد بروی ایمان فرض ست ودر زمان آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم ہیچکس مفروض الطاعۃ غیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود پس ایشان احداث عقیدہ کردند کہ در زمان

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود پس از نوابت باشند دیگر شیعہ میگویند کہ تمامی صحابہ و تابعین غیر جمعی یسیر ہمہ بر
خلاف حق بودند و روایت ہیچکس معتمد نمید انند الا روایت ائمہ خود یا و این علامت نوابت است دیگر اتباع خود
قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بانکہ ائمہ ایشان بآن دلالت کردہ باشند و این علامت نوابت ست دیگر
شیعہ ہدایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بغایت تنگ داشتہ اند کہ ہیچکس بہدایت ایشان مہتدی نشدہ مگر آنکہ
از یک راہ بشریعت در آمدند و از راہ دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الہی چہ کار کرد و خاتم پیغمبران چہ
ہدایت نمود انتقال از یک زوایہ جہنم بزاویہ دیگر را ہدایت نتوان گفت سبحانک ہذا بہتان عظیم و ہمچنین
معتزلہ از نوابت اند زیراکہ حاصل کلام این جماعہ در بسیاری از عقائد آنست کہ خبر طبقہ اول را قبول نکنند یا بتاویلات
بعیدہ از ظاہر مصروف نمایند و ہمچنین جماعاتی از متصوفہ کہ در زمان ما پیدا شدہ اند تکلیف شرایع را سہل
گرفتہ اند و بعض نصوص را بر مقاصد فاسدۂ خود حمل نمودہ اند و میگویند کہ مقصد اعلی علم اتحاد ست و تکلیف شرایع
برای مقصران ست از نوابت اند بلاشبہ زیراکہ اگر کسی دل خود را از عقائد ایشان جدا ساختہ نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقہ اولی را تامل نماید ہیچ جا ازین مقصد بوی استشمام نکند سبحانک ہذا بہتان عظیم و ہمچنین زیدیہ
از نوابت اند کہ قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی در نصرت ہر عالم فاطمی کہ بسیف خروج کند زیراکہ این شبہ
قول محدث ست و محال می نماید کہ شارع بوجوب نصرت این جماعہ فرماید و تا دامان قیامت دولت ہیچکس
ازین جماعہ مستقر نشود سبحانک ہذا بہتان عظیم و علمای حدیث کہ جامع اند ہم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از ہر طریقی معتمدی کہ یابند بر معرفت اخبار طبقہ اول از صحابہ و تابعین نہ بالاصالۃ بلکہ برای
آن کہ این اخبار شروح و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لہذا بارای خاصہ طبقہ اولی در باب ملک دیگر آن کہ
بمقتضای بشریت جوشیدہ و ایشان در آن اراء بحکم ضرورت اختلاف امزجہ مختلف شدہ اند متوجہ نگشتہ اند زیراکہ
مقصد اصلی تفصیل شریعت بودہ است و این چیزہا را با شریعت چہ کار این علما ہر چند بظاہر با یکدیگر اختلافی
داشتہ باشند در فروع آن خلاف کلاخلاف ست و آن خلاف در نمو خلاف ست و در حقیقت اتفاق این
جماعت بی شبہ از جملہ ملت اند احسن اللہ تعالی الیہم و کثرہم و نصرہم و خذل اعداءہم و آنکہ گفتیم از ہر طریق معتمدی
کہ باشد روایت میکنند کلمہ ایست مجملہ تفصیلش آنست کہ حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ باتفاق موافق و مخالف
عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت والا انقسم خلاف از ایشان چگونہ منتظم میشد و در روایت حدیث

معتزلہ از نوابت اند

جماعتی از متصوفہ از نوابت اند

زیدیہ از نوابت اند

اہتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن میکرد و ہیچکس از جماعتی که در خطب و حاضر میشدند انکار نمی نمود بر خلاف ارا خاصه او که دائره لم و لا نسلم در آن اراه متسع بود کما لا یخفی بعد ازان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنہا را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجہه باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فہم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر میفرمود و از ہیچ احدی قدح در ان اخبار بظہور نه پیوست بر خلاف حال آرا خاصه او که در دار و گیر لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تمدین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه ببعض یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللہم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا یخفی و ہمچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو ہریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و ہلم جرا الی سائر الصحابة آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاہر شد و اخبار بعض را بالبعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را متتبع اند از حمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسی ست که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجہی از وجوه تحری و اجتہاد حمله ملت را از نوابت بشناسد و تابع حماه ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته شود این ست علمیکه خدای تعالی تکلیف را بران دائر ساخته است و در اذہان ایشان اصل را مرکوز نموده بر وجه اجمال ہر چند تفصیل آن دفتری میطلبد و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً

مکتوب سی و نہم بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا بن سید محمد آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیہم اجمعین — سیادت و نجابت مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که بایجاب از وی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود مشہود میگردد و الحمد لله این کشف حقیقی است در نفس الامر ہر که کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون بتحقیقی که جامع احکام حدوث

و قدم ست و تمام آن حقیقت بعرف ما تدلی کل ست فرود می آید از وہ متجدد نمی بینند ہر دو شہود حق ست از جہت
قصور نفس ناطقہ ہمہ را دفعۃً واحدۃ نمی بینند۔ دیگر از بیع و شری جواری کہ از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعدہ شرع تقسیم [مشہود حضرت حق ۱۲]
میشود سوال نمودہ بودند قصہ مختصر در تقوی جائز نیست چون در ہر جاریہ حقوق تمام لشکر موجود ست بسبب
تقسیم ہر یکی از حق دیگر ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکہ مدعی دعوی نکردہ است فسخ بیع نمیشود
بسبب عدم دعوی مدعی زیادہ ازین نتوان گفت والسلام بدست ہر آیندہ اینصوب احوال ظاہر و باطن خود
نوشتہ باشند کہ خاطر نگران جانب ایشان میماند۔ **مکتوب چہاردہم** نیز بجواب عرضداشت شاہ ابوسعید
سیادت مآب حقائق و معارف آگاہ سلمہ اللہ تعالی۔ نوشتہ بودند کہ اولاً مشہود میشود کہ ذات مبدأ اثرہا دارد
مانند آتش کہ اثر او ضو رست فرق اینقدر کہ ذات مبدأ صفات کاملہ غیر متناہی دارد لہذا سبب ظہور مراتب
غیر متناہی میتواند بود و آتش ہمہ یک اثر دارد کہ ضو رست سیادت مآبا حاصل این شہود ظہور استعدادات
وجوبیہ است در مظاہر امکانیہ و اطلاع بر عدم تناہی آن استعدادات جمیع صوفیہ چہ قایل بوحدۃ وجود و چہ قائل
بوحدۃ شہود ہمہ بران متفق اند باز نوشتند کہ شہود میشود کہ وجود واحد ست و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضوء مصباح در زجاجہ یک طور ست چون آنجا قوالب مختلف ہست اگر آئینہ سرخ
و سبز و زرد باشد رنگہای مختلف پیدا شود سیادت مآبا این معرفت بوحدۃ وجود میکشد باز نوشتند دو چیز مشہود
میشود ذات کہ نور دقیق ست و صفات در زید و فرس و حجر و غیرہ مشہود میشود و دران میان بنظر دقیق ذات
ہم مشہود میگردد سیادت مآبا آن نیز از شعبہای وحدۃ وجود ست کہ حقیقت وجود در رنگہای مختلف کہ ظل
قابلیات ذات وجود است در ہمہ مشہود ظاہر ست سیادت مآبا آنچہ بر لوح ضمیر ایشان مشہود شدہ ہمہ موافق
مکاشفات صوفیہ محققین ست غلطی واقع نشدہ و این ہمہ سیر لطیفہ خفیہ است در خلوت گفتہ شدہ بود کہ در سیر
لطیفہ خفیہ اینچنین مکاشفات پیش خواہد آمد یاد داشتہ باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید
باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست کہ یاران گمان میکنند کہ بمجرد استنطاق تمام شود طول و عرضی
دارد بالجملہ بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند ہم موافق سیر صوفیہ است و ہم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد کہ بالفعل در نوشتن نمی آید بناء شریعت بر مغایرۃ خالق با مخلوق ست و چون مراتب
وجوبیہ و مراتب امکانیہ ممتاز شدند یکی بقہر و عز و دیگر بمقہوریۃ و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد والسلام

مکتوب پانزدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابو سعید رح - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابو سعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه - بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مدتی گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر نشنیده بودم الحمد لله نامه نامی الشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت مبدأ را اجمال و عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استتار آن تفرقه و حزن منتج این همه موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی آن موقوف بر استعداد و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا انکه پیمانه خود پر نشود ترقی نمیشود - **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابو سعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد انچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمال اشیا را در مبدأ می بینید و مبدأ را تفصیلا در اشیا همان کیفیت ست که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدای تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابو سعید رح - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه دودمان نجابت میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید انچه نوشته بودند قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت با این مکاشفه چه قسم صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل ست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این ست که نیست و باعتبار موجد انیست که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ دو نوع ارتباط واقع ست یکی آنکه از مبدأ بر آمد و دیگر انکه بمبدأ باز گشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت ست چنانکه ده را با یک دو ربط واقع ست یکی انکه یک را چند بار گردش دادم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات اما همین قدر باید فهمید ثانی الحال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد والسلام **مکتوب هیژدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابو سعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر

میر سید ابو سعید سلمہم اللہ تعالی از فقیر ولی اللہ عفی عنہ بعد سلام محبت التزام مطالعہ نمایند الحمد للہ رب العالمین علی
عافیۃ الطرفین نامہ مشکین شمامہ متضمن بعض مشاہدات متعلقہ بلطیفہ خفیہ واخفی رسید وبر ابر آن شکر الہی بجا آوردہ
شد این راہ کہ میروند ہمان صراط مستقیم ست کہ اکابر اہل عرفان رفتہ اند ہیچ دغدغہ خاطر ایشان را مشوش نسازد در
حالت اولی صفتی از صفات مبدأ و لازمی از لوازم ذات او بمنزلہ ضوء بہ نسبت آفتاب کہ برنگہای مختلفہ
برآمدہ و ثانیاً ذات مبدأ را بغیر ملاحظہ صفات دیدند کہ در مظاہر مختلفہ ظہور نمودہ فقیر این ہر دو حالت را منسوب
بلطیفہ خفیہ میکند اما حالت ثانیہ بلند تر ست از حالت اولی بعد ازان دیدند کہ از میان ایشان نوری میل میکند
بجانب مبدأ و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شدہ پیش این فقیر اینحالت نمایش ست از حجر بہت بالجملہ آنچہ
خدای تعالی عطا کردہ است نعمتی ست عظیمہ بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچہ از نور محمد علی
صاحبہ الصلوات والتسلیمات دیدہ اند نمایش ست از نسبت اویسیہ سابق آرزوی این نسبت داشتند
الحمد للہ کہ حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواہد بود خواہ متفرق در اوقات صلوۃ خمس وخواہ یکجا
ہزار بار در باب وجہ معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند ہر چہ میگذرد ہمہ حکمت حق ست و نافعیت نسبت شما
ہر چند بالفعل وجہ نافعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواہد شد والسلام فقیر زادہا و والدہ ایشان سلام
میرسانند و متوقع دعای خیر ہستند کہ دعای مومن برای برادر غائب مستجاب ست **مکتوب نود وہم** نیز بجواب
عرضداشت سیادت و نقابت پناہ حقائق و معارف آگاہ سلالۃ الاکابر میر سید ابو سعید سلمہ اللہ تعالی از فقیر
ولی اللہ عفی عنہ بعد سلام محبت التیام مطالعہ نمایند الحمد للہ علی العافیۃ والمسئول من فضلہ ان یدیم العافیۃ
لنا ولکم بعد انتظار بسیار رقیمہ کریمہ متضمن بعض معارف وبعض اسولہ ضروریہ رسید چون مشعر بعافیت و سلامت
ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الہی شد نوشتہ بودند کہ ذات مقدس خالی از جمیع قیود
مشہود میشود کنت کنزاً مخفیاً اشارہ باوست بعد ازان انوار صفات کہ مبدأ افعال ست بنظر مے آید
فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد ازان تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد
فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این ہمہ معارف حقہ ست شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچہ طلب جواب آن
نمودند آنست کہ بمقتضای اظہار غلبہ قدرت ربوبیت آنست کہ مثل امواج دریا اعدام وایجاد ہمیشہ باشد
و تعطیل صفات بوجود نیاید در این صورت خلود جنت و نار معارضہ میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

باید مخاطب من این سخن را بتاویل درست دریابد مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در بهشت واقع شود قدرت الهیه واسع ست عالمی را بیرون از جهات ومحدد ایجاد میکند و اعدام مینماید گر بهشت و دوزخ معدوم شود چه باک بازانچه در حدیث صحیح معلوم میشود آنست که در بهشت دوزخ ایجاد و اعدام است بهشتی یک میوه بخورد میوه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد دیگر باز تبدیل میابند كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُوْدُهُمْ بَدَّلْنٰهُمْ جُلُوْدًا غَيْرَهَا روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید باز بشکل دیگر مینماید باز باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دوماه باقیست و به یک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند همچنان این اینجا دو مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حالت موجود و معدوم میشود باجمله باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود خود را محکم گیرند والسلام

مکتوب مدنی

مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحبه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله الرومی ثم المدنی اوصله الله تعالی الی ما یرجوه و یتمناه - اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی واسلم علی نبیه المصطفے وآله واصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتمونی فیه عن وحدة الوجود علی ما ذکره الشیخ الاکبر واتباعه وعن وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المجدد وهل یمکن التطبیق بینهما رضی الله تعالی عن الجمیع وارضاهم - فاعلموا اخوانی رحمکم الله ان لکل زمان ولکل قرن علما اصابهم فی تقاسیم رحمة الله عز وجل ان تاملتم حال اوائل هذه الامة المرحومة حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع عنها کثیر بحث وانه لم یزل الهام الحق یبرز فی صدورهم علما بعد علم علی حسب حکمته فی کل دورة لم یخف علیکم هذا المعنی وان نصیبنا فی هذه الدورة من تقاسیم رحمة الله ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها ومکشوفها وینطبق بعضها علی بعض ویضمحل الخلاف بینها ویستقر کل قول فی مقره فهذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقه والکلام والتصوف وغیرها بحمد الله وتوفیقه واعلموا ان معرفة الحق علی ما قاله الخضر علیه السلام کبحر لجی

لا مبدأ ولا منتهى له وان المتكلمين بها كالابرة المغموسة فيه لم ينقص من البحر شيئا او كالعصافير تشرب منه حاجتها ثم تصدر فكل واحد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال ے وعلى تفنن واصفيه بوصفه يفنى الزمان وفيه مالم يوصف • وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط اشارة كل واحد والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن هاله اختلاف العبارات وتنوع الاشارات ولم يقدر على الخلوص منها الى خير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عميان اكتنفوا الشجرة يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال بعضهم ان الشجرة اجسام ملس فقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة او العفوصة وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطأ باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتعيين مرامهم وهذا الخطأ لا يقدح في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي معرفة البحر والشمسية عليها والشرع والعقل مخبران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام يحل فيه بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من الوجوه كثيرة متباينة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فنظروا في وجه ارتباط الحادث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار

ستواردات علی الشمع والطبیعة الشمعیة باقیة فی جمیع الحالات لکن الشمع لایسمی باسم التماثیل الا بتلک الصور المتواردة علیه بل تلک الصور فی الحقیقة ہی التماثیل لکن لاوجود لہا الا بضم ضمیمة ہی الشمع ووقع عند اخرین ان العالم عکوس الاسماء والصفات انطبعت فی مرایا الاعدام المقابلة لتلک الاسماء والصفات مثلا ان القدرة تقابلہا عدم وہو العجز فلما انعکس ضوء القدرة فی مرآة العجز صارت قدرة ممکنة وعلی ہذا القیاس سایر الصفات والوجود ایضا علی ہذا الاسلوب فالمذہب الاول یسمی بوحدة الوجود والثانی بوحدة الشہود وقد وقع عندنا ان المکشوفین صحیحان جمیعا لکن القول بان وحدة الشہود علی ہذا المعنی لم یقل بہ الشیخ العربی سہو بل الشیخ واتباعه بل الحکماء ایضا یقولون بہا وذلک لان محصل ہذا القول بعد التہذیب والتخلیص من المجازات والاستعارات التی اوجبت صعوبة الفہم ہو ان الحقائق الامکانیة اضعف وانقص والحقیقة الوجودیة اتم واقوی بحیث یمکن ان یقال للحقائق الامکانیة انہا اعدام ظہر فیہا صور الموجودات ولا اخفاء ان ہذا القول متفق علیه وہذا الذی سالتمونی عنه یحتاج الی تفصیل فاستمعوا ما یتلی علیکم بآذان واعیة اعلموا رحمکم اللہ ان اول ما یفہمه المسلم ویخلص الیه من نصوص الکتاب والسنة بل یخلص الی کل صاحب عقل ان الحق عزوجل موجود جزئی مثل سائر الجزئیات الا انه قدیم موثر فی العالم خالق لہم رازق ایاہم وہذا العلم ہو الذی یجده فی صدره کل عاقل قبل ان یمارس ریاضة نفسانیة او یمعن فی المعقول وہو الذی کلف به الشرع الناس والشرع الالہی لم یکلف الناس الا بما اودعه اللہ عزوجل فی فطرتہم بحسب الصورة النوعیة سواء کان ذلک الشئ المکلف به علما او عملا ولم یحتج الشرع علیہم الا بما یہدی الیه فطرتہم وہو متمکن فیہم قال اللہ تبارک وتعالی فطرة اللہ التی فطر الناس علیہا لا تبدیل لخلق اللہ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم کل مولود یولد علی الفطرة الحدیث وہذه معرفة صحیحة واشارة صادقة مرجعہا تجلی من تجلیات الحق عزوجل قدیم برز فی قلب النقر الرحمانی قبل ان یتحقق الزمان ویحیی حدیث الحدوث وذلک لان النفوس البشریة لہا انجذابا الیه مثل انجذاب الحدید الی المقناطیس ومیلا الیه مثل میل النار الی جہة الفوق ومیل الارض الی جہة التحت ما اصدق ما قال بعضہم ؎ لقد صرت مقناطیسہا فقلوبنا ✦ بجذبک ایاہا الیک تمیل ✦ فسمی الحق عزوجل الوصول الی ہذا التجلی بعد الموت بلقاء اللہ وجعل کل ما یعین الانسان علی ہذا الوصول تبلغ صدده عنده طاعة وجعل کل ما یبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والی ہذا المعنی اشار النبی صلی اللہ علیه وسلم حیث قال سترون ربکم عزوجل کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی رویته فان استطعتم

ان تغلبوا علی صلوٰة قبل طلوع الشمس وقبل غروبہا فافعلوا وہذا التجلی ہو میزان الخیر والشر کما اشرنا الیہ وہذا التجلی ہو الذی ینطبق علیہ الاسماء الالہیة التسعة والتسعون وہو الذی اخبر عنہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین سُئل این کان ربنا قبل ان تخلق خلقہ فقال کان فی عماء ما فوقہ ہواء وما تحتہ ہواء وہو الذی اخبر عنہ الصوفیة بقولہم ان الوجود ظہر فی مظہرین مظہر واجب لہ التاثیر والقہر والفعل والتنزہ ومظہر ممکن لہ التاثر والانقہار والانفعال والتلوث وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق الانبیاء والاولیاء یدل علی ان ہہناک ارادة متجددة انتہی فمن اثبت ہذا التجلی کما ہو اصاب الفطرة التی فطر اللہ تعالی الناس علیہا ووافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتہم بربہم ومن لم یثبتہ اخطاء الفطرة وباین الانبیاء والاولیاء فی معرفتہم بربہم وصار زندیقا دہریا وکذلک کل من انکر علما اودعہ الحق فی جذر فطرة الانسان وادار علیہ التکلیف فہو الزندیق وکذلک من العلوم ان الفطرة التی یکون منکرہ زندیقا ان حقایق الاشیاء ثابتة وان للاشیاء وجودات خاصة یدور علیہا خواصہا کالنار یحرق والماء یطفی والزنجبیل حار والکافور بارد والصلوٰة خیر والزنا شر فمن لم یقل بذلک قامت علیہ الحجج من نفسہ علی نفسہ وکذبتہ الدلائل من نفسہ علی نفسہ ووقع فی ہُوّات من تہافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع علیہ الصلوٰة والسلام انہ یمنع التعدی من طور الفطرة ونہی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیة عرفوا ان النہی انما جری علی العقل وعلی الصورة الانسانیة فلو ان انسانا استعمل فی ذلک عقلہ وخاض فی ذلک بما ہو انسان کان منہیا عنہ لکنہم یخوضون بطور وراء طور العقل وبما ہم من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احکام ہذا الاصل الذی جُبلوا علیہ فی علم آخر وہو ان الاشیاء المعقولة والمحسوسة مشترکة فی الوجود وہو المعنی الذی بہ تفارق ہذہ الاشیاء المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انہ لیس بموجود ثم نتصوره ونعقل انہ موجود ولا بد ان المتصور الثانی یفارق المتصور الاول والذی بہ یفارقہ ہو الوجود وہو الذی یکون مبدأ للقابلیة والفاعلیة فی ہذہ الاشیاء ومتمایزة فی الماہیات وہی الخصوصیات الزائدة علی الوجود والامور التی بہا یسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر بہذہ الاسماء والتی بہا یقدر فی انفسہا لکل منہا من الاحکام والآثار ثم اختلفوا فی حقیقة ہذا الوجود وکیفیة انضمامہا فقیل الوجود امر انتزاعی یتصف بہ الماہیات والجاعل لم یجعل الماہیة ماہیة ولا الوجود وجودا لکن جعل الماہیة موجودة اقول ہذا القول صادق فی نفسہ خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لکن ذکرہ فی مبحث الوجود الحقیقی فانا ندرک لامحالة امرا انتزاعیا نسمیہ بالوجود ونصف بہ الماہیات والاتصاف بہ اثر من آثار جعل الجاعل وسبب لہ وقیل الجاعل

ف تحقیق الوجود

جعل الماهية واصدرها من نفسه وبعد اصدارها نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلك فارتسم فى صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضاً قول صادق فى نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرك قطعاً اموراً متمايزة فى الخارج نسميها بالاسماء المختلفة ولاجرم انها اثر الجاعل والحق ان هنالك وجودات خاصة نسميها بالماهيات محفوفة بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواحد فى المنبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عمومه حاصلة من ارتباط معلوم الانية مجهول الكيفية بينه وبين الماهيات التى هى شيون هذا الوجود المنبسط وصورة العلمية وثانيهما الوجود المنتزع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا فكل واحد من هذين القائلين اصاب الحق واخطأ فى الاكتفاء بها لا يشفى عليلا ولا يطفى غليلا وقالت الصوفية القائلة بوحدة الوجود الشى الذى يكون فى الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يكون فى حصوله فى الخارج وفى ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة او لا يكون محتاجاً الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن والثانى هو الواجب وقد ادركنا بذوقنا ان هذه الضميمة هو الوجود المنبسط على هياكل الموجودات وهو شئ قايم بذاته مقوم لغيره وليس متعين فى نفسه مختصا بنوع من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا فتلك التنزلات صار متعينا مختصاً باثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه بشان كلى لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله الى تفاصيل تلك الشان الكلى فى العلم دون العين ثم تنزله فى تلك التفاصيل فى العين كما كان فى العلم وحقايق الممكنات عندهم هى صور تلك الذات المتكثرة بتلبيس الشيون والاعتبارات فاذا علم بنفسه متلبساً بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم بنفسه متلبسا بذلك الشان كان حقيقة لممكن آخر ووجودات الممكنات هى ظهور الوجود فى تلك الحقايق فاذا جمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة الانية بذلك الوجود فصدر من الوجود آثار مختصة بتلك الحقيقة واقتضى الوجود اياها بواسطة تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وظهر فى مظهر خاص فمعنى الظهور تميزه وتعينه واقتضاء نوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشئ وصورته المحتملة التى تعين بها وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق فى معركة القتال ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمى وهو الهازم وهو المهزوم وهو الصائل وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم

كما كانت معدومة ولم يصدر منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها استعد لتلك المعانى فى العقل والتقدير قبل الوجود الخارجى ثم تكون تلك الاشياء عند الوجود
الخارجى وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة
وان لوحظ انضمام ضميمة وهى الجسم كانت موجودة فاذا صار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد اقتضى به الاسباب اعنى النجار
والحداد والخشب والحديد والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم
الذى هو السيف والرمح وبين الموجود الذى هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك المعدوم
بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود كان الجسم محتملا
بصور كثيرة فاذا صار سيفا تلبس باحكام السيفية من القطع وغيره فقد تعين تعين خاص وبرز فى بعض صوره المحتملة
فيقال عند ذلك ظهر فى مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر فى الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود ومعناه
ما اتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها منشا انتزاع فى
الخارج او هى بمنزلة انياب الاغوال لا شبهة ان بديهة العقل يحكم بالاول ويمنع الاحتمال الثانى فاذا كان هذا حكم
الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقى الذى هو منشا الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم
هو ثابت متعين مخصوص باحكامه وآثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشى فى ذلك على قانون
طبعية ثابتة فى نفسها يعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم
شيئا من مرتبة او يوخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذى نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجى لا محالة
وغير الوجود الذهنى ان اريد به التحقق الذى يحصل له بتعقل عاقل وان لم يرد به غير ذلك فيحتمل ان يكون هو هو كما ذكرنا
فى مراتب الاعداد فكذلك فى احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
ليفها كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا ونبقها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة
وجد فى الخارج او لا كما ان الملازمة فى قولنا لو لم يشاء الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم تتحقق هذه الصورة فظاهر
فهذا الاهباط وهذه الملازمة واقع فى نفس الامر قبل الوجود الخارجى وكل ما هو موجود فى الخارج فهو ثابت البتة
والممتنع ليس بثابت وكذلك مخترعات الذهن مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس للامام تقدى به العقل فى

تصوره ذلک لیس لها ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعله موجودا ولنبحث عن هذا الثبوت و
عن هذا الوجود ای شیٔ منبعهما فالذی وقع عندنا ان الوجود منبعه ومصدره الوجود المنبسط علی هیاکل الموجودات اوالنفس
الرحمانی او النفس الکلیة ایا باشئت فقل ؎ عباراتنا شتی وحسنک واحد ٭ وکل الی ذاک الجمال یشیر ٭ وهو
صادر من الذات الالهیة وان الثبوت منبعه اقتضار الذات الالهیة للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی وهو
الذی تسمیه الصوفیة بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیار لکنهم یریدون صدور الاشیار منه مرة
واحدة فی المرتبة العقلیة قائمة بالواجب لا بنفسها ولنبین ذلک بمثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعة انتقش
فیها الحروف المکتوبة فی الخاتم فالحروف الظاهرة فی الشمعة انما کانت بعلة فاعلة وهو الخاتم وعلة قابلة وهی الشمعة
وانما وجدت عند اجتماعهما وانطباق احدهما علی الآخر لکن للخاتم استعداد قام به منذ کان الخاتم انه لو انطبق علیه
شئی سوار کان شمعا او طینا فاض منه علی ذلک الشئی صورة الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبله
فی نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانه کان قائما بالذات الالهیة من حیث الثبوت
ومن حیث انه کمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذی تسمیه الصوفیة بالفیض الاقدس والحکمار بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصة الا ان الحکیم لم یتفطن الا لعقول الافلاک ولیس هناک
الا اربعة اصول الذات الالهیة والعقل الصادر منه والنفس الکلیة الصادرة منه ایضا بشرط العقل وبواسطة
والهیولی الصادرة منه بشرط النفس الکلیة کما قال مولنا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامه ذاتست مع الصادر
الاول علة تامة آن موجودیست که در مرتبهٔ ثانیه ظاهر میشود وهمچنین ذاتست مع صادر اول وثانی علة تامه
امری ثالث ست انتهی وکلما یشاهد بالحس ویدرک بالعقل فانه حاصل من النکاح ؎ الحاصل بین الهیولی
والنفس فمن ذلک ما هو قریب من النفس قد ظهر فیه احکامها ومنه ما ظهر احکام الهیولی اکثر ولیس الهیولی
الا التشخص فلما جاء وقت صدور هذه الاشیار وتمت علیها ابرز الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من
قبل القائمة بالذات الالهیة فعبروا عن هذا المعنی بقولهم وان ظهر الوجود فحکم ظهر باطن الوجود وانه وقعت بین ظاهر الوجود
وباطنه نسبة معلومة الانیة مجهولة الکیفیة وقالوا الاعیان ما شمت رائحة الوجود یریدون ان الذی یصدر منه الآثار
انما هو الوجود فقط لکنه ظهر علی قانون باطن الوجود فهذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حوله جمیع
الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذوات متحدة فی الذاتیة مختلفة فی الاوصاف انما اراد هذا المعنی ومن قال

؎ ای ال…
الحاصل بینهما …

بان العالم متعین فی الہیولی الاولی والصورۃ العامۃ الجسمیۃ لم یبعد من ہذہ القاعدۃ کل البعد وقد اعترف بمقدمات
ہذہ القاعدۃ من حیث یدری او لایدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشئی عین حقیقۃ لایصادم ہذہ
المسئلۃ وکذالک القول بان الوجود صفۃ انتزاعیۃ لایصادمہا ولکل قول محتمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلۃ مشکلۃ قد
صعبت علی الفرقۃ القائلۃ بوحدۃ الوجود وہی ان ہذا الوجود عین الذات الواجبۃ او صادرۃ منہا بطریق الابداع
ولابد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لایخ من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لاشبہۃ
ان حال الانسان بالنسبۃ الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشئی ولابشرط الشئی غیر حالہ بالنسبۃ
الی افرادہ فانا لانشک ان الحال الاولی فیہا الوحدۃ الحقیقیۃ والکثرۃ الاعتباریۃ وفی الحال الثانیۃ الکثرۃ الحقیقیۃ
والوحدۃ الاعتباریۃ والحال الاولی لایخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیۃ یخرج عن ذالک فاذا استقرانا مراتب
ظہور الشئی فی مظاہرہ وتعینہ فی بعض محتملاتہ وجدناہا علی منزلتین احدہما المنزلۃ التی یعبر عنہا بالصدور والابداع
والثانیۃ المنزلۃ التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری وبعد ہذا القول اختلف اقوالہم فی الوجود المنبسط علی ہیاکل
الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انہ صادر من الذات الالٰہیۃ وقال
مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالٰہیۃ والصادر الاول اعتباری فی شرحہ للمعات بعد
ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست کہ فیض ہمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط
بر حقائق ممکنات واین نسبت از امور اعتباریہ ہست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا
از امور حقیقی انتہی - والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی بہ یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لامحالۃ وان کان اسم التنزل
والتعین یشملہ والالم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذالک
بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیۃ لایقال الصوفیۃ یجزمون ان الحقائق الامکانیۃ
اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر الماء وہما غیر الہواء وان الانسان
غیر الفرس وان کان الوجود یشملہا کلہا فلاجرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لایزاحم ہذا التغایر الذی
یکون منشاء لاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقیۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لامعنی لحقیقۃ الکثرۃ
الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقائق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا فی اصل الوجود وعدم

رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كلا فقولهم هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات بمنزلة دون
منزلة من منزلتي التنزل والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق ما ارادوا نفي الوجودات الخاصة الحاصلة من تنزل
الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمرو واحد يعني به التماثل في
النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد
واحد يعني المشابهة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنون تعينه كلا في الوجود المنبسط وقيام
الوجود بالحق الاول لا بعده لا نفي التمايز بالكلية قال قائلهم ~ هر مرتبه از وجود حكمي دارد * گر حفظ مراتب نكني زنديقي
وحيث قالوا بالتنزل ارادوا معنى يعم المنزلتين لا يقال هب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود ما
والتحقق يشملهما اذ لا يصح ان يقال انه لهذا انه ليس بموجود ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود يشملهما فالكلام
جار في هذا الوجود ولا بد انه الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت
ر في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش وجدت هذه المسألة القائلة بان الارتباط بين الحادث
والقديم ليس الا المنزلة الثانية المسماة بالتعين الاعتباري هي التي تردها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقيق
تمايز ما فيما بينهما ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك بل يضطر اليه غير ان
هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه
كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة بها وكذلك النفس عين
الهيولى من وجه ونضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا اكتنفته الكليات حتى حكم العقل بان مثله
لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي يحكم
العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة
التشخص والتعين فهي مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يوهم الفرق
الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة
في الخارج فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجهل
وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات
ومجالي انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلک الماہیات وعکوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة فی المادة فحقایق الممکنات عند الشیخ
ابن العربی تلک الاسماء والصفات متمیزة فی العلم وعند الشیخ المجدد انما ہی عدمات انعکست فیہا انوار الاسماء والصفات
وتلک العدمات وذلک الانعکاس انما کانت فی العلم ولکن الفاعل المختار جل مجدہ اذا شاء ان یوجد ماہیتہ
من الماہیات فی الخارج جعلہا متصفة بالوجود الظلی فیصیر موجودة فی الخارج بالوجود الظلی واختلفت اقوالہ
فی العالم فقال مرة ہو موجود فی الخارج وجودا ظلیا وقال اخری ہو موجود فی الوہم الا ان اللہ تعالی اتقنہ
فی تلک المرتبة فصار موہوما متقنا اقول اعلم ان لفظة حقایق الممکنات تطلق علی معان احدہا الوجودات الخاصة
فللانسان حقیقة وللفرس حقیقة وللحمار حقیقة وتلک الحقائق امور متحققة فی الخارج وعلی ہذا فحقایق الممکنات
ما یعقلہ العاقل فی نفسہ عند اطلاق ہذہ الاسماء لا غیر وعلی ہذا الاصل یخرج قولہم وحقائق الاشیاء ثابتة وثانیہا
الامور الثابتة التی لیست بموجودة فی حد ذاتہا ولا معدومة فاذا انضمت بضمیمة ہی الوجود صارت موجودة
والا کانت معدومة والحقائق بہذا المعنی ہی التی یسمیہا المعقولی بالماہیات الا ان المعقولی عقل انہا امور
لیست بموجودة ولا معدومة ولزمہ القول ثبوتہا من حیث یدری او لا یدری ولم یعقل ارتباطہا باول
الاوائل وثبوتہا بالفیض الاقدس قبل وجودہا بالفیض المقدس وکوشف الصوفی القائل بوحدة الوجود
عن تلک الحقایق الثابتة وارتباط بعضہا ببعض وتقدم بعضہا علی بعض فی المرتبة العقلیة قبل الوجود الخارجی
فعرف ان الذات المقدسة تجلت علی نفسہا بان علمت بنفسہا وبما ہو مقتضی نفسہا وبکمالہا القائم بہا
وامکان تطور مظاہرہا باطوار شتی وعلمہا ذلک ہو عین الاقتضاء عند التحقیق ولیس المراد بالعلم ارتسام صور
الاشیاء فی نفسہا ثم کان استعداد المظاہر الکلیة الفعالة الظاہرة المقدسة یسمی بالاسماء وما کان استعداد المظاہر
الجزئیة المنفعلة المنقہرة المتلطخة یسمی باعیان الممکنات فحقائق الممکنات علی ہذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق
الاول المعنی الثالث یحتاج الی تمہید مقدمة وہی ان احدی القبلیتین منطبقة علی الاخری فکل ما فی
الاسماء ظہر فی حقائق الممکنات فحقایق الممکنات وحقایق الاسماء ضدہم متقابلات احدی القبلیتین فی
غایة القوة والتمام والاخری فی غایة الضعف والنقصان والضعف ہو عدم بعض ما فی القوی من القوة
والنقصان ہو عدم ما فی التام من التمام مع الاشتراک فی الاصل بوجہ من الوجوہ فلا جرم ہناک اصل الامر
ثابت فی احد الطرفین علی الوجہ الاتم ممتزج فی الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبیر عن تأصل

الاسماء وفرعیۃ الممکنات فی ہذہ المرتبۃ فلہ عبارتان کلتاہما صحیحۃ احدہما ان حقایق الممکنات ہی الاسماء والصفات متمیزۃ فی مرتبۃ العلم والثانیۃ ان حقایق الممکنات ہی عکوس الاسماء والصفات المنطبعۃ فی الاعدام المقابلۃ لہا ولا فرق بین العبارتین الا فرقا ضعیفا العبارۃ عند المتفتشین من حقایق الاشیاء علی ما ہی علیہ الرابع ایضا یحتاج الی مقدمۃ ہی ان الصوفیۃ یسمون الاولی معشوقا والثانیۃ عاشقا والمرتبۃ العلیا الظاہرۃ فی الجمیع عشقا وہذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق تیدلی الی عاشقہ ویجذبہ الیہ فیقال للسالک الذی غالب حالہ ہذا مجذوبا ومرادا ومحبوبا کما کان فی قصۃ سیدنا ابراہیمؑ جذبۃ العنایۃ الی مراتب الوجوبیۃ من حیث لا یدری فاہتدی الی الذی فطرہ وتذکر من حال الافات ان رب الذی فطرہ منزہ عن ہذہ الذمائم وقد یترقی العاشق الی معشوقہ ویسیر الیہ بالریاضات البدنیۃ والنفسانیۃ وتجرید وجہ الروح فیقال للسالک الذی غالب حالہ ہذا سالکا ومریدا ومحبا وقد تیدلی المعشوق ویترقی العاشق فیجتمعان فی الوسط وہذا السالک ینوبہ بوارق الطرفین فیقال لہ السالک المجذوب والمحب المحبوب والمرید المراد ومعنی ہذا الکلام ان للہ تعالی تجلیا فی قلب الشخص الاکبر وان لہذا التجلی انبساطا وانشراحا فی حظیرۃ القدس وان لہ عکوسا ومجالی فی الملاء الاعلی فینطبق علی ہذا التجلی الاسماء التسعۃ والتسعون وان للہ تعالی ارادۃ حینا بعد حین وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب ہذا التجلی فہذا التجلی مع ما فی حیزہ ہو الذی یسمونہ بالمعشوق لان النفوس البشریۃ منجذبۃ الیہ انجذاب الحدید الی المقناطیس وقد ذکرنا ذلک فی صدر ہذا المقالۃ والیہ السیر والسلوک وبہ الاتصال الذی یقصدہ الصوفیۃ وقد تقتضی الاسباب الخفیۃ الی ان یرید الحق اصطفاء عبدہ وہو جاری فی غلواء نفسہ لا یشعر بما یرید منہ فیسمی مرادا وقد یقصدہ بالریاضات البدنیۃ وتجرید وجہ الروح حتی یظہر الاتصال المودوع فی اصل جبلتہ فیسمی مریدا وقد یحس باجتبار من الحق وسعی من نفسہ ویکون لہ تارات یتقدم سعیہ فی بعضہا ویغلبہ قسر من الغیب فی البعض الاخر او یحس ذلک فی حالۃ واحدۃ من جہتین فیکون جامعا للمرتبتین اما ما فی المشربین فیقول قد یکون الغالب علیہ بعض وجوہ ہذا التجلی ویکون مجذوبا من ذلک الوجہ فیقال تحقق باسم کذا وکذا ویقال ربہ من بین الاسماء اسم کذا وکذا وبالجملۃ قد یفہم العارف اصل استعدادہ فی الاعیان الثابتۃ والاسم الذی یجذوہ من بین الاسماء فینسب الیہ فیقال حقیقتہ تعین اسم الرحمن او اسم اللہ الی غیر ذلک والشیخ المجدد معترف بہذا القول فی کثیر من مکاتیبہ وبالجملۃ فنقول بان حقائق الممکنات عکوس الاسماء المنطبعۃ فی الاعدام المقابلۃ لہا لیس مخالفا

لکلام الشیخ ابن العربی واتباعه وکم لهم من تصریح او تلویح بهذا المعنی وقد اومانا الی وجه المسئلة فلا حاجة ههنا الی نقل کلامهم والاطناب بسرد تصریحاتهم وتلویحاتهم والقول بان حقایق الممکنات هی الاسماء بمعنی ان الاسماء المتصلة فی الوجود بها ظل فی الطرف المقابل یسمی باعیان الممکنات او بمعنی ان العارف له رب من الاسماء وهو حقیقته التی یرجع الیها لیس مخالفا لکلام الشیخ المجدد ولو شئنا لاقمنا براهین کثیرة من کلامه علی کلام محمل کلام الشیخ المجدد انه وجد بعضا من مقالات الشیخ ابن العربی واتباعه فحمله علی ما یخالف وجدانه وتلک فلتة علمیة لا منزلة کشفیة والفلتات لا یخلو منها العلماء ولا یضر علو مقامهم ان یوجد فی بعض کلامهم قلیلا فلتة ما وقوله تمایز الصفات الثمانیة لا یسلمه الصوفیة بل هی عین الواجب عندهم بمعنی ان الذات یکفی کفایتها ولیس عند المتکلمین دلیل یدل علی ذلک لا نقلی ولا عقلی اما الاول فلان غایة ما فی الباب ان هناک حقیقة یصح اطلاق السمیع والعلیم ونحوهما عرفا ولغة اما ان هناک صفات متمایزة فکلا ومن انصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات واسماءها لا یلتفتون الی تمایز الصفات وکونها زائدة علی الذات اصلا لکنهم یلتفتون الی صدور الآثار لا غیر فان من رای شیئا یتحرک ویمشی ویحس یسمیه حیا بسبب هذه الآثار ولا یلتفت الی ان الحیوة صفة زائدة او هو ذاتی للحیوان الی غیر ذلک من التدقیقات الفلسفیة واما الثانی فلان العقل ما شهد الا بکونه بحیث یصدر منه هذه الآثار واما ان ذلک منحصر فی زیادة الصفات فکلا بل من انصف من نفسه عقل ان کون الصفات بمنزلة الاعراض فی محلها القایمة بموصوفاتها هو اعظم التشبیه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة فیجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخیر وما روی عن احد منهم انه تکلم فی الصفات هل هی زایدة اولا وعلی تقدیر زیادتها هل هی امور انتزاعیة او خارجیة واما هذه الفرقة من المتاخرین التی تدعی لنفسها انها اهل السنة فعلی تقدیر ان لا یکون قولهم هذا بدعة فی الدین واختراعا ما لم یقله احد من السلف فنحن رجال هم رجال وکذلک اختلاف اقواله فی ان العالم موجود خارجی بوجود ظلی او موهوم متقن اختلاف قلیل الجدوی اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحیث یصدر منها آثارها سواء سمی هذا التحقیق وجودا خارجیا او وجودا وهمیا متقنا وان سالتمونی عن الحق الصراح قلت ان الذات الالهیة من حیث هی هی اجل من ان تکون فی الخارج او فی الاعیان اذ الخارج اسم للنفس الرحمانی وفی الاعیان کنایة عنه نعم للحق تجلی عظیم هو فی الخارج ویوصف الحق بانه فی الخارج او فی الاعیان بشرط هذا التجلی وان سالتنی

عن ہذہ الاقوال کلہا ما انکرت علیہا الا من جہۃ التعبیر ومن جہۃ ذکر شئ فی غیر محلہ والافقل ما یشیر صاحب کشف الی ما لیس لہ حقیقۃ اصلا فالقول بالصفات الثمانیۃ لہ وجہ وجیہ وہو ان اوائل النفس الرحمانی المتمثل فیہ الذکر والتجلی الاعظم المسمی عند الاشاعرۃ بالصفات ولذلک قالوا بالصدور بالایجاب وبقدمہا زمانا غیر انہم سموا شیئا واحدا باسماء شتی باختلاف الجہات والاعتبارات وکم من اختلاف فی الجہات یلتوی فی صدور الناس حتی یظنونہ من باب اختلاف الحقائق کالبیاض والابیض ہما واحد فی الحقیقۃ الا ان البیاض اسم لہ من حیث انہ ماخوذ بشرط لا وان الابیض اسم لہ من حیث انہ ماخوذ بشرط الشئ فکذلک سموہ حیوۃ من حیث انہ صفۃ یتبع العلم بنفسہ وبحقایق الممکنات وعلما من حیث انہ تمثل فیہ حقایق الاشیاء قبل تکونہا فی الخارج وقدرۃ من حیث انہ ینبجس منہا خلق الخلائق وارادۃ من حیث ان التجلی الاعظم ینبعث منہ تخصیص احد المتساویین وکلاما من حیث انہ ینزل منہ الوحی علی قلوب الانبیاء والملائکۃ وسمعا وبصرا من حیث انہ مبداء لانکشاف المبصرات والمسموعات وکذلک کلام مولٰنا عبد الرحمن الجامی عندی مسلم فان مقصودہ نفی تاصل الحقائق بحیالہا وانہا اعتبارات واضافات لاوجود الحق بمعنی ان الوجود ظہر فیہا وتعین بہا لا معنی الفرق الاعتباری واذ قد اکملنا الجواب فلنختم الرسالۃ والحمد للہ تعالی اولا وآخرا وظاہرا وباطنا وصلی اللہ تعالے علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین۔

مکتوب بست ویکم

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفے اما بعد می گوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ در بعض احباب باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کردہ شد الحال مستحسن مینماید کہ زیر ہر بیتی اشارہ لطیفہ کردہ آید بہ نکتہ کہ در آن ودیعت نہادہ شدہ است واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل فمنہا دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن * در و کیفیتی جوش شرابش میتوان گفتن وجود بی نمود معنی ما دیدنی دارد * درین نیرنگہا بوی گلابش میتوان گفتن * درین دو بیت اشارت ست بحالی عجیب کہ انجذاب روح ست با فنا را نا سویدا ر دل ما یا پی اندر پیچ و تاب او * نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن * اشارہ است بجامعیتہ حجر بہت ع فرو پاشید از ہم کثرت موہوم چون شبنم * ز فیض معنی ما فتابش میتوان گفتن * اشارت ست بفنا انا کہ از ظہور معنی حجر بہت خیزد * ومنہا ز بس فد پیچ در پیچم کسی گم کردہ ام خود را * خروشی در دل شبہا نمی کردم چہ میکردم * دلی پر درد جان افکار و یار تند خو دارم * جہانرا بر زیار یہا نمیکردم چہ میکردم * اشارت ست بان کہ گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیدہ میدہد

و در قلق می آرد ص غم تحصیل و بار شغل و در دعزل می بنیم • چون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم • تنفیر ست از (بیکار گردن کسی را)
مناصب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود ص کسی با ئل همی سازد کسی با گل
همی بازد • اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم • اشارت ست بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه
تمثال معنی است از معانی بی نشانی در بعض حالات از تماثیل بحقایق پے می برد ص می تحقیق را از خم مشربها
برون دیدم • خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم • اشاره است بان که در معارفی که تعلق بشرایع ندارد
تقلید شخصی پسندیده نیست۔ ص حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها • امین گر ترک مطلبها نمیکردم
چه میکردم • اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است و منها ناگزیر تو منم ای بے نظیر • رو مگردان
بعد ازین از ناگزیر • من ترا مشفق ترم از صد پدر • در من آویز و مر الحکم بگیر • غیر من گر با تو با بستر بود • آن وبال
و عذابست و سعیر • درین سه بیت اشاره کرده شد بمسامرات حقیقة الحقایق با سالک ص جان من در
هجر یار خود بسوخت • من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر • بے قرارم روز و شب بے روی یار • باز بنما روی یارم
یا قدیر • اندرونم بے جمالش تار شد • کے شود یارب بوصلش مستنیر • ای برادر بعد ازین هشیار باش
• فرق میکن در میان شیر و شیر • و منها ساقی کرمی کن کز هوش خود افتم • من بار خودم خود از دوش
خود افتم • مثل مئی جوشان کز خم بدر افتد • جوشی زده برخود از جوش خود افتم • از هر بن مویم جو شد مئی دیگر •
از فرط تمایل ز آغوش خود افتم • زین تیز زبانی آزرده دلم من • خوش آنکه زمانے خاموش خود افتم • این
غزل از مزاحفات بحر بسیط ست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق ست بحال اتصال با فنا انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت
سر و فنا انا از تیقظ لطیفه خفیه و منها تا بکی محنت مهجوری و دوری بکشم • تا زمین وطنم سوی وطن باز روم
• تا بکی همدمی سنگ بود شیوه من • گوهری از عدنم سوی عدن باز روم • تا بکی بسته زنجیر تعلق باشم • آهوے
از ختنم سوی ختن باز روم • بوی جان میرسد از باد یمن در دو جهان • شاه ملک تیمم سوی یمن باز روم •
غرض ازین ابیات تشوق ست بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفجع از هیئات دنیه خاسقه که دامنگیر وقت و مشوش
حال و مغیر وجه روح میشود •

مکتوب بست و دوم

در شرح رباعیات۔ الحمد للہ خالق الفهوم
و ملهم العلوم و صلی اللہ علے خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین۔ اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنه که سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرم الله شهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که دران ودیعت نهاده شد فمن تلک الرباعیات رباعی علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست ✤ والله که سیرابی ازان تشنه لبی ست ✤ جای که بود جلوه حق حاکم وقت تابع شدن حکم خرد بو لهبی ست ✤ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست نامرضی ست واشتغال بآن منافی سلوک ست **ومنها** دانی که چه بود نهج قدیم ای دلدار ✤ شغل دل تو ظاهر و باطن با یار ✤ این را شنوی از درس عوارف عارف ✤ وان فن دگر یاد بگیر از احرار ✤ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصا پنج وشش باب که درین مسئله واقع ست واگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود ✤ **ومنها** در مذهب ما هست ز اسباب غرور ✤ ذکری که بود عاطل از انوار حضور ✤ در حاشیه نفی شو از خلق نفور ✤ در جانب اثبات برو سوی غفور ✤ شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست ونفور شدن از خلق واثبات محبت حضرت حق - **ومنها** مستی وولهٔ شرط طریق افتادست ✤ بی ست شدن کار کسے نگشادست ✤ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ✤ شرط ست ومنا وستاد طریقم یادست ✤ حضرت والد قدس سره تخیل جهر سفر طشرط میکردند که جمع همت وظهور وله بدون آن نمیشود - **ومنها** خواهی که می صرف محبت نوشی ✤ باید که بتقلیل علایق کوشی ✤ دل را ز خیالات جهان صرف کنی ✤ چشم از صور جمله عالم پوشی ✤ اشارت ست بنگاهداشت ونظر بر قدم وخلوت زهد **ومنها** در عشق تو از جمله جهان بگذشتم ✤ وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم ✤ مقصود من بنده بجز وصل تو نیست ✤ اندر طلبت از دل وجان بگذشتم ✤ اشارت ست ببازگشت در اثنای ذکر دفعةً بعد دفعة **ومنها** دایم دل من پیش تو حاضر باشد ✤ چشمم برخ خوب تو ناظر باشد ✤ در مذهب ما شرک جلی ست وصریح ✤ گر سوی دگر خطرهٔ خاطر باشد ✤ اشارت ست بدوام یادداشت **ومنها** دانی چه بود سهل کنندهٔ کربات ✤ در مشرب اهل دل وجود عدمات ✤ تحصیل عدم بدان بسعی مانع ✤ در نفی خواطر و در سد جهات ✤ عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ماسوی ووجود عدم ملکهٔ غیبت را گویند واصل در تحصیل آن عزم قوی وهمت فشاندن همه چیز ست از دل - **ومنها** خوش آنکه بانوار وضو نگین ست ✤ زیرا که طهارت ز اصول دین ست ✤ تنویر دل ونفی خواطر خواهی ✤ قوی ذریعهٔ وصول ش انیست ✤ در جمعه خاطر وتنویر دل وازالهٔ خطرات تجدید

سماررت فائده ها دارد **ومنها** تحصیل عدم اگر ذاتی کردن + باید نظر اہل فنا را بستن + این داء عضال از دہای
بہ ازین + در حکمت اہل دل نخواہی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب ست در تحصیل عدم و ازال
خطرات پریشان **ومنها** آنانکه از وناس ہیمی رستند + با نجه انوار قدم پیوستند + فیض قدس از ہمت ایشان بیجو
دروازه فیض قدس ایشان ہستند + یعنی توجه بارواح طیبه مشایخ در تہذیب روح و سر نفع بلیغ دارد **ومنها**
آن ذات که از قید جہت بیرون ست + از حیطه اسما و صفت بیرونست + ہر مرتبه زان ذات نشانی دارد + ہر چند
ز تعیین ہمه بیرون ست **ومنها** ہر مرکه شد مظہر آن یار عجیب + ظاہر شده از صورتش آثار عجیب + در لوح
دل ار ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب + **ومنها** قومی بکتابت احرف موصوف +
جمع بتلاوت اسما معروف + شخصے که ازین قوم قدم پیش نہاد + گشت ست باین صورت ذہنی مشغوف
+ درین سه رباعی اشارت کرده شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
وآن پرورش کردن صورت ذہنیه حضرت حق ست که ہر مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
وہر چیزے را چہار وجود ست مکتوبی و ملفوظی و صورت ذہنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبے
نزدیک اہل دعوت ثابت ست ہمچنین تاثیر این وجود ذہنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده **ومنها** اے
دوست توئی دیده و بینائی من + شنوائی و دانائی و گویائی من + عشقم تو و ہم تو دل غمدیده من + اندر
دل غمدیده شکیبائی من + اشارت ست بتوحید حق تعالی والحمد لله اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین۔ **مکتوب بست و سوم** در شرح ابیات۔ الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفے **امابعد** میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشہود ه باعث
آن شد که بعض معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان
تقاضای آن میکند که زیر ہر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست **شعر**

الا طال شوق الابرار الی لقائی + وانی لاشد شوقا الیہم منہم + **ه** من ندانم باده ام یا باده را پیمانه ام +
عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام + درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه است
که سالک درین مقام تفرقه نمی کند در میان وجودات خاصه که باہیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که
ظاہر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه مظاہر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگرے را

معشوق وسوم راعشق ؎ تبلای حیرتم جان گومیت باجان جان + اصطلاح شوق بسیارست ومن
دیوانه ام + درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت وجان عبارت از وجودات خاصه است وجان جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه ؎ شوق موسی در ظهور او را نار طور او را + در نهاد
شمع آتش میزند پروانه ام + اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و شخص ظهور او میشود
در صورت خاصه که مقتضی استعداد اوست لا یکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و
بیقراری دادن ست ؎ باجمال ذاتیش حسن دگر در کار شد + چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام + درین
بیت اشارت ست بحکمت ظهور انجا رسیدت که اتمام بعض مصالح این عالم ست و آنکه حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی ست وحسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود وتمثیل حسن ذاتی بچشم
معشوق که در غایت لطافت آفریده شده وحسن ثانوی بسرمه وهمچنان زلف وشانه ؎ میل هر عنصر بود
سوی مقر اصلیش + جذبهٔ اصل ست هر شورش مستانه ام + اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل
حضرت وجود ست در مظاهر مقیده بجانب اطلاق مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود ؎ غافل از خود ماند از صورت
چو پر شد آئینه + تا ترا شناختم جانا ز خود بیگانه ام + اشارت ست باستغراق در اتصال یعنی سر و روح در کار خود بجد
باشند وسالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل ست و بصورت مثلی ؎
ای امین بر ستیم نام تجدد تهمت ست + در ازل پیش از زمان تعمیر شد میخانه ام + اشارت ست بآنکه محبت ذاتیه
قبل از عالم ارواح واجسام ست زیرا که اصل او توجه وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و میخانه
اشارت بجولان مع مراتب اطلاق ست والحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً **مکتوب بست وچهارم**
در منظومات ؎ فراغت یافتم از حج وعمره + چو احرام سر کوئی تو بستم + چو دیدم روی زیبای تو جانا +
ز تشویش وجود خویش رستم + بیا ساقی بده جام شرابی + که مخمور صبوحی الستم + **ایضاً** محبت نام هوش
طبع ومیل نفس اگر باشد + سر اهل محبت در دو عالم گاو خر باشد + ز نازک طبع غیر از خود نیانهانمی آید +
درخت بید را دیدیم دائم بے ثمر باشد + بوسعت مشربان رنگ تعلق در نمیگیرد + اگر نقشی زنی بر روے
دریاے اثر باشد + صفائی طبع میخواهی ز صحبت دامن اندر کش + که آب دور از مردم همیشه باصفا باشد +
ایضاً مزاج صاف طبعان از بجز غربت نمیسازد + مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد**

صفا با خبث باطن نیز گاهی جمع میگردد + برد بالوعه را چون در د بشبید تماشا کن + **فرد** هر زه گردی مانع نور دل ست ای هوشمند + سیل تا نشست یکجا باطنش صافی نشد ؎ دوای درد من بر جمع اضداد تو مینازم + نمک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم + جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوبت + قیامت مینمائی و دم عیسی و مرهم هم + درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیبه که آن جمع ست در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تادی ازان یک و التذاذ ازان دیگر بیکدفعه ؎ توئی اول توئی آخر توئی ظاهر توئی باطن + توئی مقصود اهل دل توئی مشتاق همدم هم + زیک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد + مزاج حرص قارون زهد ابراهیم ادهم هم + بخاری از زمین خیزد بباد جو در آمیزد + گهی باران ریزان ست گاهی برف و شبنم هم + درین سه بیت اشارت ست باضمحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام درمیان حقائق متخالفه بسبب امتیاز صور و هیاکل ؎ کدامی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دادی + که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم + درین بیت اشارت ست بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی دارا وی هر دو دارد و بآنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است **مکتوب بست و پنجم** در شرح غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند ؎ نخستین باده کاندر جام کردند + مزاجش عکس آن گلفام کردند + هویدا شد در امکان صورت حق + بآن صورت جهان آرام کردند + همی ایست تفصیلی ازان روی + مکارم را بما اتمام کردند + شراب وحدت از خمخانه غیب + مرا صبح ازل در کام کردند + چو غلطیدم ز مستیها بهر سو + حریفان مستی از من وام کردند + حقیقت را که مستور از نظر بود + بما مشهود خاص و عام کردند + پس انگه موج دریا باز گردید + با تمام فنا اکرام کردند + امین رمزے دقیقے با تو گویم + بجو د آغاز و نیز انجام کردند + غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعیین مراد از باده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از باده کمال او و با فاضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما و حقیقة محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول یا وضع از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفار احکام لطایف ایشان بآن متحقق شده بواسطه انجار بهته افراد

اکمل ست کہ وجود ایشان بجہت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیہ وجوبیہ است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
و این اشارہ بہمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیہ نواختہ اند و در نشاء
دنیا از ایشان آثار ہمان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاہب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشتہ شد و سبب
ہدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ اللہ چیزی می فہمند و ذہن ایشان بان
حقیقت مجردہ بوجہی از وجوہ ملتفت میشود و اینہمہ برکات نفوس کاملہ است چہ نفوس مقارنہ باجساد
و چہ مفارقہ از انہا و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و شمول شدن بفیض آن بوجہی کہ انا او سطے
ایشانرا در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کردہ شد باز نکتہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم مبدأ و معاد نفوس کاملہ است

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب والاوتاد مظہر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاہ عبد اللہ المشتہر بشاہ غلام علی قدس سرہ کہ بحضرت شاہ ابو سعید صاحب رحمہ اللہ تعالی نوشتہ شدہ است درین کتاب اضافہ کردہ میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزادہ عالی نسب والا حسب حضرت شاہ ابو سعید صاحب سلکم ربکم
السلام علیکم و رحمۃ اللہ در نیولا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیدہ کہ طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوہ اینکہ درد کمر از چندی ظاہر شدہ کہ نماز براقعار خواندن ہم محال
حضرت شاہ رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین ہر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما بالضرور باشند
پس درینوقت کہ اشتداد امراض بحدی رسیدہ کہ طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستہ ضروریہ آمدہ
درینوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلدتر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمارداری اہلخانہ خود گرفتہ اند آمدن اوشان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کردہ شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکردہ اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

دافسوس که شما اینقدر تاخیر مینمایند ع خوبان درین معامله تاخیر میکنند و می بینیم که منصب آخر مقامات این
خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر ازان در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپایه
ما نشسته اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست بمجرد دیدن
این خط خود را جریده روانه این صوب نمایند و برخوردار احمد سعید را بجای خود آنجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه
و درود و استغفار و ختم کلمه طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و لقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفے مدد فرمایا شند
والسلام **مکتوب دوم** بسم الله الرحمن الرحیم بجناب صاحبزاده عالی نسب ولایت حسب حضرت شاه
ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب جعلهما الله للمتقین اماما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مشحون
واضح مینماید که مکرر رقیمه های فقیر برای طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسند یا در راه
تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن نمانده هجوم امراض و نذار الرحیل معلوم فقیر را
بجز دیدن شما هیچ آرزوی نیست بلکه از غیب القا می شود که ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه برین باعث ست و دیده ام که شما را بر ران راست خود نشانده ام و منصبی که
آنرا آن عنقریب عائد بشما میشود مفوض نموده خانقاه شما را مبارک باد جلد تر بیایند و توکلا علی الله اینجا
آمده بنشینید اگر الله تعالی مرا بیامرزید بصدقه پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجه و همت قاصر نیستم
هرچه فتوح از غیب رسد صرف ما یحتاج خود و وابسته های خود نمایند و آنچه باقی مانده بر فقرا تقسیم کنند همه اهل
خانقاه و اکثر مردمان شهر شما را میخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر خورد و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد بلکه
جمیع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید لائق اند که در اینجا نشینند و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب
و اکثر اعزه شهر بر اخلاق حسنه و مسکنت و شکست و حفظ و مشغولی و بردباری شما نظر کرده مجوز طلبیدن شما
بلاشرکت غیر میشوند بهر صورت عازم اینجا شوند در چوپاله یا در گاڑی بیایند اجرة کهاران اینجا داده خواهد شد
اجتماع اهل خانقاه برین شد الشاذ را یعنی شما را باید طلبید و مرا نیز الهام کردند که قابلیت این کار فقط در
شماست بعد استخاره ها بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و رواج طریقه شریفه فرمایند و تدبیر
معاش را حواله بخدا کنید حسبنا الله و نعم الوکیل و مدد الهی کافی ست بگذار و بیا یا وقت ما آخر رسید چند
انفاس باقی مانده را ببینید و فیضها بردارید شاید این آرزو بوقوع آید **بیت** مرگ آرزو کنم چو سو شی

۵ ومنصبی که آنرا ازان عنقریب عاید بشما می شود دوم او ازان منصب منصب قیومیت ست بعد از کمال قیوم زمان غوث انس و جان پیشوای سالکان قدوة واصلان حضرت عبد الله شاه صاحب مرشد غلام علی شاه صاحب قدس سره منتقل بحضرت قبله ما امام العرفا مکتسب الاولیا افتخار الاتقیا فی معنی قدسنا الله تعالی بسره السامی شده ۱۰۸ ست و آن قیومیت ست

سه مرتبها
صحت

مهربان من ۔ یعنی به بخت خویش مرا اعتماد نیست ۔ جناب حضرتین در وقت انتقال حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم و مردمان میگویند که ازین هر دو شخص یکی را متعین کنید تا بعد شما نزاع واقع نشود اگرچه کاغذ
وصیت نامه مهر فقیر بگواهی هر سه میان صاحب و دیگر اعزه نام شما را اولی والیق نوشته ام بالفعل
شما را ترجیح دادم و برخوردار احمد سعید را آنجا گذاشته بمجرد رسیدن رقیمه همه را جواب داده نزد ما بیائید قبر ما
در صحن همین مکان خواهد شد و تبرکات بر بالین بر گنبد ضیق و مردمان والبته شما هر وقتیکه خواهند آمد در هر
دو حویلی باشند و شما اینجا بمزار ما باشید و اخراجات خانقاه همه بر طور شما است بهر طور که مناسب دانید
و بردباری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه و لقای جان افزا و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرمائید
زیاده والسلام ۔ **مکتوب سوم** بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان کیفیات و حالات و انوار
و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چرا ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا
اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود در سیر لطیفه قلبی که
مراقبه احدیت صرف باز مراقبه معیت مینمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها وغیره دست مید هد
و در سیر لطیفه نفس مراقبه اقربیت و محبت معمول است و استهلاک و اضمحلال و فنای انا وغیره حاصل
میشود در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثه می آید و مناسبتی بتجلیات سمی الباطن
و ملاء اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قلبیه می یابند و در کمالات ثلثه نیز نگیها و لطافت نسبت باطن
فرموده اند و در حقائق سبعه وسعت انوار و بداهت آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام
و اذواق محبت ذاتیه ثابت است ع تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد ؎ نه سلطان خریدار هر بنده ایست
۔ نه در زیر هر ژنده زنده ایست ۔ همچنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادراک نماید مبارک والا
عجبی و خودی کسب کرده است فویل له در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا طریقه
بدنام و ازین کس مشایخ را عاری لاحق عجب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند هداهم الله
سبحانه الی رضائه و اشتیاق لقائه آمین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ ابو سعید
صاحب سلمهم الله تعالی و جعلهم جالا شاعة طریقه با نیمقامات مناسبتی بهم رسانیده اند و عزیزان دیگر نیز

الله تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترک دانزوا و یاس از خلق امید از خدا سبحانہ و تعالی
اینها را و جمیع دوستان مراد من افتاده خاک پیر عمر بر باده داده را این حالات عطا فرماید بهزار انفعال می نویسم
زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامها هر دو لفظ می نویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
دست من است بیعت بخدمت اینها که اقوی ذریعه سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
مبارک فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پا شکسته بر درِ حق بصدق و عده کریم مطلق جل سلطانه
نشینند و ایشانند ارکان طریقه من و حاصل توجهات سالهای من اللهم وفقنی و ایاهم لما ترضاه و مرضات
حبیبک صلی الله علیه وسلم واجعل آخرتنا خیرا من الاولی آمین آمین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ شهاب الدین سهروردی رحمۃ الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِیْنَ
اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و شهرهایش بے بنیا و فقرا رحلت کردند و گذشتند و متشبهان
و مترسمان بسیار شدند آنانکه مشغولند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و القاء عداوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین
و امرا و اهل قلم و اکل حرام که دل را میمیراند و چون شهادت هچو کسان مقبول نیست اقتدا شان و
کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روا باشد فلهذا خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان تا انکه
عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفین نامش نهادم
و سوال میکنم از خدا که توفیق اتمامش دهد چنانکه بشر و عشق داد و ما النصر الا من عند الله و هو علی

کل شئ قدیر و بالاجابة جدیر سیرۃ بندہ را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندہد مگر بدوری از خلق چراکہ نزدیکی
خلق از ذکر اللہ و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدارد پس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت نہ بندد تعالی شانہ چنانکہ قرب سلطان و قرب بندہ بمولی کہ بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
راست نیاید سیرۃ شیخ آنست کہ ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمہ اش فانی و صفات حمیدہ اش
باقی چہ کسیکہ چیزی از صفات بشریہ در یافت و امریکہ دیگری را بران دلالت کند و راہ نماید برو ظاہر
نشدہ صلاحیت مشیخت ندارد او خود محتاج بہ شیخی و مرشد کہ او را معرفت و طریقت آموزد کذا قال
الشیخ ابو الغیث الیمنی رحمۃ اللہ علیہ سیرۃ ہر کہ صوف و جبہ پوشید لقمہ چرب و لذیذ نخورد و باسلاطین
و اہل دنیا نیامیزد و ہر کہ نہ انچنین ست در لباس انبیا و اہل سلوک خیانت ورزیدہ باشد و حقش
ادا نکردہ سیرۃ فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین حلال نیست کہ از صحبت ایشان قلبش میمیرد روایت
از ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ صحبت ملوک فتنہ است و خوردن طعام شان سم قاتل کہ دوائی ندارد
و فرمود رضی اللہ عنہ علم معرفت ست و دیدن روی ظالم قلب را سیاہ میکند و معرفت حاصل نمیشود
روایت ست از ابو الحسن نوری رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت چنانکہ از تاثیر صحبت بدکار نیکوکار شود ہمچنان
نیکوکار بدکار گردد و ہر کہ این مسئلہ را انکار کند بطال و گمراہ و زندیق ست کہ انکار حدیث کردہ آنکہ فرمود
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم الصحبۃ تؤثر و گفت علی رضی اللہ عنہ صحبت صالحان نور و رحمت ست
اہل عالم را سیرۃ سالک باید کہ بذکر مشغول باشد تا آنکہ ہر موئی از موہای بدنش زبانی باشد
سیرۃ اصل در اقامت سلوک و ریاضت نفس و ثمرہ ارادت انیست کہ خود را از اہل دنیا و صحبت اغنیا
و سلاطین و ہوائی نفس دور دارد سیرۃ مرید مبتدی باید کہ از تمامی فضول ہیچ فضول نظر فضول کلام و طعام جملہ معاصی
صغائر و کبائر اجتناب کند سیرۃ روایت ست از ابو بکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت مرید را خصوصا و طالب مولا را باید کہ بغیر
حاجت کلام نکند سیرۃ ہرگاہ مرید از خلوۃ و عزلت بیرون آید سر خود بر قدم شیخ نہد بطریق شکر و منت و انچہ بعض فقہا گفتہ اند
کہ ازین فعل کافر میشود اکثری بعد کفر نیز قائل شدہ اند کہ این تحیت ست نہ عبادت زیرا کہ شیخ ہمراہی مرید ست سیرۃ اصل
بہ طریق فقیر پرہیز کردن است از دنیا چنانکہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حب الدنیا راس کل خطیئۃ
و فتنۃ و بلیۃ سیرۃ مرید کہ فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود

ونشستن میان خلق نه پسند و سوای مراقبه و آن نظر کردن ست در مغیبات بصفاء یقین همچو عالم ملکوت
و بعض گفته اند مراقبه مراعاة سیر ست برای ملاحظه غیب بهر لمحه و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم است
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن
ست بذکر و مدت آن چهل روز ست بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت دور شدن ست از اهل زمانه بترک طمع و اتلا ماره نفس
و شهوا آتش بلزوم پرهیزگاری سیرة صحبت اغنیا و اهل دنیا قلب مومن را میمیراند نعوذ بالله منها و چون قلب مومن بمیرد
سنگ و کلوخ گردد پس هرچه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را میطلبد پس بدانکه
او زندیق و مردود ست و دزدی ست از دزدان دنیا سیرة روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان ست نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطاع الطریق و دزدان دین ست سیرة روایت ست از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی ست که غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شبا روزی
طلبد که او غنی ست نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روز و شبی دارد صدقه
فطر واجب گردانیده سیرة روایت ست از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب ست قلب سلیم و قلب منیب
و قلب شهید قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب منیب آنکه از هر چیز بخدای عز و جل
بازگردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال
مرید باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمائی کرده باشد و آنکه نه انچنین ست گمراه ست و گمراه کننده است
سیرة مرید را نرسید که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری ست پس ذره از آن همچو قطره خون
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را سم
قاتل ست که او را دوای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان پرهیز د
چه محبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة زردارا

از ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت هر کہ بے نجفت و درویش غل یا غش ست با یکی از مسلمانان نام او از دیوان فقر محو کردہ شود بعض محققان گفتہ اند غش در مذہب شان این ست کہ برادر مسلمان خود را بناموش یاد کند **سیرۃ** بدان ای طالب کہ ہرگاہ بینی کسی را در دنیا افتادہ و بجاہ و رفعت و منزلت دل دادہ و اسیر بطف مردم دنیا شدہ پس بر وست گریستن بر نفس خودش زیرا کہ فقر کنارہ گرفتن ست از حب دنیا۔ **سیرۃ** فقیر را در تمام مذاہب اختلاط اہل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکہ فرمود علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ بدترین فقیری ست کہ بر در امیر آید و نیکوترین امیری ست کہ بر در فقیر آید و روایت ست کہ صاحب عراق سہ سال مریض بود سہل ابن عبد اللہ تستری را نخواند تا دعا کند و بنظر شفا و شفقتش نگرد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سہیل بخانہ خود آمد و سہ سال عزلت اختیار کرد **سیرۃ** هر کہ ہمیشہ بدنیا مشغول باشد ہمیشہ از حق سبحانہ و تعالی دور باشد کہ مشغولی دنیا حجابی ست عظیم و راہ نجات از اہل دنیا ذکر اللہ ست تعالی و تقدس **سیرۃ** قدم اول در راہ سالکان و عارفان بریدن علائق ست بالکلیہ چنانکہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طَالِبُ الدُّنْیَا لَا یَکُوْنُ طَالِبًا لِلْمَوْلٰی واز اکثر اہل سلوک منقول ست کہ ہرگاہ مہمی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی پارچہ صوف یا کسا پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداختہ مناجاۃ بحق سبحانہ کردی و فی الحال مستجاب شدی و آنکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مراد ازان۔ بجای غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امر دیگر نیست و مؤید است آنچہ روایت است از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہاست پیش عبد اللہ بن عمر رض رفتم و گفتم کہ امیر المومنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہاست گفت سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المومنین را تازیانہ زند او را ہر روزی خلوتی ست کہ در آن خلوت محاسبہ نفس میکند و شب جمعہ درّہ برداشتہ نفس خود را میزند و میگوید کہ چنان کردی و چنین کردی۔ والحمد للہ علی الاختتام وعلی رسولہ الصلوٰۃ والسلام

فہرست کتاب کلمات طیبات

تمت

الحمد لله علی احسانه که درین ایام میمنت النیام کتاب
فیض انتساب اعنی کلمات طیبات از مکتوبات حضرت
پیران پیر و ملفوظات و مکتوبات حضرت میرزا مظهر جانجانان
شهید و حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی و حضرت شاه
غلام علیشاه رح و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس
اسرارهم معه ترجمه رساله اسرار العارفین بحسن تصحیح و بکاغذ
نفیس صاف و پاکیزه بمطبع مجتبائی دهلی باهتمام مولوی
محمد عبد الاحد سلمه الله الصمد مطبوع گشته حائل دلهای
صاحبدلان گردید فقط